

مصاحبه با دکتر ابوالحسن بنی صدر
"بایستی بر سر دفاع از آزادی
متحد می شدیم!"

آرگان مرکزی حزب و مکرانیک مردم ایران

سرمقاله

لاچوردی باز می گردد!

در میان مجموعه تغییراتی که طی هفته های اخیر در جریان باز سازماندهی دستگاه حکومتی مربوط به قوه قضائیه و دستگاه های سرکوبگر وابسته به آن از معنا و سمت و سوی خاصی برخوردار است. گماشتن ری شهری به عنوان دادستان کل، فلاحیان به سمت وزیر اطلاعات و لاچوردی جلد معروف اوین به سمت سرپرست زندان ها و سپردن پست وزارت دادگستری به مسئول سابق زندان ها همگی از تداوم همان نگرش درک پیشین رژیم از جایگاه و نقش سرکوبگر این نهادها و دستگاه ها در نظام جمهوری اسلامی حکایت می کنند.

به عبارت دیگر، در تشکیلات بازسازماندهی شده حکومت، با سپردن امور قضائی و دیگر دستگاه های وابسته به مهره های شناخته شده در قضاوت و بی رحمی و دشمنی آشفتنی ناپذیر با نیروهای مخالف، به مردم و اپوزیسیون نشان داده می شود که در این عرصه در بر همان پاشنه قبلی می چرخند و در فضای سیاسی ایران چون ده سال گذشته همان حکومت چماق، زور و شکنجه و اعدام برقرار خواهد بود. سخنان فلاحیان چنانچه ری شهری در وزارت اطلاعات، هنگام دفاع از خود در مجلس و وعده «روزهای سیاه» به اپوزیسیون، بیان بی پرده این رشته است. همزمان با این انتصابات، رژیم چندین عملیات تروریستی علیه نیروهای مخالف خارج از کشور است زده است. در پی ترور ناچورانمردانه کاک قاسملر و قادری در وین و سرهنگ سابق ارتش پای احمدی در دوی، ۲ تن از رهبران گروه کشاورز و صدیق کمانگر- درقبرس و عراق نیز هدف گروه های تروریستی رژیم قرار گرفتند و در نشریه داخلی رژیم، عده ای به نام «سربازان امام زمان»، متنی منتشر کرده اند که در آن با اشاره به پایان جنگ و سرکوب «ضد انقلاب» در داخل کشور، آشکارا نیروهای سیاسی خارج از کشور تهدید شده اند که در صورت عدم بازگشت به «عروش اسلام»، بایست در انتظار انتقام «حزب الله» باشند.

همه این توطئه ها و عملیات چنایتکارانه در واقع حلقه های سیاست واهدی را تشکیل می دهند که طی ده سال گذشته در جامعه ایران عمل کرده است و در حقیقت «راز بلای» رژیم را تشکیل می داده است. لذا امروز نیز در شرایط پس از مرگ خمینی و بازسازماندهی رژیم کماکان به عنوان خطوط اصلی سیاست رژیم با هدف حفظ نیات آن مورد تاکید قرار می گیرند. دستگاه حکومتی به خوبی از بی اعتباری وسیع بقیه در صفحه ۲

باند رفسنجانی - خامنه ای در تنگنای مشکلات

یک ارزیابی عمومی از وزرائی که کابینه جدید را تشکیل می دهند، در وهله اول نشان می دهد که تحقیقاً هیچ شخصیت برجسته ای که قادر باشد در مقابل رفسنجانی عرض اندام کند در این کابینه وجود ندارد. وزرا عمدتاً عناصر غیر سیاسی و کم مایه ای هستند که در سال های گذشته در وزارتخانه های مختلف نقش های درجه دوم ایفا می کرده اند. البته رفسنجانی به خوبی می داند که برای تحقق هدف های اعلام شده اش، اصولاً احتیاجی به اشخاص برجسته تر ندارد. راه اندازی صنایع و بازسازی ده سال جنگ و خرابکاری، در درجه اول به اعتبارات مالی،

تسلط نسبی بسته بندی جدیدی که پس از مرگ خمینی، می کوشد تا همه اهرم های قدرت را در دست گیرد، روز به روز وضوح بیشتری می یابد. روندی که با تقسیم «قانونی» عمده ترین بخش قدرت حاکمه میان خامنه ای و رفسنجانی آغاز شد، اینک با همدستی این دو در یک صف آرائی آشکار، ثمرات خود را بروز می دهد. ترکیب معنی دار و حتی «نمایشی» هیات وزرائی که رفسنجانی به مجلس پیشنهاد کرد، می تواند از اولین میوه های این پیوند به حساب آید.

اگر از سخنرانی فریب کارانه و وقیح رفسنجانی در مراسم تحلیف بگذریم و شعارهای آبیکی اش را در تقدیس «آزادی» و نفرت از «دیکتاتوری» و یا اعلام آمادگی اش را در ایثار کردن زندگی خود در خدمت مردم، به حساب وقاحت آخوندی اش بگذاریم، مهمترین نکته ای که در سخنان وی پس از به اصطلاح «انتخاب» شدنش به ریاست جمهوری جلب توجه می کند، اعلام آمادگی وی در گام گذاشتن به «فصل جدید» انقلاب اسلامی و آغاز کردن مرحله سازندگی است. وی در صراحت بخشیدن به همین مفهوم بود که «روح» کابینه پیشنهادی اش را «به راه انداختن صنایع» و برطرف کردن خرابی های جنگ نام گذاشت و در این راه، آن گونه که پاره ها تاکید کرد، مدعی اجتناب از «خط بازی» شد و «همه نیروهای وفادار به انقلاب» را برای راه اندازی چرخ از کار افتاده اقتصاد کشور به یاری طلبید.

واضح است که قرار دادن چنین هدف نشواری در مقابل رژیم، در اولین خاکریزه، به تمرکز اقتدار سیاسی، حذف بسته بندی های ناهماهنگ، از میان برداشتن پراکندگی مراکز تصمیم گیری، مقابله با قدرت های کوچک و بزرگ موجود در رأس هرم حکومتی و ایجاد یک اراده واحد و متمرکز احتیاج دارد.

رفسنجانی س پشت سرش خامنه ای- در این مسیر، گام های نسبتاً بلندی به جلو برداشته اند. حذف مهره های قدرتمندی همچون محتشمی وزیر کشور، وزیر سپاه (محسن رفیق دوست)، نخست وزیر، دادستان کل کشور (خرئینی ها) و برخی دیگر از وزرای کابینه موسوی، دفاع قاطعانه خامنه ای و رفسنجانی از ترکیب جدید کابینه، به ویژه در مقابله با نامه اعتراضیه ۱۳ نماینده مجلس در مخالفت با برکناری محتشمی و وجود ۹۷ رأی مخالف علیه فلاحیان به عنوان وزیر اطلاعات، نشان دهنده قدم های مطمئنی هستند که در مسیر عقب راندن بسته بندی های مخالف برداشته شده است.

بزرگداشت شهدا

خانواده های زندانیان سیاسی و شیر زنان آزاد مردانی که سال گذشته در جریان قتل عام خونین در زندان های ایران اعدام شدند، طی ده روز از ۵ الی ۱۵ شهریور، نخستین سالگرد این فاجعه را برگزار کردند. اوج این حرکت شجاعانه و متحد، تظاهرات ۱۰ شهریور در بهشت زهرا و خاتون آباد بود. اعلامیه زیر در رابطه با حوادث این روز از ایران بدست رسیده است که به درج بخش های اصلی آن اقدام می کنیم:

بقیه در صفحه ۲

در این شماره

- جبهه بندی جناح های روحانیت صفحه ۴
- در محافل سیاسی چه می گذرد؟ صفحه ۸
- به یاد منوچهر محجوبی صفحه ۱۰
- تاریخچه تکفیر در اسلام (۴) صفحه ۱۲
- ملایان در رقابت با دربار صفحه ۱۲

بقیه از صفحه ۱

لاچوردی...

خود در میان مردم و تنفر آنها از ده سال حکومت نامیمون جمهوری اسلامی، از بحران عمیق اجتماعی-اقتصادی و وضعیت استفاک زندگی مردم آگاه است و می داند ناراضی مردم به ویژه در شرایط یک فضای پزتر سیاسی و فعالیت نیروهای مخالف و با توجه به اختلاف ریشه دار درونی حاکمیت می تواند به سرعت زمینه های یک جنبش عظیم اجتماعی را در جامعه فراهم سازد. وحشت از پی آمدهای «ناگوار» ناشی از به میدان آمدن مردم و فعال تر شدن نیروهای مخالف رژیم را وادار می سازند که در این زمینه هیچ «کوتاه» نیاید و چون گذشته «قاطع» و «بی رحم» عمل کند. بدین ترتیب است که «گنجهت» و «اقماض» به ظامر «سخاوت‌مندان» ای که این روزها از سوی رژیم مشاهده می شود، از همان حد «سختگیری کمتر» پیرامون مسائلی مانند حجاب زنان و موارد مشابه فراتر نمی رود و جمهوری اسلامی تلاش می کند با جلوگیری از برخی افرات کاری های گشت های رنگارنگ کمپته و سپاه «دل» مردم را بدست آورد و در داخل و خارج طوری وانمود کند که گوپا در کشور پس از به روی کار آمدن رفسنجانی اوضاع نوپنی برچود آمده است. ولی هم زمان تشکیلات رژیم، با گماشتن لاچوردی به سمت ریاست زندان ها به نیروهای مخالف می فهماند که خلاصه میزان این «تعمل» دارای حد

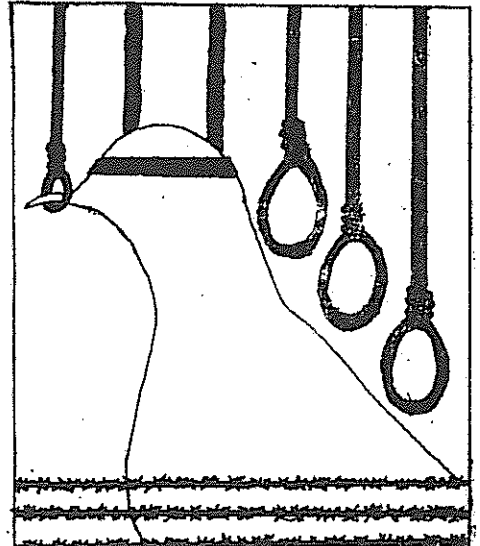
...باند رفسنجانی-خامنه ای در تنگنای مشکلات

(بقیه از صفحه ۱)

سیاسی قلمداد می شود، و هم زمان بازگرداندن لاچوردی به شکنجه گاه های رژیم، حادثه شومی که نیت واقعی طراحانش را برملا می کند، علائمی نیستند که بتوان آن ها را نادیده گرفت. عبدالله نوری، هر دلیلی داشته باشد، بدون شك معنای کم کردن از خشونت و سببیت وزیر کشور سابق را نمی دهد. وزیر جدید، در نطق ها و مصاحبه های اخیرش، به خوبی روشن کرده است که قصد کمترین عقب نشینی را ندارد و با خط و نشان کشیدن برای مردم و اعلام این نکته که امنیت کشور را با جدیت پاسداری خواهد کرد، نه فقط به ریاست شورای امنیت کشور ارتقاء یافت، بلکه با دریافت حکمی از «رهبر»، فرماندهی نیروهای انتظامی نیز به عهده اش گذاشته شد. آیا همه این علائم تصویر روشنی از آن نقشه های شیطنانی که دار و دسته رفسنجانی-خامنه ای در سر می پروراندند، به دست نمی دهند؟

تأمین امنیت سرمایه و راه اندازی صنایع، علاوه بر همه این ها، به یک سیاست خارجی فعال، بده بستان های پشت پرده و جلب اعتماد کشورهای خارجی محتاج است. انتخاب مجدد ولایتی، ورود قاطعانه رفسنجانی به صحنه چنجال هائی که با ربوده شدن شیخ عبید از طرف اسرائیلی ها آغاز شد و با پادر میانی وی برای جلوگیری از ادامه ترورهای حزب الله لبنان، آرام گرفت. تحرك اخیر سیاست خارجی کشور، در کنفرانس غیر متهمدها، در از سرگیری مذاکرات با فرانسه و دیگر کشورهای اروپائی، در سفر ولایتی به نیویورک و غیره همه نشانه آن است که رفسنجانی برای تعلق بخشیدن به آنچه که اهداف کابینه اش نامیده است، نه فقط مشکلات و تنگنای راه را می شناسد، بلکه در نظر دارد با استفاده از تمام استعدادهای اهریمنی اش در حیلہ گری، سببیت و سیاست بازی، به رویاهای خود جامه عمل بپوشاند. او در این راه تا آنجا پیش رفت که در طی یک سخنرانی، کسانی را که

امنیت سرمایه، تکنولوژی خارجی و به ویژه روابط بین المللی مناسب احتیاج دارد. رفسنجانی برای تأمین هزینه های ضروری اش احتیاج فوری به صلح و قطع مخارج کمرشکن تسلیحات دارد و از همین روست که عاجزانه از پایان دادن به شرایط نه جنگ نه صلح فعلی دم می زند. گام دوم در این راه، تأمین امنیت سرمایه ها و جلب بخش خصوصی به عرصه تولید است. او در این راه با موانع متعددی روبروست. نخست این که او باید خود را از شر نیروها و عناصر متعددی در حاکمیت و پیرامون آن، که مرتباً با شعارهای دفاع از مستضعفین و حمله به «مستکبرین زالو صفت» و «مرفهین بی درد»، به عدم امنیت سرمایه دامن می زنند، خلاص کند. تسویه های اخیر و ادامه آن در روزهای آینده، یکی از هدف های فوری وی به شمار می روند. یکدست کردن حاکمیت، مسلماً به معنای ایجاد فوری شرایط مناسب نخواهد بود، چرا که در شرایط مفروض تأمین چنین انسجامی، تازه نوبت مقابله رژیم با موج عظیم ناراضی ها و فریادهای خشم آلود مردم معترضی می رسد که با تحمل سال ها مصائب جنگ و نامالیمات و گرانی سرسام آور و فقر خانمان برانداز، با نگرانی ناشکیبایانه و بدگمانی روز افزونی به اعمال دار و بسته تازه به قدرت رسیده می نگرند. لطیفه های «گربه نره»، هنوز چند صببایی از جابجائی بسته بندی جدید نگذشته، جای خود را به مضمون هائی داده اند که برای «اکبرشاه» کوک می شود! با این حال رفسنجانی کارگشته تر از آن است که به این زودی از میدان دررود. انتخاب آگاهانه و تحریک آمیز حجة الاسلام فلاحیان برای وزارت اطلاعات، در حالی که حتی آخوندهای مجلس نیز او را بیش از اندازه «خشن» و آشوب برانگیز توصیف می کردند؛ برگماری حجة الاسلام شوشتری، رئیس کل زندان های کشور، به عنوان وزیر دانگستری، که معنای سیاسی آشکارش ارتقاء مقام یک جلا د به قصد قدردانی از «زحمت» نام برده در کشتار و سرکوب زندانیان



گرومی بان بیان پرشور زندانیان سیاسی
قتل عام شده سال ۱۳۶۷
اولین سالگرد نهمه شهدای قاجار ملی-
شهدای راه صلح استقلال و آزادی-
۱۵ شهریور
... کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران - داخل کشور

...بزرگداشت شهدا (بقیه از صفحه ۱)
در روز ۱۰ شهریور خانواده های داغدار شهدای مبارز از صبح زود به محل دفن عزیزان از دست رفته خود رفتند تا مراسم بزرگداشت خاطره شهیدان قهرمان را برگزار کنند. رژیم ضد خلقی

خانواده های داغدار را به منظور ایجاد رعب و وحشت بستگی و به زندان اوین فرستادند و همزمان با این امر با اعلام آماده باش به نیروهای مزدور خود، به بستگیری افراد «مشکوک» در تهران اقدام کردند. در شهرستانها و به ویژه در شیراز، اصفهان، تبریز، رشت، همدان، مشهد، اهواز، کرمانشاه، مهاباد، سقز، سنندج و اراک، نیز عمال مزدور رژیم به مراسم مختلف هجوم برده، به بستگیری بسیاری از افراد متعلق به خانواده های داغدار اقدام کرده و در جهت سرکوب این حرکت اعتراضی خانواده ها تلاش نموده است. اما این حرکت اعتراضی از انبوهان تاثیر شکره مند خود را در جامعه به جا گذاشت و تاریخی شد...

حرکت خانواده های داغدار شهدای انقلابی در برگزاری مراسم ویژه دهه شهدای قاجار ملی، شهدای راه صلح، آزادی و استقلال، بی گمان جدی ترین و متحدترین و مردمی ترین و پرتامه ریزی شده ترین حرکت اعتراضی نیروهای آزادیخواه ایران، بر علیه ظلم و استبداد دروخیمان حاکم بوده است. اقدامات دهنه نشان رژیم، عزم مردم دلار ما را برای خوراسته های اساسی خود راسخ تر نموده و مبارزه خانواده های داغدار و عزیزان دست داده و

و آدمکش جمهوری اسلامی که از این حرکت اعتراضی و متحد خانواده ها به وحشت افتاده بودند، به قصد سرکوب این حرکت، به تمام گورستانهای کشور و محل دفن شهیدان قهرمان سیاسی، مزدوران مسلح خود را گسیل داشتند. در تهران، مشخصاً به محل دفن شهدای قهرمان در «بهشت زهرا» و «خاتون آباد خاوران» حمله شد. در «بهشت زهرا» تعداد بسیار زیادی از کودک تا پیرمرد و پیرزن که در قطعات معینی جمع شده بودند بستگیری شدند و به منظور بازجویی روانه زندانها گردیدند. در «خاتون آباد خاوران» نیز پس از آنکه تعدادی از خانواده های داغدار را که صبح زود به آنجا رفته بودند بستگیر نمودند، درب ورودی گورستان «خاتون آباد» را بستند و سپس در سه نقطه معین در مسیر تهران-خاتون آباد، دسته های مسلح، نفی از کمپته ها را مستقر ساختند که به کنترل وسایل نقلیه و بازرسی بدنی افراد «مشکوک» اقدام می نمودند و همچنین مانع عبور خانواده های عزادار از آن مسیر به خاتون آباد می شدند. تعداد زیادی از

و مرزهای جدی است و سر و کار «خاطیان» و کسانی که بخواهند ساز مخالف علیه رژیم کوک کنند با چه چلاندان و سرکوبگرانی خواهد بود. سررشته داران رژیم به خوبی از محدودیت های رژیم خود در عرصه فعالیت های نیروهای دگراندیش خبر دارند و می دانند که هیچ گاه در شرایط یک دمکراسی واقعی شانس ادامه حکومت را نخواهند داشت. آنها مانند همه حکومت های توتالیتر، ادامه حیات خود را در گرو داشتن انحصار «حقیقت» و قدرت در چنگ خود می دانند و اقدامات آنها در این چارچوب ناشی از طبیعت رژیم و به عبارتی پی آمد قانونمند چنین درکی از حکومت و جامعه است.

این اقدامات رژیم پیش از آنکه نشان دهنده قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی در جامعه و در میان مردم باشد، از ضعف و شکنندگی آن حکایت می کنند. رژیمی که بر قلب مردم حکومت کند، رژیمی که به اعتبار رأی مردم بر سرکار باشد، نیازی به لاجوردی ها و ری شهری ها ندارد. اتفاقاً نقطه حرکت نیروهای سیاسی آزادیخواه و مترقی میهن مان و حقانیت مبارزه آنها برای استقرار یک جمهوری دمکراتیک و متکی به رأی و اراده توده های مردم را همین واقعیت اساسی تشکیل می دهد. پاسخ ما به گرگی که در زیر لیخنه ریاکارانه اش، دندان های تیز و پرنده خود را به جامعه و توده ها نشان می دهد، ادامه مبارزه در راه سرنگونی رژیم و برپائی یک حکومت دمکراتیک است. ★



جزء کوچکی از مجموعه عملکردهای ناجوانمردانه و ضدانسانی رژیم قرون وسطائی جمهوری اسلامی است که بیش از ده سال است به طور مداوم و منظم ادامه میدهد. رژیم دیکتاتوری اسلامی، قتل و ترور میهن پرستان، انجام هرگونه جنایات تبه کارانه و ایجاد رعب و وحشت در جامعه به هروسیله ممکن را رمز بقای خود می داند. تنها راه عقیم گذاشتن نقشه های شیطانی نظام کنونی ایران، اتحاد هرچه وسیعتر نیروهای اپوزیسیون و مقابله یکپارچه و سازمانیافته آنها بر علیه توطئه های داخلی و خارجی تاسرنگونی رژیم ارتجاعی است.

حزب دمکراتیک مردم ایران با ابراز تأثر و همدردی، فقدان رفیق کمانگر را به «کومله» و خانواده شهید تسلیت می گوید.

هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

شهداء، از سؤالاتی که «در مورد حدود ضرورت ایستادگی در مقابل امریکا مطرح می شود» انتقاد کرد و گفت: «این سؤالات انحرافی به این واسطه مطرح می شود که دشمنان انقلاب می پندارند که چون امام نیست، می شود به گسترش این سؤالات انحرافی دامن زد...!»

در همین زمینه، می توان به سخنان رئیس کمیسیون روابط خارجی مجلس درباره ضرورت ایجاد رابطه سیاسی با عربستان یاد کرد، که بلافاصله با موج عظیمی از مخالفت های متعدد در محافل حاکمیت و نشریات رژیم مواجه شد! مثال دیگر در این مورد شواهد متعددی است که از تخفیف شدت برخورد با مسأله بدحجابی در خیابان ها خبر می دهند. وجود چنین شرایطی، آن چنان حزب الهی های مجلس اسلامی را به غضب آورد که در هفته های اخیر بارها و بارها به ضرورت حفظ موازین اسلامی اشاره شد و در این میان حتی نماینده اراک تهدید کرد که «... در غیر این صورت یقیناً تکلیف از مردم سلب خواهد شد و آنها به وظیفه شرعی خود طبق وصیت نامه حضرت امام عمل خواهند کرد...!»

با این حال باید گفت که مهمترین عاملی که می تواند رؤیاهای باند حاکم را به مخاطره اندازد، ناخوشنودی عظیمی است که مردم ایران را در خود فروبرده و هر روز گسترش بیشتری می یابد. طبیعی است که چنین عامل مهمی، برای نیروهای اپوزیسیون داخل رژیم، نقش شمشیر داموکلس را بازی می کند. از یک سو، وحشت از این ناخوشنودی ها، که تمام حاکمیت آخوندی را تهدید می کند، می تواند عاملی برای سکوت و معاشات آن ها در قبال تعرض باند حاکم باشد، و از سوی دیگر، وسوسه دامن زدن بیه این اعتراضات برای باج خواهی از رقیب، چیزی نیست که به سهولت بتوان از آن گذشت. قطعاً این یک یادآوری تکراری ولی پر اهمیت است که اینکه بهترین فرصت ها برای نیروهای مترقی ایران فراهم شده است تا با تدارک یک آلترناتیو دمکراتیک، موج پر قدرت نارضایتی های مردم را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به خدمت گیرند. ★

هفدهم شهریور ۱۳۶۸، هشتم سپتامبر ۱۹۸۹

اعلامیه حزب دمکراتیک مردم ایران
به مناسبت

ترور

محمد صدیق کمانگر

توطئه قتل رفیق محمد صدیق کمانگر، یکی از رهبران سرشناس «کومله» به وسیله آدمکشان حرفه ای، مایه تأسف عمیق ماست.

ترورهای تبه کارانه ماههای اخیر، بیانگر وجود برنامه های سازمانیافته و گسترده تروریستی جمهوری اسلامی بر علیه مخالفان خود می باشد. در این راستا، توطئه های قتل دکتر سامی، چیتگر، دکتر قاسملو، قادری، فاضل، کشاورز و کمانگر، با وضوح کامل سانس جنایتکارانه رژیم اسلامی را نشان میدهد. این جنایات وحشیانه و تکان دهنده،

در گذشته سرمایه هائی را اندوخته و اقتصاد ما را بیمار کردند، تهدید کرد که با آنها «به شدت برخورد خواهد شد» و سپس با لحن دلجویانه ای از آنان خواست که «سرمایه های خود را در مسائل مختلف به کار اندازند.»

از آرزو تا واقعیت

پی گمان خوش باوری است اگر تصور کنیم که هدف های مورد نظر بسته بندی خامنه ای-رفسنجانی، به سهولت قابل وصول خواهند بود.

طیف وسیع و متنوع مخالفان این دسته بندی، چه در درون حاکمیت و چه پیرامون آن، از آیات عظام تهدید و تطمیع شده کشور گرفته، تا منتظری و همداراننش، روحانیون مبارز، دقتر تحکیم وحدت و انجمن های اسلامی وابسته به آن، «رادیکال» های مجلس اسلامی، باند کنارگذاشته شده میر حسین موسوی، نهضت آزادی و غیره و غیره هر کدام می توانند به نوبه خود مزاحمت های جدی بر سر راه حکمرانان جدید فراهم کنند. زخم های کهنه و عمیقی که ده سال حاکمیت خمینی بر مناسبات خارجی رژیم برجای نهاده است، مسلماً در کوتاه مدت و با وعده و وعیدهای پشت پرده قابل التیام نخواهند بود. همین روزها، در واکنش به اقدام تعدادی از اعضای کنگره امریکا در محکوم کردن رژیم، گرچه رفسنجانی و وزیر خارجه اش با سکوت خود در انتظار بازگشت آرامش به سر می برند، اما کنسرت دستجمعی مخالفین باند حاکم، چنین فرصت های طلایی را یک لحظه هم از دست نمی دهد. در این عرصه، نه فقط مجلس اسلامی و سپاه پاسداران و انجمن های اسلامی و آخوندیهای «رادیکال»، با شعار «امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند» به میدان آمدند، بلکه «رهبر»شان را هم وادار کردند تا در راه خدا از بذل بدویبراه به «امریکای جهان خوار» غفلت نورزدا در این میان «یادگار عزیز امام» هم بیکار نشست و با حمله به «زرمه هائی» که شنیده می شوند و مضمونشان «عدم حفظ کینه انقلابی ما نسبت به امریکاست، عرض اندام کرد. وی در یک سخنرانی طولانی خطاب به خانواده های

خانواده های رنج دیده زندانیان سیاسی را برای تأمین آزادی و عدالت در جامعه تشدید نموده است. باید بپاخاست و در برابر دلیری و ایستادگی سلحشوران زندانی تهران، در برابر پایمردی و جانفشانی شهیدان به خون خفته خلق و در برابر پیکارگری خانواده های مبارز آنان سر تعظیم فرود آورد و همه گونه امکانات را در جهت تأمین آزادی در جامعه و غلبه بر دیکتاتوری و اختناق در جامعه بسنج نمود. این مبارزه ای است مقدس و بدون شک موفق و پیروزمند.

جاودان باد خاطره تابناک شهدای قهرمان!
پیروزباید رژیم پرافتخار زندانیان سیاسی ایران!
پرشکوه ترباد مراسم بزرگداشت
شهدای راه صلح، آزادی و استقلال
درده شهدای قاجعه ملی (۵ تا ۱۵ شهریور)!

کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران
داخل کشور-

۱۱ شهریور ۱۳۶۸

نقش روحانیت در برآمد انقلاب مشروطه (قسمت سوم)

جبهه بندی
جناح های روحانیت

عین الدوله از ابتدای پارگی در میان روحانیان پرداخت و کوشید با کمک دسته ای، قدرت سسته نیکو را بشکند و این پارگی او، به جدائی التیام ناپذیر و دورگه در نوران بعد از او، و سرنویشت شوم شیخ فضل الله نوری انجامید.

صاحب تاریخ پیداری می نویسد: عین الدوله در ارتش با شیخ فضل الله اتحاد کرد، و «امورات شرعی و عرفی بلکه مملکتی را راجع محکمه شیخ نوری کرد. تا... کار شیخ بالا گرفت و کارهای عمده صورت و انجام داد. حکومت بعضی از ولایات عمده بر حسب مشورت و تصویب شیخ نوری معین و برقرار می شد. مانند شرکت الملک حاکم قاننات که شیخ ... آتومان از او تعارف گرفت» (صفحه ۲۱۲)

سیدبهبهانی، که دوست امین السلطان بود، پالغاً از سدارت عین الدوله ناراضی بود، ولی به روشنی آورد تا سلوک بد عین الدوله با سید، سرانجام کار را به رنجش او کشاند. سید علاء الدین اعتماد الاسلام، یکی از دو داماد بهبهانی، که واسط او و رجال حکومت بود، یک بار... نزد عین الدوله رفت و خواست با او به طریق نجوی مذاکره کند (شیره اظهار خصوصیت آخوندی) عین الدوله گفت: «هر مطلبی که دارید آشکارا بگوئید. من بالحدی به طریق نجوی صحبت نمی کنم.» و اعتماد الاسلام «خدمت آقای بهبهانی شکایت برد.»

باربوم، بدسلوکی عین الدوله با سید مستقیم و اهانت- آمیز بود: وضع آشفته کشور را می دانیم و می دانیم که هزینه سفرهای شاه به فرنگ از محل قرض خارجی تأمین شده است که باران به نوش مردم است و فشار خارجی و داخلی روی مردم به اندازه ای است که هر لحظه باید جانی شیرازه هازهم گسیخته شود. تحطهای مصنوعی، برای گرانفروشی گندمهای انبارشده، کمتر از ویا و «مشمشه» برای مردم هولناک نیست. و دعوائ داخل حکومت سر غارتهاهی است که از مردم می شود، از جمله فقط نانواخانه های تهران، روزی... آتومان باید بدهند و قصاب ها و دیگران به همین مثال. در چنین احوال نابسامان سیاسی- اجتماعی، دستگاه های ریاست روحانی، به تحریک رجال دولت، و خاصه به تحریک عوامل امین السلطان، که دسته پرنفوذی بودند نضال موضوع برای نمایش قدرت خود و شکست حریف صاحب ریاست می گشتند، و زندگی اجتماعی را از مسیر طبیعی خود به جانب موانع های آخوندی، منحرف می کردند. و سرانجام از پشت مبارزات سخت و خونین آنها، سرورکه اختلاف عین الدوله و امین السلطان آشکار می شد. واقعه ای را که از تاریخ پیداری ایران، به اختصار نقل می کنیم، دیگران و از جمله کسروی نیز در تاریخ مشروطه آورده اند:

بین طلاب مدرسه صدر، و طلاب مدرسه محمدیه (البته بر سر اوقاف مدرسه محمدیه) نفاق می افتد. طلاب مدرسه محمدیه... «مستظهر به آقا سیدعلی اکبر تفرشی و آقا زاده ایشان بودند که آقا زاده طالب بود مدرسه محمدیه را به اداره پدرش در آورد. طلاب مدرسه صدر معتقد به امام جمعه بودند چه امام جمعه رئیس آن مدرسه، شیخ زین الدین را تسخیر کرده و در اداره خود در آورده بود. کار تنازع به زود خورد مختصری بین طلاب کشید اما تمام نشد. سادات قعی از یک طرف حمایت می کردند. (به سستور امام جمعه). امیرخان سردار و احتشام الدوله پسر حسام الملک هم از طرف مقابل تقویت می نمودند. از طرف سالار الدوله و شعاع السلطنه هم پالغاً از آقایان همراهی میشد (منظور سید علی اکبر و سید بهبهانی است) رکن الدوله هم برای آقایان محرک، پولی می فرستاد... تا آنکه طلاب مدرسه صدر... به تحریک شیخ زین الدین زنجانی و امام جمعه ریختند به مدرسه اصفیه که واقع در نزدیکی مدرسه صدر

عین الدوله و تصمیم او برای شکستن «سپوط و هیبت اهل علم» به موازات استبدادش در سرکوب ناراضانی های بازار به جای حل مشکلات اقتصادی و مالی کشور، راه مبارزه سید را هموار می کرد.

این زمان، در طلب مشروطه و قانون، در تهران و پاره- ای شهرهای بزرگ، تشکیل انجمن های مخفی رسم شده بود که اعضای آنها به مطالعه مطبوعات غیر قانونی و خارج از کشور، و کتاب های ممنوعه فارسی می پرداختند. و بانشر خیر و شیئانه، راه را برای بیان ناراضانی های اجتماعی بازمی کردند. در میان این انجمن ها، انجمن مخفی منتصب به سید طباطبائی، و انجمن آدمیت، هر کدام به دلیلی نام آور شده اند. ولی در تهران و تبریز انجمن های دیگر هم وجود داشته است. در انجمن منتصب به سید طباطبائی، با آنکه محور مطالبات، اسلام و اتحاد اسلامی است، در میان اعضای آن، گاه کسانی با نظرگاه های روشن اجتماعی، دیده می شوند. از جمله، در جلسه تاسیس انجمن در ۱۸ ذی الحجه ۱۲۲۲، یکی از شرکت کنندگان به نام، «سید برهان خلخالی» می گوید: «در هر مملکتی که تمدن و ترقی و قانون ظاهر شده است از غیر پایتخت شروع شده است و از جماعت فقراء و کمبند اقدام شده است، شمامی- خواهید در پایتخت که اهالی همه پرورده نعمت های شاه و هواخواهان سلطنت اند این مقصود را پیش ببرید و انگیز

به اطمینان رؤسا و صاحبان مسند. بر فرض که ما مقصود را پیش بریم فردا همین آقایان که شما به قوه ایشان مستظهدید بر مردم مسلط خواهند شد منتهی تغییر موضوع آسبید. سید... (صفحه ۲۰۲-جلد اول تاریخ پیداری) جنبشی که در میان مردم بود، هر چند نامرئی بود، اما احساس می شد. و این جنبش تازگی داشت. ناظم الاسلام خود در همان جلسه نخستین تشکیل انجمن مخفی، واقعه- ای را نقل کرد که به زمان ناصرالدین شاه بازمی گردد ولی تاریخ ندارد. ارمی گوید: «در چند سال قبل به ناصرالدین شاه راپورت دادند که شبها جمعی از محله سنگلج در یک خانه اجتماع کرده و در امر مملکت و اصلاح مذاکره می کنند. پادشاه جمعی را فرستاد شش هفت نفر از اصلاح خواهان که نور هم نشسته بودند مآخوذ و شبانه آنها را به حضور پادشاه بردند، چاهی که در اندرون حفر کرده بودند که برف در آن می ریختند و یا برای همین جور کارها مهیا بود سنگ آن را برداشتند مآخوذین را در آن چاه انداختند آن وقت خود پادشاه تفنگ به دست گرفته متجاوز از سی فشنگ از پی آنان فرستاد که به اعتقاد خود زودتر آنها را به اسفل السافلین رساند و حاضرین را هر کدام یک اشرفی اتمام داد برای شکرانه موفقیت بر قتل آنها... (۲۰۲-۲۰۳)

کمبر احتمال می رود که روایت نادرستی بر زبان ناظم الاسلام هم عصر ناصرالدین شاه، گذشته باشد. اما اینکه نام و نشانی از قربانیان یا زمان دقیق حادثه ندارد، بی دلیل نیست، این قربانیان بی نام آزادی، نه از اشراف و اعیان درباری بوده اند، نه از خیل «آنازانگان» و «اجزاء آقایان» ناگزیر گمنام مانده اند و خانواده های آنها نیز از بیم مکافات، نام گمشدگان خود را پنهان کرده اند. این مثل فارسی تازه نیست که: مرگ اعیان و بزرگان باصداست. در نامه ای از سید جمال الدین اسد آباپی به ملکه انگلیس از کشتار چهل هزار زندانی در عهد ناصر الدین شاه سخن می رود. هنوز کاشگری در تاریخ قرن گذشته ایران، به سرافت نیفتاده است، کاشی درباره این آمار حیرت انگیز بکند تا روشن بشود که آزادی در ایران، قربانیانش را ده ها سال پیش از «توضیح قانون اساسی» داده بود.

تاتمام

تاتمام

بود برای اینکه طلاب آن مدرسه را خارج کرده و آن مدرسه را به تصرف خود در آورند. طلاب مدرسه محمدیه «به همراهی جناب معتمد الاسلام رشتی و عده ای از دوستان مشارالیه در قیام حمایت از طلاب مدرسه اصفیه برآمده و نزاع مفصلی احدث شد.» عده ای زخمی و جمعی سرزدهای شکسته به زمین افتادند. بالینکه سادات قعی به حمایت طلاب مدرسه صدر رسیدند، عاقبت غلبه حزب جناب معتمد الاسلام رانصب شد. طلاب مدرسه صدر و سادات قعی به هزیمت رفتند... (از صفحه ۲۱۱ تا ۲۱۲).

حکومت در مقام گرفتاری نوطرف برآمد. معتمد الاسلام باگروهی به خانه بهبهانی پناه برد. بهبهانی معتمد الاسلام رانگاه داشت و «بیگران را جواب داد.» امام جمعه... محرک طلاب شکست خورده مدرسه صدر شد که: «اگر آقای بهبهانی را بزیند شاهزاده عین الدوله به شما لطف خواهد فرمود و هر یک از شما صاحب صد الی نوبست تومان مستمری خواهید شد.» طلاب جوان، یکی از شبها که بهبهانی از خانه شیخ فضل الله بازمیگشت، از مدرسه بیرون ریخته که دم بازار محانی مدرسه دارالشفاء است به چوب و قداره به طرف آقای بهبهانی حمله آوردند... و «قاطر اقا دیوانه- وار به حرکت درآمد و آقا را به خانه رسانید...»

خبر واقعه به عین الدوله رسید، به روی خود نیارود. سیدعلی اکبر تفرشی و بستگان آقا شکانیت کردند و مجازات مقررین را خواستند. عین الدوله از آنها تعهد گرفت که پس از تعقیب مقرران «آقایان شفاعت و توسط نکنند.» چهارده طلبه را گرفتند و با خفت و خواری بسیار «... از خیابان جلیل آباد و خیابان ناصری از جلوعمارت بهارستان از دروازه خارج و در اربوبی امیر بهادر... وارد نمودند.» پس از آنکه بهبهانی ملفت شد طلاب را به راستی نفی بلد کردند، در مقام شفاعت برآمده عین الدوله پیغام فرستاد: «من از لطف حضرت والا متشکر شدم و خواهش دارم حضرات طلاب را مرخص فرمائید چه من آنها را عفو داشته و بیش ازین راضی به سزای آنها نمی باشم.»

جواب عین الدوله به سیداین بود: «من نه برای خاطر آقا این جماعت را تبعید کردم تا جنابش از من معذور و متشکر باشد بلکه سیاست ملکی و نظم مملکتی مقتضی گردید که این جماعت را مآخوذ دارند بعد از اینهم اگر طلاب خلانی را مرتکب شوند گرفتار خواهند شد. دیگر آنکه حکومت از طرف جناب آقا منصوب نشده است که مطیع میل آقا باشد هر کس را بخواهند گرفتار و هر وقت خلایمی آنان را بخواهند آزاد باشند.»

برای سید بهبهانی، جز مبارزه رودر رو با عین الدوله، راهی نمانده بود. بوستان و هواخواهان امین السلطان نیز او را به این رودر روی «تشویق» می کردند. و غرور شدید



ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!

روزی که خوانندگان روزنامه اطلاعات، در میان سیل مهوع مقالات و اخبار تبلیغاتی آخوندها، ناگهان چشمشان به مقاله ای افتاد که حال و هوای دیگری داشت، مسلماً بسیاری از آنها انگشت حیرت به دهان گزیدند. نویسنده ای به نام «سیرجانی»، به وجد آمده از سخنرانی هم ولایتی اش رفسنجانی در مراسم تحلیف، مقاله ای به نام «نکته» قلمی کرده بود، که آگاهی از سرنوشت آن، برای «عبیرت» آیندگان مفید است!

نویسنده مقاله مذکور، که بخت برگشته خودش هم در مقدمه مطلب ذکر کرده که «می دانم هنوز نوبت چاپ نوشته هائی از این نست نرسیده است»، معلوم نیست چرا پس از دو سه پاراگراف و تملق و تمجید از انقلاب اسلامی و به ویژه از «مرد هوشمند کویری»، کم کم باورش می شود که می تواند حرف های واقعیش را بزند!

چکیده حرف این هم ولایتی «ریاست محترم جمهوری» اینست که اولاً «راه مبارزه با آمریکا مشت گره کردن و شعار دادن نیست»، ثانیاً اظهار عقیده می کند که اگر «مساله جنگ بی حاصل و خانمانسوز نپیش نیامده بود و با ساده اندیشی هائی، این جنگ شوم به انتها رسیده ادامه نیافته بود» چنین و چنان می شد؛ ثالثاً به «روح عمومی ملت ایران» استناد می کند که گویا «به حکم طبیعت مسالمت جوی خویش از دامن زدن به اختلافات گریزان است و به همین دلیل حاضر است استبداد تحمل پذیر(۱) را برخود هموار کند و مملکت را به آشوب نکشاند». اما، (و این همان اما و اگر است که کار نویسنده را خراب می کند، چرا که اضافه می کند): «عیب استبداد این است که حد و مرزی نمی شناسد و کار را به مرحله انفجار می کشاند». رابعاً، نویسنده اظهار نگرانی می کند که «اگر قرار شد از تخصص و علم خوشنامان پاکیزه دامانی استفاده کنیم که از بیم نبودن امنیت جلالی وطن کرده اند، پس تکلیف «کسانی که بی هیچ صلاحیت و فضل و قضیلتی» بر مناصب مملکتی سوارند چه می شود؟ و پرواضح است که چون از آخر و عاقبت نسبه فروشی خبر ندارد، باطرح پرسش بالا گستاخ تر شده و دوباره می پرسد: «اگر قرار شد بنا را بر صحت اعمال بگذاریم و به حکم حفظ کرامت انسانی از تجاوز به حریم مردم خودداری کنیم، تکلیف دزدان و چنایتکارانی، که در لباس (!) «مأموران بعضی نهادها» به «خانه مردم می ریزند و با شکنجه اهل خانه، به ایلغار می پردازند، بی آنکه صاحب خانه جرأت شکایتی داشته باشد، چیست؟»

از همه بدتر اینکه، آقای سعیدی سیرجانی، در آخر مقاله، اعتراف می کند که درست آن قسمت از حرفهای «هاشمی» به دلش نشست که وی از «اعتلائی ایران» نام برده، و بعد از سال ها متوجه شده که «زامدار مسئولی می خواهد وضع خانه اش را سروسامانی دهد»!

البته «مسئولین محترم» روزنامه اطلاعات نیز، بعد از خواندن این مقاله، نه فقط آن را مستقیماً برای وزارت اطلاعات نفرستاده اند بلکه آن را به زیور طبع هم آراسته کرده و بدتر اینکه در مقدمه، او را «نویسنده سخن سنج و

درداشنا» می معرفی کرده اند که «مروری بزمسائل و مشکلات جاری کشور» انجام داده و این «مرور» را ناشی از «بیانات پربار و مهم» رئیس جمهور به حساب آورده اند!

حالا شما خودتان حسابش را بکنید که این حزب الله بیچاره که تمام روز را صرف مقابله با غرغوزدن های «مرفهین بی درد» و مارتین و ناکتین و قاسطین کرده و مرتباً از دهان این مردم نمک نشناس، متلك ها و چوک های بسیار ناچور تحویل گرفته، دم غروب هم که می خواهد با مطالعه روزنامه های اسلامی، قدری احساس آرامش کند، چطور می تواند تحمل کند که ککی به این گندگی به تنبانش بیفتد؟! طبیعی است برای اطلاع از میزان اختلاط صفرا و سودای حزب اللهی ها باید صبح زود به سراغ «نمایندگان» امت حزب الله در مجلس شورای اسلامی رفت.

کروبی می گوید: «همان طور که شما از این مقاله ناراحت شدید، منم دیشب این مقاله را خواندم و شدیداً ناراحت و متاثر شدم». او سپس به شرح خاطراتش از ساواک می پردازد و می گوید آنها هم هروقت می خواستند ما را ناراحت کنند به امام «اسانه ادب» می کردند! البته جو انقلابی مجلس، چنان داغ است، که «رئیس» مجبور می شود قدری هم آب برآتش خشم حزب الله بپاشد و می گوید تا حساب نویسنده را از «برادرهائی که در روزنامه اطلاعات زحمت می کشند و رنج می برند» جداکنند: «حالا يك مقاله ای از دست رفته و یا چه چوری شده است».

پر واضح است که این آب ها، بر آتش «واتر پروف» خشم حزب الله اثری ندارد. نماینده محترم سلماس، که از این همه «آزادی» در جمهوری اسلامی اعصابش خرد بود فریاد زد که «چه کسی این اجازه را به روزنامه ها داده است؟ چه کسی گفته است در این کشور دیکتاتوری و استبداد است که این آقا بنویسد «استبداد تحمل پذیر»؟ کجای دنیا این همه آزادی است؟» طبیعی است که در مقابل سؤالات منطقی او، هیچ کس جوابی نداشت!

سرنوشت «برادرهائی که در

روزنامه اطلاعات رنج می برند»!

اظهارات مهرا میز رئیس مجلس، درباره «برادران» روزنامه اطلاعات، که می توانست فرستی به آنها بدهد تا از گناهان خود اظهار ندامت کنند، متأسفانه اثر معکوسی بجا گذاشت. به همین دلیل، در شماره های بعد، البته ضمن درج کلیه فحش نامه های رسیده علیه سیرجانی، مؤخره ای نوشتند و در آن، به سبک روشنفکران غرب زده، از «ایجاد فضای تنفس برای دیدگاههای مختلف» دم زدند و از این وقیحانه تر، پای «آزادی بیان، آزادی مطبوعات و... درچارچوب نظام مقدس اسلامی» را نیز به میان کشیدند. آنها با گستاخی بی نظیری حتی نام مقدس «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» را هم لکه دار کردند و بدون توجه به ابهت برادر لاجوردی-رئیس جدید زندانهای کشور- حتی مدعی شدند که سیرجانی بیچاره «يك شهروند جمهوری اسلامی ایران» است و حق دارد که «سکوت چند ساله را بشکند».

از آنجا که خوانندگان ما، آخر داستان را می دانند و با این طول و تفصیل ها، نمی شود گولشان زد، در نتیجه ما کوشش خواهیم کرد که تنها با نشان دادن چندضربه «آپارکات» از جانب حزب الله به سمعت گنج گاه حریف، کوشه ای از این نبرد حق علیه باطل را ترسیم کرده، و عبیرت از آن را به خود خوانندگان واگذار می کنیم!

روز ۴ شهریورماه، يك حزب الهی غیور به نام «حسین اعرابی»، طی نامه اش به اطلاعات، یادآوری کرده که این نوشته جواب سیرجانی نیست، چونکه او جوابش را تابحال گرفته است! حزب الله مذکور، در همین مقدمه، آرزو کرده است که آنچه روزنامه اطلاعات، برای بار دوم، و در دفاع از حق آزادی انتشار عقاید نوشته است، ناشی از «تنگی قافیه» باشد، و خدا نکند که برادران اطلاعات واقعاً به این نتیجه رسیده باشند که انتشار مقاله مزبور فتح بابی است برای آینده!

خلاصه تعرض استراتژیک حزب الله مربوطه را، می توان به شرح زیر توضیح داد:

۱- نظر نویسنده درباره شعار مرگ بر آمریکا، «دقیقاً در مقابل فرمایشات پیشوا، امام و مقتدای این ملت است». اصلاً «شعار مرگ بر آمریکا» برای آنها مرگ می آورد! خیلی واضح و کوبنده و مفید و مختصراً!

۲- آن سیرجانی بیوا گفته است فرزندان خوشنام این مملکت جلالی وطن کرده و به انقلاب خدمت نکرده اند. حزب الهی مربوطه دیگر نقطه و واو و حرف ربط دیگری هم به کار نبرده و یکضرب از قول امام گفته است که اینها غلط کرده اند که رفته اند!

۳- سیرجانی مربوطه جنگ را بپیورده نامیده و از ضایعات آن دم زده است. حزب الله چشم در چشم برادران اطلاعات می پرسد: به نظر شما چرا امام ما آن را «الطاف خفیه الهی قلمداد فرموده اند؟» حزب الهی سپس يك سؤال ساده -ولی کوبنده- مطرح می کند. «یا آقای سیرجانی اشتباه می فرمایند و یا العیاذ بالله امام... فرموده اند». و سپس تلگرافی به جواب مطلوب می رسد: «ما امت حزب الله معتقدیم که آقای سیرجانی هر قدر فرزانه باشند، نه به اندازه امام ما سواد دارند، نه به اندازه ایشان با قرآن آشنا هستند، نه به اندازه ایشان تقوادارند... لذا قول ایشان در مقابل قول امام ما ساقط است».

۴- این قسمت به علت استحکام استدلال عیناً نقل می شود: «اگر فرض کنیم که برداشت همکاران شما از حقوق مردم، آزادی بیان و آزادی مطبوعات در قانون اساسی درست باشد، لازم است توضیح دهید که پس چرا وقتی در همین مملکت خانمی، «اوشین» را با حضرت صدیقه... مقایسه می کند، آن همه چنجال به راه می افتد؟ نکند خدای ناکرده امام... کرده بودند؟!»

ما اعتراف می کنیم که نمی دانیم کدام بخش از این «استدلال» های حزب الهی بر «برادران» اطلاعات کارگرافتاده است که عین بچه آدم به صف توابین می پیوندند و با فراموش کردن آن اداهای روشنفکرانه غربی، مطلب خود را چنین درز می گیرند: «ما از سر اعتقاد و پذیرش صادقانه راز و روح مطلب توست که... آن را به چاپ رساندیم. امید است که امام بر ما و بر همه ببخشند، چه آنکه از امامان آموخته ایم عذر تفسیر به پیشگاه امت آوردن را.»



به مناسبت آغاز سال جدید تحصیلی

راه حل ما در برابر بحران نظام آموزشی

می کنند. در نمونه کشور ما بودجه آموزشی به طور متوسط حدود یک پنجم کل بودجه و بیش از ۴۰٪ بودجه اجتماعی را دربرمی گیرد. در بودجه سال های ۶۶ و ۶۷ هزینه های آموزشی مبلغی بیش از کل اعتبارات بخش اقتصادی در بودجه دولت را به خود اختصاص می دادند. دولت حتی برای حفظ سطح فعلی آموزشی، مجبور است هر ساله سهم بودجه آموزشی تا حدود ۱۰٪ بیفزاید. برآوردهای کارشناسان برنامه ریزی نشان می دهد که نظام آموزشی ایران طی دو دهه آینده به امکاناتی نیاز دارد که آشکارا از چارچوب امکانات دولت خارج است. به جای سیزده میلیون دانش آموز ما در بیست سال آینده سی و دو میلیون دانش آموز خواهیم داشت. این سی و دو میلیون به یک میلیون معلم اضافه تر و ۱/۱ میلیون کلاس جدید نیاز دارند. با کدام بودجه و کدام امکانات می توان به نیازهای روزافزون نظام آموزشی پاسخ داد؟ در واقع بحث مربوط به تامین امکانات نظام آموزشی از منابع مالی و انسانی مختلف، یکی از بحث های جدی در میان کارشناسان برنامه ریزی آموزشی را تشکیل می دهد. طی سالیان دراز تامین آموزش مجانی به صورت یکی از شعارهای اصلی نیروهای متوقی در سراسر جهان در حقیقت یکی از اصول مهم برنامه ای آنها را تشکیل می داده است. در بسیاری از کشورهایی که سمتگیری سوسیالیستی را برگزیده اند، علیرغم موفقیت های اولیه چشمگیر، امروز تامین امکانات آموزشی با توجه به محدودیت های بودجه دولت و نیازهای فزاینده بخش آموزشی به یک مشکل اساسی تبدیل شده است. در همگی این کشورها - از جمله ایران - سطح پوشش آموزشی برای گروه های سنی به هومی می ماند که قاعده آن را آموزش ابتدائی و رأس آن را آموزش عالی تشکیل می دهد. یعنی هرچه بیشتر به سطوح بالاتر آموزش برویم درصد کمتری از افراد گروه سنی مربوطه به امکانات آموزشی دسترسی دارند. بدین ترتیب دمکراتیزه کردن آموزش که مهمترین هدف رایگان بودن آموزش را تشکیل می دهد، در عمل به دلیل محدود بودن امکانات بیشتر در سطح آموزش ابتدائی متوقف

با به صدا درآمدن زنگ مدارس در روز اول مهرماه، بیش از سیزده میلیون نوجوان و جوان ایرانی سال تحصیلی ۶۹-۱۳۶۸ را آغاز کردند. امسال نیز مانند همه سال های پیشین مشکلات نسبی آموزشی مانند کمبود معلم و کلاس تا مسائلی از قبیل نایابی و گرانی مواد و کاغذ و قلم که سال های اخیر به مشکلات گذشته افزوده شده اند، نگرانی اصلی تقریباً همه خانواده های ایرانی را تشکیل می دهند. این مشکلات و کمبودهای چشمگیر فقط بخشی از بحران نظام آموزشی ایران است که از ربع قرن پیش به این سو درباره آن سخن گفته می شود. رژیم جمهوری اسلامی در طول ده سال حیات نامیمون خود این بحران را در عرصه های گوناگون تشدید کرده و یا جنبه هایی را به آن افزوده است که پیشتر برای نظام آموزشی ایران مطرح نبود.

نظام آموزشی ایران هنوز قادر نیست، همه جوانان در سن تحصیل را زیر پوشش خود درآورد. در بخش آموزش اجباری (دوره ابتدائی)، ۱۵٪ از جوانان کشور نمی توانند به مدرسه راه یابند، این میزان برای دوره راهنمایی به ۴۰٪ و در دوره دبیرستان به ۷۰٪ می رسد. مدارس ایران امسال با کمبود بیش از ۵۰۰۰۰ معلم، ۲۰۰۰۰ کلاس مواجه است. در بخش دانشگاهی مشکلات از این هم عظیم تر است و درصد ناچیزی از جوانان ۲۴-۱۸ ساله (کمتر از ۵٪) قادرند تحصیلات خود را در سطح عالی ادامه دهند. این تنگناهای اساسی در کنار عدم کارائی نظام در سطوح مختلف، ناتوانی آن در تامین نیروی انسانی مورد نیاز جامعه و نیز عقب ماندگی رو به افزایش نظام آموزشی از پیشرفت های علمی و فنی و واقعیت های دنیای بیرونی، و بالاخره اعمال سیاست های ارتجاعی، ضد علمی و انحصار طلبانه جمهوری اسلامی در سطح واحدهای آموزشی و تحمیل یک نظام ایدئولوژیک به مجموعه نظام، چارچوب بحران کنونی را تشکیل می دهند.

از آن بخش از مشکلاتی که به طور ویژه به جمهوری اسلامی باز می گردد که بگذریم، ما برای حل این بحران چه راه حلی ارائه می دهیم؟ به عبارت دیگر اگر ما در مقام اجرائی و تصمیم گیری بودیم در مقابل این مشکلات چه می کردیم؟ در حقیقت بخش بشوار کار هم این جاست، چرا که انشای یک نظام درهم ریخته و سراپا بحران زده ای که مشکلات پرشمار آن برای تک تک خانواده های ایرانی مثل روز روشن است کارچندان بشواری نیست.

x x x

برخی از اصلی ترین عرصه های بحران نظام آموزشی ایران، مشکلاتی است که در بسیاری دیگر از کشورهای دیگر جهان نیز کم و بیش یافت می شود. ناتوانی نظام در تامین امکانات آموزشی برای گروه های سنی مختلف، تقریباً پدیده مشترک اکثر کشورهای جهان سوم است. این بحران به ویژه در سطح آموزش عالی، به بالاترین حد خود می رسد. در همه این کشورها بخش بزرگی از بودجه سالانه اجتماعی دولت به طور مستقیم صرف نظام آموزشی می شود. اما با وجود این هنوز این پول پاسخگوی نیازهای جامعه نیست. رشد بالای جمعیت، عقب ماندگی های دهه های گذشته و مخارج روزافزون آموزش هزینه های اضافی کمروشنی را بر بودجه اجتماعی تحمیل

می شود و برای دوره متوسط و عالی نایابری شدت می گیرد. در کشورهای مانند ایران بحران به ویژه در سطح آموزش عالی به اوج خود می رسد. زیرا با گسترش دوره های پائین تر آموزشی صدها هزار جوان به سوی دانشگاه ها هجوم می آورند، بدون آنکه مؤسسات آموزشی عالی ظرفیت پذیرش این عده را داشته باشند.

در کنکور سال ۱۳۶۸، از میان حدود ۷۵۰۰۰۰ داوطلب فقط حدود ۶۵۰۰۰ تن (۸/۵٪) خواهند توانست به دانشگاه ها راه یابند. به زبان دیگر دولت قادر است فقط امکانات آموزش عالی گروه معدودی را تامین کند و خیل عظیم جوانان بدون هیچ تخصصی روانه بازار کار شوند. بسته بودن سه ساله دانشگاه ها و کم تحرکی سال های بعد از «انقلاب فرهنگی» برداشته این بحران افزوده است. در سال ۱۳۶۷ حدود ۲۹۰۰۰۰ دانشجو در دانشگاه های کشور به تحصیل مشغول بودند، در حالی که با همان آهنگ رشد سال های ۱۳۵۷-۱۳۵۲، می بایست حدود ۴۶۰۰۰۰ نفر دانشجو می داشتیم. از سوی دیگر افزایش ناگهانی شمار پذیرفته شدگان در دانشگاه ها به هیچ رو با سرمایه گذاری دولت همخوانی ندارد. در سال ۱۳۶۴، حدود ۴۴۰۰۰ دانشجو در دانشگاه ها همه این ابتکارات باید به دقت و در شرایطی برنامه ریزی شوند که به امر دمکراتیزه و همگانی کردن آموزش آسیب نرساند، بلکه در خدمت آن باشد. این تدابیر نباید «گزیده گرائی» در جامعه را تقویت کند و راه پیشرفت پر فرزندان خانواده های کم درآمد را ببندند. در شرایط امروز ایران ما دلایل بیشتری هم برای جانبداری از چنین سیاست هایی داریم. شکستن انحصار دولت ایدئولوژیک و ارتجاعی جمهوری اسلامی در زمینه آموزش و باز کردن این فضای مسموم و خفقان آور یکی از راه های تضعیف سلطه رژیم بر جامعه است.

پذیرفته شدند سال جاری ۵۰٪ نسبت به سال ۶۴ افزایش نشان می دهد، در حالی که بر سرمایه گذاری دولت در این مدت فقط هشت میلیارد ریال افزوده شده است، به عبارت دیگر این افزایش به زیان کیفیت آموزش صورت گرفته است.

همه این شاخص ها نشان می دهند که تامین امکانات وسیع تر به ویژه در سطح آموزش عالی و انواع دوره های آموزشی کوتاه مدت (یک تا دو ساله) با توجه به بودجه فعلی دولت و امکانات محدود او تقریباً امری محال به نظر می رسد و شکاف میان عرضه (امکان آموزشی) و تقاضا به طور مداوم عمیق تر می شود.

در ایران تجربه دانشگاه آزاد در سال های اخیر با وجود تسلط مهره های دولتی و وابسته به رژیم بر آن قابل توجه است. دانشگاه آزاد، در واقع نظامی موازی نظام دولتی موجود علیرغم برخورداری از خصوصیات مشابه بسیار است که هزینه خود را به طور عمده از شهریه دانشجویان و امکانات محلی غیر دولتی تامین می کند. بیش از ۱۴۰۰۰۰ دانشجو در ۷۵ شعبه این دانشگاه در دوره های تمام وقت، نیم وقت و تک درس به تحصیل مشغولند. ویژگی اصلی دانشگاه آزاد، توانائی انطباق بر شرایط محلی، حساسیت بیشتر نسبت به امکانات و نیازهای محلی است.

نورسته



و. کوزنتسوف

منافع عام و منافع طبقاتی

مقدمه:

تغییر فضای سیاسی در سراسر جهان، بهبود چشمگیر روابط آمریکا و شوروی، پیشرفت جدی در مذاکرات خلع سلاح، تلاش های کم و بیش موفق در راه بازگشودن کره های کور درگیری های منطقه ای در جهان سوم (انگولا، افغانستان، کامبوج، نیکاراگوئه، السالوادور و...) و اقبال بیشتر از همه باید محصول تغییر جدی در سیاست خارجی اتحاد شوروی و پی ریزی

دکترین جدیدی دانست که بسیاری از درک ها و باورهای گذشته را بکل به زیر علامت سؤال برده اند. در میان نیروهای چپ بحث های گسترده ای پیرامون علل اتخاذ این سمگیری و تأثیرات آن به ویژه در روند مبارزه اجتماعی و سیاسی در سطح کشورهای گوناگون در جریان است. از جمله این بحث ها همخوانی یا تضاد این سیاست های نوین با پیشرفت مبارزه طبقاتی در کشورهای مختلف است. مقاله زیر که از هفته نامه عصر جدید (شماره ۵۲، سال ۸۸) انتخاب شده است، گرایش نوین را از دید اتحاد شوروی بیان می دارد.

رو به رشد می توانند بدون لطمه به صلح جهانی از منافع خود دفاع کنند؟ چگونه باید درگیری های را که چرخه هایشان ممکن است تا دور دست ها برود در چارچوب محلی خود مهار کرد؟ تا وقتی که امپریالیسم وجود داشته باشد نمی توان تحریکات آن را علیه کشورهای نوپا و دخالت های بی ویژه نظامی - انفرادی یا آن درگیری منطقه ای از نظر نور داشت. تجربه انقلاب های ویتنام، کوبا و نیکاراگوئه نشان می دهد که در برخی موارد برخورد رویارو با نیروهای امپریالیسم و آنچه هایش ناگزیر است. تا وقتی که ستم ملی وجود دارد، مقاومت علیه آن هم وجود خواهد داشت.

مساله بر سر این است که بدانیم تحول جنبش رها نیبخش ملی به چه شکل خواهد بود، استراتژی و تاکتیک آن تا چه حد انعطاف خواهد داشت و در شرایطی که اوضاع فعلی می تواند مثل انبار باروت آتش بگیرد، آیا فعالان جنبش یارای انجام مسئولیت تاریخی ای را که بردوش دارند خواهند داشت یا نه؟ به هرتقدید تضمین صلح بین المللی نخستین شرط رشد کشورهای نوپاست. تنها در چارچوب دمکراتیک و انسانی کردن مجموعه روابط بین المللی است که امکان حل مشکلات جهان سوم پدید می آید. تنها همزیستی مسالمت آمیز در مقیاس سراسر کره زمین است که می تواند شرایط لازم برای تضمین منافع کشورهای رویه رشد را ایجاد کند، به آنها اجازه چیران عقب ماندگی خود را بدهد و آنها را از آشوب های اجتماعی مصون دارد.

رهبران شوروی با بسط مفهوم همزیستی مسالمت آمیز برحق و آزادی انتخاب و نیز بر ضرورت تعادل متصفانه منافع انگشت می گذارند. اگر بتوان کاری کرد که این اصول را همه محترم بشمارند، پرهیز از وضعیت ها و گرایش هایی که احتمال دارد به درگیری و تخاصم مسلحانه منجر شوند، آسانتر خواهد بود. و نیز برای ما آسانتر خواهد بود که همگی باهم به جستجوی راه حل برای مشکلات جهان سوم بپردازیم.

ترجمه ج. ص

نو، هرگز جای خود را بدون مبارزه و بدون مقاومت محکم نکرده است. این نکته در مورد نوآندیشی سیاسی هم صادق است. برای بعضی ها نو آندیشی چیزی نیست جز يك «مانور تاکتیکی»، يك «ترفند» و يك «طعمه تبلیغاتی» مسکو. برخی دیگر آن را ترك مواضع طبقاتی و به فراموشی سپردن آرمان ها و تکیه گاههای انقلابی به شمار می آورند... عده ای دیگر هم ادعا می کنند که هدف «اندیشه نوین سد کردن مبارزه صلح طلبانه خلق های کشورهای گوناگون» است.

منافع طبقاتی، مواضع طبقاتی، این ها حقایق بدیهی مارکسیسم اند. حقایقی که کماکان معتبرند، منتهی در دنیایی که دستخوش دگرگونی است و درحالی که همه آنچه که بدان خورگرفته ایم، رنگ و پرتو تازه ای می یابد.

عصرا تم شاهد تسلط بی چون و چرای منافع عام و همگانی بود: منافع عام به معنی بقای تمدن، بقای خلق ها و مملکت ها و مسلماً بقای طبقات؛ زیرا هیچ طبقه ای فاقد غریزه حفاظت از خود نیست.

البته منافع عام در تمام اعصار وجود داشته اند. با اینهمه این منافع تنها هنگامی اولویت پیدا کردند که سلاحهای نابودی جمعی، خاصیت جاودانگی را از بشریت سلب نمودند.

امروزه کشورها - گریخواهند بقای خود را تداوم بخشند - مجبورند در راه پیشگیری از جنگ هسته ای و حل مسائل کلی با یکدیگر مشارکت کنند. اما مبارزه مشترک برای نجات تمدن، هیچیک از آنان را که در این مبارزه سهیم اند و نمی دارد که از برخورد طبقاتی، از آئین های ایدئولوژیک و از عقاید سیاسی خویش دست بردارند.

میان ارزش های طبقاتی و ارزش های همه بشریت يك مرز غیرقابل عبور وجود ندارد. این منافع تشکیل يك وحدت دیالکتیکی می دهند. در این مبارزه مشترک برای بقای بشریت، آنچه مشکل است، پرهیز از رویارو قراردادن این منافع و ترکیب هوشمندانانه آنها در سیاست، ایدئولوژی و عمل است.

اکنون هدف نوساخت انقلابی جهان با خواست همگانی نجات جهان درهم و مخلوط شده است. پیشگیری از جنگ هسته ای نه تنها برای حفظ دورتمای سوسیالیستی بلکه همچنین برای بقای بشریت به طور کلی، تبدیل به يك شرط مطلق و قطعی شده است. به این ترتیب می توان از نوعی رابطه متقابل سخن گفت که در آن هر کلام بر

حزب جدید برای اصلاحات

راکوفسکی دبیر کل حزب متحده کارگری لهستان اعلام داشت که کنگره آینده این حزب در ماه فوریه آینده تشکیل می شود. وی گفت از این کنگره «حزب چپ جدیدی با تهدیدی راسخ در اجرای سیاست های اصلاحی، زاده خواهد شد. در چنین شرایطی ممکن است که این حزب نام خود را تغییر دهد. راکوفسکی تأکید داشت که به هیچ عنوان مسئله پاشیدگی سازمان های حزبی در کارخانجات مطرح نیست چیزی که آرزوی سندیکیای «همبستگی» می باشد. وی اخطار کرد «چنین اقدامی باید با مقاومت ما روبرو شود. کارگران به حزب نیاز دارند». در مورد بازگشت کمونیست ها به اداره امور مملکتی اظهار داشت که این مسئله به «تجهیز اعضای حزب و اراده مبارزاتی آنها بستگی دارد. از سوی دیگر مارسل سویتسکی وزیر تجارت خارجه لهستان و عضو کمیته مرکزی حزب متحده کارگری (حزب کمونیست) در مصاحبه ای با روزنامه فرانسوی «لیبراسیون» اظهار داشت «تنها هدف من رسیدن به سوسیال دمکراسی در لهستان می باشد».

مفهوم ویژه خود دلالت دارد و هر مفهوم کلام ویژه خود را دارد. رابطه ای که در عین حال دارای خصیصه طبقاتی و خصیصه عام و جهانی است. امروزه ترقی اجتماعی تنها در شرایط صلح قابل تصور است و بس. درحالی که پیش از این مارکسیست ها معتقد بودند که محر ستم طبقاتی و ملی پیش شرط حل مسائل جهانی است، درحال حاضر با این مساله روبرویند: آیا می توان با نادیده انگاشتن اوضاع عمومی به پیروزی در مبارزه طبقاتی امیدوار بود یا نه؟ منطقاً سؤال های دیگری هم پیش می آیند: درجهانی که مدام دستخوش خشونت است چگونه باید، بدون عقیم ساختن محتوای مبارزه انقلابی، به سوی دنیایی بدون خشونت پیش رفت؟ هنگامی که دگرگونی های اجتماعی به مرحله پختگی می رسند، چگونه باید امکان انجام آنها را در هرکشوری تضمین کرد به نحوی که تعادل و ثبات در عرصه بین المللی برهم نخورد.

جنگ هسته ای تحول جهانی و از آنجمله مبارزه طبقاتی را متوقف می کند. برای به فرجام رساندن مبارزه طبقاتی لازم است که زمینه بین المللی، تأثیر مسائل کلی و منافع مشترک نژاد بشری را به عنوان شرط ضروری ترقی اجتماعی در مدنظر داشت. تنها در این صورت مبارزه طبقاتی بخت آن را خواهد داشت که واقعاً گسترش یابد.

نو آندیشی سیاسی و مبارزه برای همکاری صلح آمیز کشورها به هیچ وجه يك سیاست دودوزه نیست و این معنی را می رساند که در زندگی بین المللی باید با متانت و خویشتن داری رفتار کرد و با گرفتن تصمیماتی که به منافع کشورهای دیگر و سرنوشت امنیت بین المللی بستگی دارد، احساس مسئولیتی والا از خود نشان داد. این اصلاً به معنای ترك همبستگی با نیروهای رها نیبخش ملی و آزادی اجتماعی نیست.

سیاست همزیستی مسالمت آمیز هیچگاه دارای ابعاد ثابت و جامدی نبوده است. امروز که انتقامجویی طبقاتی با ماجراجویی هسته ای برابر است، این سیاست پا به مرحله تازه ای گذاشته که بی شک بسیار مسئولانه و از بنیاد تازه است. قرن هسته ای مهر و نشان خود را بر اوضاع جهان سوم نیز گذاشته و امروزه هر درگیری منطقه ای تهدیدی برای دامنه یافتن و تبدیل به مصیبتی بزرگتر به شمار می رود.

از این نکته به طرح سئوالی می رسیم که بی تردید بحث های داغی را برمی انگیزد: چگونه کشورهای

در محافل سیاسی چه می گذرد؟

ضربات سنگین حزب

دمکرات کردستان بر رژیم

پیشمرگه های حزب دمکرات کردستان ایران طی ماه های مرداد و شهریور طی يك سلسله عملیات دامنه دار با حمله به مراکز نظامی رژیم در مناطق مختلف از جمله در مهاباد، سردشت، بانه و ارومیه ضربات سنگینی به مواضع نظامی رژیم وارد ساختند. تنها طی دو هفته در ماه مرداد پیشمرگه های حزب ۱۱۲ تن از نظامیان رژیم را کشته و ۲۰ اسیر گرفتند. از سوی دیگر رهبری حزب دمکرات کردستان در يك بیانیه مطبوعاتی فاش ساخت که پس از ترور ناجوانمردانه دکتر قاسملو رژیم عوامفریب چندین بار پیشنهاد تجدید مذاکره را مطرح کرده است! طبق این اعلامیه، حزب دمکرات کردستان هرگونه پیشنهاد مذاکره را رد کرده و بر ضرورت تشدید نبرد با رژیم تاکید کرده است.

در سالروز فاجعه ملی قتل عام

در سالروز فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی، در داخل و خارج کشور تحرکات و تلاش هائی صورت گرفت. در داخل کشور طبق خبرهای منتشره، خانواده های زندانیان سیاسی و شهدای قتل عام سال گذشته در روز ۱۰ شهریور در بهشت زهرا اجتماع کردند. در خارج از کشور نیز تلاش هائی برای برگزاری آکسیون های اعتراضی صورت گرفت. از جمله این تلاش ها نشستى بود در اواخر ماه اوت با شرکت تعدادی از نیروهای مختلف اپوزیسیون در پاریس. در این نشست که با شرکت نمایندگان حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان فدائی، حزب دمکرات مردم ایران، جمهوریخواهان ملی و سازمان اکثریت برگزار شد، متأسفانه تلاش برای انتشار يك اعلامیه مشترك از سوی شرکت کنندگان با ناکامی مواجه شد. در شرایطی که مبارزان داخل کشور حداقل انتظار يك حرکت مشترك به مناسبت این سالروز را از سوی نیروهای سیاسی داشتند، با کمال تأسف به علت امتناع سازمان فدائی و جمهوریخواهان ملی (هر يك با دلایل خاص خویش) علیرغم آمادگی حزب دمکراتيك مردم ایران، حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان اکثریت، امکان انتشار يك اعلامیه مشترك فراهم نشد.

تحویل پناهندگان!

طبق اعلامیه «سازمان هواداران چریك های فدائی خلق» که نسخه ای از آن برای نشریه ما پست شده، ۲۵ تن از پناهندگان ایرانی که در انتظار اقدامات سازمان ملل برای انتقال به کشورهای دیگر در چین به سر می برده اند، توسط پلیس آن کشور دستگیر و به ایران فرستاده شدند. تحویل پناهندگان مزبور مقارن با سفر چند ماه پیش خامنه ای به چین انجام گرفته و خبر آن به تازگی پخش شده است. در اعلامیه آمده است که پس از اینکه این پناهندگان در چند نوبت از فرودگاه پکن به دست مأموران رژیم سپرده می شوند، خانواده های آنها در فرودگاه مهرآباد به پرس و جو برمی آیند ولی تا به حال اطلاع دقیقی از سرنوشت آنها در دست نیست.

ترور دو تن از

مبارزان حزب کمونیست ایران

تروریست های رژیم اسلامی در روز چهارم شهریور بهمن جوانی (غلام کشاورز) عضو رهبری حزب کمونیست ایران را در قیصرس به قتل رساندند. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران با انتشار اعلامیه ای رژیم حاکم را مسئول مستقیم قتل اعلام کرد. در پی این جنایت که از سوی اغلب نیروهای اپوزیسیون محکوم شد، يك رشته آکسیون های اعتراضی در اروپا به عمل آمد. غلام کشاورز از مبارزان فعال جنبش چپ بود و با يك رشته مقالات تحقیقی و تئوریک به عنوان يك چهره متفکر در جنبش شناخته شده بود. در پی این ترور، حزب کمونیست ایران به فاصله کوتاهی اطلاع داد که یکی دیگر از مبارزان این حزب که در رادیوی آن مسئولیت داشته توسط عوامل نفوذی جمهوری اسلامی در هنگام خروج از مقر رادیو ترور شده است. صدیق کمانگر از مبارزان با سابقه جنبش کرد بوده و حزب کمونیست فقدان او را ضایعه ای برای مبارزات خود تلقی کرده است. به دنبال این ترور پیشمرگه های کومله یورش های خود را به نیروهای رژیم شدت بخشیده اند و طبق اطلاع رادیوی این حزب، در نبردی در نزدیکی سقز يك پایگاه نظامی رژیم تصرف شده و مسئول پایگاه کشته شده و ۱۲ تن از پاسداران به اسارت درآمدند. قتل این دو مبارز که به فاصله کوتاهی پس از ترور دکتر قاسملو صورت می گیرد باید زنگ خطری برای اپوزیسیون و انگیزه ای برای متحد شدن هرچه بیشتر آن باشد.

پارلمانتاریسم در جمهوری اسلامی!

حجة الاسلام رفسنجانی مرد «میانه روی»، طرفدار «لیبرالیسم آخوندی» در جریان بحث های مجلس برای کسببای اعتماد به کابینه خویش حرف های حسابی زده که برای شناخت ماهیت «پارلمانتاریسم و تحزب» از نوع ماقبل قرون وسطائی اش از هر جهت قابل توجه است. ایشان در جلسه ۵ شهریور مجلس به عنوان يك اقدام «گلاسنوستی» فاش ساخت که: «سه جریان عمده مجلس در این باره (تهیه لیست وزرا قبل از جلسه علنی) نظر دادند. البته جریان مستقل که به عنوان جریان سوم در مجلس حضور دارند و خود را جهان سوم معرفی می کنند نیز نظر دادند». در این میان این مردم حیران و سرگشته ایران هستند که روحشان از وجود چنین «جریان» هائی از نوع فرقه اسماعیلیه و از این «پارلمان تارسیسم» عقب مانده دوران غارنشینی بی خبر است! معلوم نیست «جریان» های اول و دوم کیانند که «جریان» سوم در برابر آنها قد علم کرده و خود را «جهان سوم» (۹۱) می داند؟ پس تردید در اینجا اشاره گویائی از سوی رفسنجانی صورت گرفته و آن همانا اعتراف به این واقعیت است که باند های درون اشرافیت نوظهور «اسلامی» که ریشه در فرقه های متعدد مذهبی در حوزه های علمیه دارند، امروز سکان مملکت و سرنوشت مردم را بدون حتی نشان دادن کوچکترین نشانه ای از خود به طور توطئه گرانه در دست گرفته اند.

حزب «خانواده های شهدا»

در خبرنگارنامه داخلی رژیم از تلاش های «عناصر غیر صالح» برای جمع کردن خانواده های شهدا خارج از «کانال های» بنیاد شهید ابراز نگرانی شده است. از متن این «خبرنامه» کاملاً پیداست که عناصر حزب الهی افراطی از احساسات خانواده های شهدا برای جنگ درونی حاکمیت استفاده می کنند. به نظر می رسد که تحزب در جمهوری اسلامی غیر از «احزاب پارلمانی» نظیر «حزب جهان سوم» (که آقای رفسنجانی به وجود آنها اعتراف می کند)، دامنه گسترده تری دارد و احزاب «غیر پارلمانی» و البته همگی «مخفی» و فرقه وار نیز دوش به دوش احزاب «رسمی» ولی ثبت نشده فعالیت می کنند. در این میان تنها تکلیف قانون احزاب آقای محتشمی و پروانه ثبت این احزاب معلوم نیست!

نامه به رفسنجانی

«جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» طی نامه ای خطاب به رفسنجانی از وی خواست که در ایران «امنیت سیاسی و قضائی» برقرار کند. در این نامه ضمن ازوی موفقیت برای رئیس جمهور جدید آمده است: «... در جمهوری اسلامی نه تنها حقوق و آزادی های اساسی ملت نادیده گرفته شده است، بلکه تلاش برای آزادی محکوم می گردد... و کسانی که علیرغم جو حاکم به خود جرئت و جسارت داده و این حقوق نادیده انگاشته شده را مطالبه می کنند مورد انواع فشارها و ایذاء و حتی ضرب و شتم و زندان و شکنجه قرار می گیرند». نامه آن گاه با اشاره به سخنان رفسنجانی در مراسم تحلیف ادامه داده است: «با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود... مردم با این سخنان احساس امنیت نمی کنند... روزنامه های توقیف شده را آزاد کنید.»

استحاله از دیدگاه بنی صدر

نشریه انقلاب اسلامی در شماره ۲۱۰ خود مقاله ای از ابوالحسن بنی صدر تحت عنوان «درس تجربه لهستان» چاپ کرده که حاوی نکات مهمی در بیان مواضع این نشریه و آقای بنی صدر است. در مقاله، عقب نشینی دامنه دار حکومت لهستان در برابر اپوزیسیون و تشکیل دولت غیر کمونیست ائتلافی به عنوان شکل خاصی از «استحاله» در يك رژیم مخالف آزادی تلقی شده، استحاله ای که می تواند مطلوب باشد به شرط آنکه امکان آن فراهم گردد، زیرا «استحاله وقتی ممکن می شود که محور دومی مستقل از رژیم وجود داشته باشد» نویسنده ضمن مقایسه اوضاع لهستان با ایران خصوصیات لازمه برای این «محور مستقل» را چنین ذکر می کند: ۱- پیرون از رژیم اما در درون کشور باشد، ۲- به جای تحصیل قدرت، تحصیل آزادی هدف آن باشد، ۳- اسلام را مخالف دمکراسی معرفی نکند، بلکه وجه دمکراتیک آن را در برابر استبداد مذهبی حاکم برجسته سازد. برای کوتاه کردن عمر عوامفریبی ها و مانورهای رژیم و به ویژه جناح رفسنجانی سه شرط زیر را لازم می داند: اول حفظ اصالت و اصولیت، دوم ندادن هیچ مشروعیتی به «رژیم ایران گیتی ها» و سوم تشدید مبارزه افشا گرانه از داخل و خارج بدون کم بها دادن به مبارزات خارج.



اخبار ایران

بهبود روابط ایران و فرانسه

در پی سفر یکی از مقامات بلند پایه وزارت خارجه فرانسه به ایران، روابط ایران و فرانسه به تدریج روبه بهبود می‌رود. موانع بزرگ عادی سازی روابط در کشور، مسئله پدھکاری فرانسه به ایران و آزاد سازی يك تروویست وابسته به جمهوری اسلامی در فرانسه هستند.

محکومیت مجدد ایران

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای چندمین بار، از موارد بی شمار نقض حقوق بشر در ایران و به ویژه موج اعدام های جمعی گزارش داده و از جمهوری اسلامی خواسته است که با نماینده کمیسیون همکاری کند. در قطعنامه مزبور که با ۱۷ رأی مثبت، ۳ رأی منفی و ۴ رأی ممتنع به تصویب رسیده کمیسیون «نگرانی عمیق» خود را نسبت به «نقض مکرر» حقوق بشر در ایران ابراز داشت و به «نظام قضائی» رژیم و شمار عظیم دستگیری ها و موارد مکرر شکنجه و آزار اعتراض نمود.

تهدید به آدم کشی!

اطلاعیه زیر که در نشریه پیوند به امضای «یاران امام زمان» درج شده است، به روشنی از نقشه های شوم شبکه تروویستی رژیم در کشورهای خارجی حکایت می کند:

بسمه تعالی

خطاب به چائیان وطن فروش

به یاری الله و با استعانت از امدادهای غیبی امام زمان، مرحله دیگری از مبارزه با ضد انقلابیون آغاز شده است.

اینکه تو ای وطن فروش که به گمان خود می توانی از دست انقلاب اسلامی ایران و از زیر تیغ برنده اسلام انقلابی خلاص یابی- کور خوانده ای. دیر یا زود به سزای اعمال تنگین خود خواهی رسید.

اینکه که به یاری الله جنگ ایران و عراق متوقف شده، دست و فکر ما باز است تا خدمت ضد انقلابیون داخلی برسیم و نیز آسوده خاطر از مسائل جنگ به حساب فراریان وطن فروش نیز خواهیم رسید.

تو ای بی وطن! خوب می دانی که رفقا و دوستان خائن تو در ایران به سزای اعمال خود رسیده اند و باز هم بقیه آنها به دیار نیستی می فرستیم. چند زمان دیگر نوبت به شما و امثال شما می رسد. به خیال باطل خود گمان کویده آید که می توانید از چنگال عدالت اسلامی فرار کنید.

با این نامه بهتر است که خودت با پای خودت به ایران اسلامی برگردی در غیر این صورت با در اختیار داشتن آدرس و مشخصات تو و امثال تو به گونه ای که باور کردنتش برایت مشکل باشد، دست بسته به ایران اسلامی خواهی رسید. این اتمام حجت برای تو و امثال تو می باشد.

یاران امام زمان

مذاکرات ایران و ژاپن

به دنبال سفر هیات ایرانی به توکیو رئیس شرکت ژاپنی طرح پتروشیمی ایران و ژاپن برای مذاکره با مقامات ایرانی برای مدت چهار روز وارد تهران شد. در همین رابطه کیهان تهران گفتگویی با مدیر عامل تروشیمی در ۹ شهریور انجام داده است. وی اعلام نموده است که ایران پیشنهاد ژاپن مبنی بر جدائی دوستانه را پذیرفته و از مسائلی که در مراجع حقوقی و داورى قابل طرح است صرف نظر نموده است. علاوه بر آن ایران ادعای غرامت ۷/۵ میلیارد دلاری را دارد. طرف ژاپنی پرداخت ۵۰۰ میلیون دلار آن را به طور قطعی و ۵۰۰ میلیون دلار را به طور غیر رسمی پذیرفته است و از پرداخت ۵۰۰ میلیون دلار دیگر استناعت می کند.

سرمایه گذاری آستان قدس

در دیداری که سفراء کارداران و کنسول های رژیم در خارج از کشور با تولیت آستان قدس داشته اند طبسی تولیت آستان قدس از اینان خواست که زمینه سرمایه گذاری آستان قدس را در زمینه اقتصادی و فرهنگی فراهم آورند. روزنامه کیهان ۵ شهریور که حامل این خبر است هیچگونه اطلاعی راجع به نوع سرمایه گذاری کشورهای مورد نظر و حجم احتمالی سرمایه گذاری نداده است.

تنفیر مردم از رژیم

خبر زیر در نشریه اخبار درونی رژیم درج شده است:

«به هنگام نمایش فیلم سینمایی «حماسه دره شلر» در سینما بهمین سندنچ زمانی که صحنه شهادت برادر پاسداری توسط ضد انقلابیون (حزب دمکرات) نمایش داده می شد قریب به ۸۰٪ جمعیت حاضر در سینما با خروشالی اقدام به تشویق قاتل (عنصر حزبی) نموده اند.» نشریه پس از درج خبر فوق نمایش فیلم نامبرده را اقدام نادرستی ارزیابی کرده است.

بحث جبهه و دو مقاله

در پی داغ شدن پلمیک میان جمهوریخواهان ملی و سلطنت طلبان، کیهان لندن مقاله ای از محمد ارسى تحت عنوان «حق تغییر رأی از پایه های دمکراسی است» چاپ کرده است. نویسنده که به گفته خود نه به سلطنت طلبان وابسته است و نه به چپ، این استدلال جمهوریخواهان ملی را که رأی سال ۵۷ مردم به ابطال سلطنت غیر قابل باطل شدن است، از نظر مواضع دمکراسی نادرست می داند و هرگونه پیش شرط گذاشتن و قبل از آراء آزادانه مردم از جانب آنها سخن گفتن را مردود شمرده است. به موازات این مقاله که در نشریات سلطنت طلب سروصدای زیادی به پا کرد، علی اصغر حاج سید جوانی طی مقاله ای در نشریه جمهوریخواهان ملی تحت عنوان «باز هم زیر سایه پدر؟ مشروطه سلطنتی یا فریب بزرگ» ضمن بر شمردن جنایات رژیم پهلوی و تأکید بر حقانیت انقلاب بهمین در چاروب کردن «استبداد موروثی»، استبداد ولایت فقیه را معلول مستقیم استبداد رژیم سلطنتی پهلوی قلمداد کرده و می نویسد: «به عنوان احترام و اعتقاد به دمکراسی آزادی رأی و حق انتخاب نباید به نهاد واژگون شده استبداد توتالیتر و فراگیر سلطنت مشرومیت بخشید.»

حضور مجدد مجاهدین در غرب

هواداران مجاهدین خلق به دنبال يك دوره فترت دیگر بعد از مرگ خمینی و اعلام آمادگی برای جذب نیرو جهت سرنگونی رژیم پس از مرگ وی مجدداً در شهرهای اروپا و امریکا ظاهر شده اند. در ماه گذشته علاء الدین توران عضو رهبری سازمان مزبور هنگام ورود به لوس آنجلس توسط پلیس بازداشت شد. طبق اطلاع سازمان مجاهدین وی با اطلاع مقامات (و احتمالاً به دلایل امنیتی) از پاسپورتی با نام مستعار استفاده می کرده است. از سوی دیگر مسعود رجوی در مصاحبه ای با رادیوی مجاهدین درباره تشکیل کابینه رفسنجانی، ماحصل این کابینه را به عنوان دولتی با «تمایل به سرمایه داری وابسته» خواند و این حادثه را مرحله مهمی در حیات رژیم ارزیابی کرد. به اعتقاد مسعود رجوی «رأی نمایندگان مجلس ارتجاع... به بهای محکم ترین لگد به گور خمینی و سر بریدن خطش در زیر پای رفسنجانی و «تمایل وابستگی» حاصل شده است. وی برای رژیم تنها راه را فنا و نیستی می داند، چرا که خط رفسنجانی یعنی «خمینی زدائی» و نابودی بدنه رژیم، و خط جناح مقابل او نیز یعنی مرگ اقتصادی و بحران مرگ آور. به نظر او «نباید علائم مزبور را (تمایل لیبرال-سرمایه داری وابسته در خط رفسنجانی) با علائم استحاله پذیری یکی گرفت.»

گردهمائی

طرفداران شاپور بختیار

به مناسبت سالروز مشروطیت، به دعوت مشترك دو جناح «جمهوریخواهان» و «مشروطه طلبان» طرفدار نهضت مقاومت ملی گردهمائی در هامبورگ برگزار شد. در این گردهمائی پیام احزاب دمکرات مسیحی و سوسیال دمکرات آلمان غربی قرائت شد که در اولی مواد مندرج در قانون اساسی مشروطه یعنی آزادی، عدالت و حاکمیت ملی مورد تمجید قرار گرفته و در دومی اظهار امیدواری شده که مردم ایران از شر رژیم ملاها نجات پیدا کنند و «نهال آزادی» به دست دکتر شاپور بختیار در ایران کاشته شود. خود بختیار به مناسبت این گردهمائی درباره وعده های کمک از سوی کشورهای صنعتی، ضمن این که کمبود این کمک ها را یکی از «مهمترین» عوامل ناتوانی اپوزیسیون قلمداد کرد، گفته است: «این کشورها در مقابل کمترین مساعدت اخلاقی و سیاسی که ما می خورستیم شرایطی پیش می کشیدند که هیچ مرد شرافتمندی حاضر به قبول آنها نیست.»

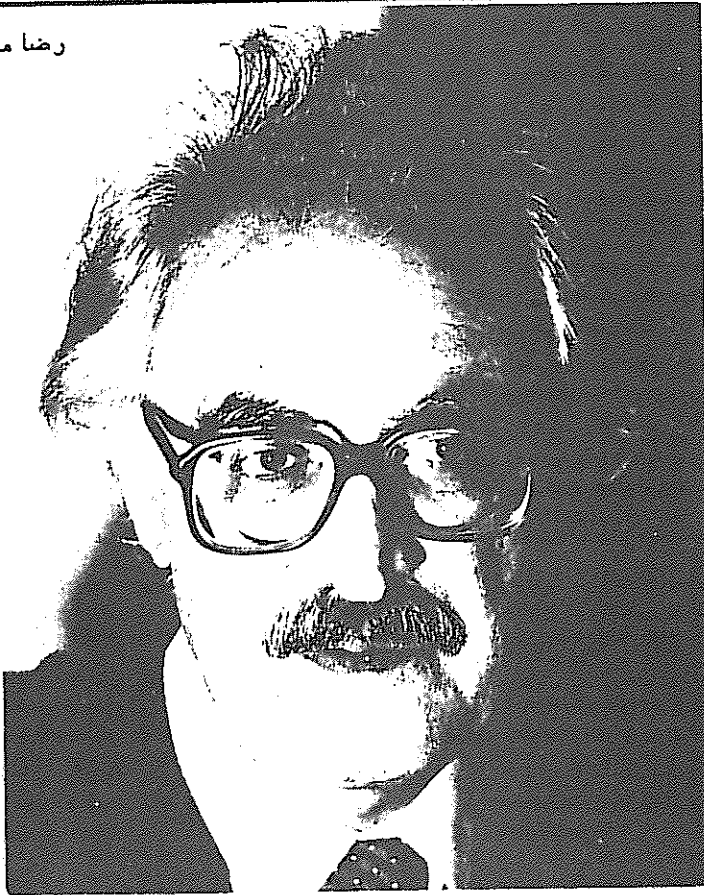
انتقام از قاتلین

در کیهان لندن شماره ۲۶۶ اطلاع داده شده که دوستان سرهنگ بای احمدی که ظاهراً مسئول هسته نظامی سازمان درفش کاویانی بوده، از آتن از قاتلان وی در خارج از کشور انتقام گرفته اند. طبق این خبر این دو تن جزء گروه تروویستی سه نفره ای بوده اند که يك تن از آنها به ایران گریخته است. از خبر این طور بر می آید که یکی از دو تروویست به نام «حسن محمد» عامل نفوذی رژیم بوده به همراه خود سرهنگ بای احمدی به اروپا رفته بوده است. از متن خبر به هويت سیاسی «دوستان» سرهنگ بای احمدی، و به چگونگی انتقام گیری و زمان و مکان آن اشاره ای نشده است.

به احترام زنده یاد منوچهر محجوبی

زنده یاد در یگر مردم...

رضا مرزبان



«منوچهر محجوبی». قافله سالاری از کاروان روزنامه نویسی ایران، در اوج توانائی و تلاش از حرکت بازایستاد او تنها روزنامه نویسی ممتاز نبود بلکه در قلمرو ادب و هنر مقاومت، چهره ای درخشان به به شمار می آمد. و کوشش گسترده او در زمینه های گوناگون، یادآور تلاش پیشگامانی چون دهخدا و هدایت بود.

«محجوبی»، از طنز آغاز کرد. در شانزده سالگی، نخستین آثارش را از اصفهان برای «چلنگر» فرستاد و چاپ شد. و راه شاعر و نویسنده ای که بعدها باید در عرصه مبارزه اجتماعی و فرهنگی ایران، پرچم طنز را همچون سلاحی کوبنده بدست گیرد، و دیگران را زیر این پرچم، به مبارزه با ستم و جهل فراخواند، از آنجا آغاز گردید.

«محجوبی»، میراث بر شایسته و امین طنز اجتماعی و نافذ جنبش انقلابی ایران بود. وقتی پس از آنکه تلاش او، برای تجدید حیات «چلنگر» و «افراشته» در دوران انقلاب ۲۲ بهمن با سیاست انحصار طلبی و سازشکاری رهبری حزب توده تصادم کرد، او وفاداری خود را به آرمان های انسانی افراشته، با حفظ شعار چلنگری او، برقرار نام آهنگر، نشان داد. و هر شماره -در ایران و در تبعید- تکرار کرد: بشکنی، ای قلم، ای دست اگر پیچی از خدمت محرومان سر

«منوچهر محجوبی»، مارکسیستی آگاه و روشن بین بود که به سلاح دیالکتیک در اندیشه گری مجهز بود، و انسان دوستی و خلق و خوی مردمی او، از وی يك کمونیست برجسته پدید آورده بود. در عین استواری در مبارزه، با سکتاریسم، و فرد خواهی و فردپرستی ناسازگاری داشت. او خود را می ساخت، تا اگر مبارزی نام آور و هنرمندی درخشان است، مجال نهد فروتنی و تواضعی که در منش او بود، مستخوش این نام آوری شود. کمتر به نام، می نوشت، بیشتر نوشته هایش بی نام بود و شعرهایش با نام های مستعار گوناگون. و نام ها که برمی گزید، همه از نوعی بودند که گوئی برای سرکوب خردنمائی و خودبینی، در دوران خویش، انتخاب کرده است.

هنر محجوبی، به طنز نویسی محدود نمی شد، اما پرچمی که با انتشار ۱۶ شماره آهنگر در ایران (از آخر فروردین تا ۱۶ مرداد ۵۸) برافراشت، چنان پراشتزاز و فرا قامت بود که سایه آن بر روی دیگر هنرهای محجوبی افتاد. «محجوبی» در نقد ادبی دستی بلند داشت. و با ذهن تند و نگاه موشکافی که داشت، در قلمرو تحقیق رهروی صاحب نظر به شمار می آمد. در قصه پردازی دست داشت. از شمار نخستین کسانی بود که در ایران ژورنالیسم را آگاهانه، در رادیو-تلویزیون به کار گرفتند. در زمینه های گوناگون، صاحب نظر بود. و ابتکار و ابداع در او، به حدی بود که پس از دسترسی به کامپیوتر، و کار با آن، در صدد برنامه ریزی خط نستعلیق برای کامپیوتر برآمد. و به کشف های پر ارزش در این رهگذر رسید که راه انتقال خط نستعلیق به کامپیوتر را هموار کرده است.

این همه، نوع روح مبارزه جوی او، برای رسیدن

به انجام نشده- و آنجا ۲۴ ساعت بیشتر نماند، خواست به لندن بازگردد، و بازگشت، روز شنبه ۲ سپتامبر و ساعت ۷ بعد از ظهر همان روز در بیمارستان «ایلینگ» به آرامش ابدی پیوست. سرطان، هر دو مجرای تنفس او را پر کرده بود.

«منوچهر محجوبی»، عضو سندیکای نویسندگان و خبرنگاران بود و در دوره هشتم به دبیری سندیکا انتخاب شده بود. و نیز عضو کانون نویسندگان ایران، و کانون نویسندگان ایران در تبعید، بود. و طی دهسالی که از دوران هجرت و تبعید بر او گذشت، علاوه بر کارهای متنوع مطبوعاتی، سازمان انتشارات «شما» را پایه گذاشت که کمک و یاور هنرمندان تبعیدی در نشر آثار آنان باشد. و با روحیه کار جمعی که در او بود، عده ای از هنرمندان و نویسندگان سرشناس را در نشریه های مختلف که تأمین کرد، به کار و فعالیت کشاند.

ممنوعه ها و آهنگر در تبعید را از کارهای مستقل او باید نام برد. و در تأمین روزنامه «مقاومت» مشارکت داشت. آخرین تأسیس او، «فصل کتاب» بود که چند سال طول کشید تا به اندیشه او لباس عمل پوشاند و آنجا از همکاری یارانی فاضل برخوردار بود. خاموشی و آرامش این چرتومه تلاش و جنبش را نمی توان باور کرد. پیکر او اکنون، در «های گیت»، رو در روی «مارکس» و در ضلع چپ خیابانی که از کنار یادبان «مارکس» می گذرد، به آرامی غنوده است. در حصار جنگلی از درختان و گیاهان خودرو. و آخرین اثر که از او مانده، جز پسری پرومند و پر هنر -مازیار- نست نویسی این دو بیت از يك غزل است در کنار تخت او، که نتوانسته است آن را به پایان برد:

کنون که می روم دل از هزار جای بزرگم
وسوسه می کند مرا رفتن سوی میهتم
دانم اگر چه در وطن، نیست در انتظار من
غیر بلا و رنج و غم، باز به فکر رفتنم

به جامعه آرمانی، در ایران بود. «محجوبی» میراث بر شایسته ادب و فرهنگ ایرانی بود، و از روی طبع هم آوازی با سالوس، ریاء زالی صفتی و طفیلی گری بین فروشان صاحب مسئله را برنی تافت. او از شمار نخستین کسانی هم بود که خطر ائتلاف ملایان را برای استیلا بر حکومت، همچون تهاجم غافلگیرضدانقلاب، بر انقلاب، تشخیص دادند. و از ابتداء، به مبارزه با آن برخاستند. «محجوبی»، همانند هر هنرمند برخاسته از میان مردم و مبارزه آینده ساز آنها، به ایران و مردم ایران و در سراسر جهان به مردم، می اندیشید. این سه بیت از پایان آخرین منظومه طنز آمیز او -که در آن پیشاپیش به جنگ مرگ رفته است- نمایش زنده ای از منش انسانی و دیدگاه اندیشه اوست:

من، آن پیکر بی روان نیستم
مرا کم مگیرید، آن نیستم
که من، زنده در پیکر مردم
اگر چند در از نعامش گم
درین کبکشان، ذره سان زیستم
گر او نیست، من نیز هم نیستم
قصیده کوتاهی را که در سوگ «نیوشا فرهی»

ساخته است، پیش رو داریم. او پس از بیان سوز و گدازی که از این حادثه دارد، به ترسیم چهره دیگری از اندیشه خود در مبارزه می پردازد و به شماعت جوان پرشور اما تباه شده، زبان می گشاید که:

ای داده خویشتن به کف آتش فنا
خواهی کجا را بجز از لامکان گرفت؟
یارا، به سوختن نتوان ساختن زمین
گردرجهان نیی، نتوانی جهان گرفت

چنین نادره مری، هنگامی که برای جهشی نو و بلند، در فضای مقاومت خارج از کشور آماده می شد، در جدال با سرطان، که در ریه کمین کرده بود، و به مغز و هر جای دیگر غافلگیر حمله می برد، از پا در آمد.
«محجوبی» سفری به امریکاداشت -برای سخنرانی

هنر در جامعه استالین زده

که با آگاهی از جنایات استالین سعی می کرد از او فاصله بگیرد، در حصار مأموران و جاسوسان قرار گرفته بود. از سوی دیگر استالین که از حیثیت و محبوبيت گورکی حداکثر استفاده را برده بود، اینک او را مزاحم می دید. سرانجام وقتی که در هیجدهم ژوئن ۱۹۳۶ گورکی درگذشت، بسیاری از دوستان او حذر می زدند که «پیشوا» دستور قتل او را صادر کرده است. در سال بعد رئیس پلیس امنیتی استالین هم این «حذر» را تأیید کرد.

ستایشگر ستمگران تاریخ

استالین که خود را جانشین ایوان چهارم تزار بیرحم روسیه می دید، سرگنی آیزن شتاین کارگردان نابغه شوروی را و آدارکود که در فیلم معروف «ایوان مخوف» چهره مثبتی از تزار ترسیم کند. نیکولای چرکاسف، ایفاگر نقش ایوان، در خاطرات خود نوشته است که استالین ساعت ها در کرملین با او و آیزن شتاین بحث می کردتا آنها را قانع کند که «ایوان سیمائی مترقی بود که دشمنان روسیه را بیرحمانه سرکوب کرد و اتحاد کشور را پی ریزی نمود... وسائلی که او به کار برد در برابر این هدف بزرگ هیچ اهمیتی ندارد.»

آیزن شتاین که در تنگنای رهنمودهای احماقانه استالین و مزاحمت های مأموران او به ستوه آمده بود، در زیر فشار عصبی فرساینده ای کار فیلم را به کندی ادامه می داد تا اینکه در فوریه ۱۹۴۸ در پنجاه سالگی درگذشت. فیلمی که قرار بود در ظرف دو سال ساخته شود، هفت سال طول کشید و دست آخر ناتمام ماند و بخش هایی از آن «مفقود» شد.

تاریخ هنر اتحاد شوروی هیچگاه استالین را نخواهد بخشید که ده ها هنرمند بزرگ را در همه رشته های هنری یا به سکوت مرگبار کشید و یا به زنجیر «هنر فرمایشی» دچار ساخت.

چند سینماگر اتحاد شوروی در فیلم های مستند تکانهنده ای که در ماه ژوئیه در جشنواره سینمایی مسکو به نمایش در آمدند، از این واقعیت تلخ پرده برداشته اند که نقش سیاه استالین، سی و شش سال پس از مرگش هنوز از دل و جان بسیاری از مردم پاک نشده است و بدبختانه خیلی از آنها در حزب و دولت مقامات بلند پایه ای هم دارند.

فیلم مستند «من نگهبان استالین بودم» اثر آنوویچ در باره یکی از کسانی است که هنوز هم استالین را «پدر خلق ها» می داند. قهرمان فیلم الکسی ریپین سی سال تمام پیشکار استالین بود و یکی از اولین کسانی بود که در اول مارس ۱۹۵۳ با جسد استالین در کف اتاق کارش روبرو شد. ریپین که اینک هشتاد و یک سال دارد، هنوز هم از آن روز به تلخی یاد می کند و بر مرگ رهبر خود دریغ می خورد! گفتنی است که پس از نمایش فیلم برخی از تماشاگران به آقای کارگردان دشنام داده و به روی او آب دهان انداخته اند. در فیلم مستند دیگری به عنوان «آیا استالین در میان ماست» ساخته توفیق شاوردیف با فوجی از استالینیست های دو آتش آشنا می شویم که از شنیدن اسم «پرسترویکا» و «گلاسنوست» بیزارند. اظهارات آنها متنوع و جالب است:

«در زمان استالین هم گلاسنوست وجود داشت، در دادگاه ها به روی همه باز بود.»

بقیه در صفحه ۱۸



هنرمندان پیش از هر گوره دیگری در زیر دیکتاتوری استالین رنج برد و زیر فشار قرار گرفتند. استالین به هنرمندان بی شماری که در برابر قدرت ضدبشری او سرخم نمی کردند، «آزادی» داده بود که از میان مرگ و زندان و تبعید یکی را انتخاب کنند! امروزه هنرمندان شوروی با اکثریت قاطع خود به افشای جنایات استالین و بویژه پیامدهای فرهنگی و روانی آن برخاسته اند. هنرمندان سینما و تئاتر که در میان حامیان پیگیر جنبش «نویازسازی» جای دارند، می گویند که ریشه های تاریخی و اجتماعی پدیده شوم استالین گرائی را که تا امداق جامعه رسوخ یافته را ردیابی کنند.

هنگامیکه در زمستان ۱۹۶۱ چنانچه استالین را از آرامگاه میدان سرخ منتقل کردند، یوگنی یفتوشنکو در شعری که به این مناسبت سرود، چنین هشدار داد:

«استالین را از آرامگاه بیرون انداختید؟

بسیار خوب، اما

چگونه اورا از قلب میراث خوارانش

بیرون خواهید انداخت؟...

آخر شما بطور جرأت کردید؟!

مواظب باشید!

تا وقتی مرده ریگ او برجاست

من همواره احساس می کنم

که او هنوز در آرامگاه خفته است.»

استالین در عرصه هنر به شدت سختگیر و انعطاف ناپذیر بود، و هر هنرمندی که به سرسپردگی و در یوزگی تن در نمی داد بایستی عواقب «خیانت» خود را متحمل می شد. استالین هنر غیرسیاسی و بیطرف را «فریبکاری» می دانست و هنرمندان را وامی داشت که روشن و صریح به نفع او تبلیغ کنند. هنگامی که استالین در جشن هفتادسالگی خود در ۲۶ دسامبر ۱۹۴۹ به خود لقب «سرور آفرینش» داد، لئونید لئونوف شاعر از آینده ای سخن گفت که دیگر نه تولد مسیح، بلکه تولد استالین سرآغاز تاریخ شمرده خواهد شد!

در ۱۳ مه ۱۹۲۴ اوسپپ ماندستام شاعر برجسته اتحاد شوروی به «چرم» سرودن یک شعر توسط پلیس امنیتی استالین دستگیر شد. همسر او نادره در کتاب «قرن گرگ ها» ماجرای اسارت دردناک او را بازگو نموده است. ماندستام در نامه ای از بازداشتگاه خود می نویسد:

«از من همه چیزم را گرفته اند... من فقط آزادم که بمیرم. ما را به خودکشی وادار می کنند.» و در آخرین نامه ای که به تاریخ بیستم اکتبر ۱۹۲۸ از اردوگاه کار اجباری نوشته، می گوید: «از سلامتی من هیچ چیز باقی نمانده است. لباس ندارم و از سرما می لرزم.» ماندستام در دسامبر ۱۹۲۸ در ۴۷ سالگی درگذشت. همسر او که کلیه اشعار او را در دوران زندان از بر گرفته بود، سال ها بعد موفق شد که همه آنها را در مجموعه گرانبهای به چاپ برساند.

آنا اضماتووا شاعره نامی اتحاد شوروی، که همین روزها صدمین سالگرد تولد او را در اتحاد شوروی جشن می گیرند نیز دمی از آزار و مزاحمت «کمیسرهای حزبی» اسودگی نداشت. آندره ژدانوف، دستیار فرهنگی استالین او را «در آن واحد قدیسه و فاحشه» خوانده بود. او به همراه میخائیل ساشچنکو طرز نویس و چند نویسنده دیگر به عنوان «دشمنان خلق» از «اتحادیه نویسندگان» اخراج شدند. ایژاک پابل شاعر بزرگ خلقی نیز در سال ۱۹۴۱ در اردوگاهی به قتل رسید و دستنوشته هایش به تاراج رفت. گناه بزرگ او آن بود که در دفتر شعر مشهور خود «سوار نظام سرخ» درکنار افتخارات ارتش سرخ، از بی رحمی های آن نیز در جریان جنگ های داخلی سخن گفته بود.

در فیلم «آخرین سال های ماکسیم گورکی» که در سال ۱۹۶۷ به کارگردانی سمن آرانوویچ ساخته شده اما تا همین اواخر به نمایش در نیامده بود، از روابط استالین با نویسنده معروف سخن به میان آمده است. پس از انقلاب اکتبر گورکی بلشویک ها را به باد انتقاد گرفت و لنین را متهم کرد که بر روی موجودات زنده، به «آزمایشگری» مشغول شده است. او در سال ۱۹۲۱ شوروی را ترک گفت. در سال ۱۹۲۸ به دعوت استالین به میهن خود برگشت. استالین که از نفوذ گورکی بر توده مردم خبر داشت، از او استقبال بی نظیری به عمل آورد، سعی کرد که خود را دوست نزدیک نویسنده بنمایاند. دوستی گورکی با استالین پایان تراژیک داشت: گورکی

ملایان در رقابت با دربار

ضعف و سستی حکام قاجار در برابر مداخلات استعمارگران، و فساد و فرومایگی خود آنها به پایه‌ای بود که از «لوازم حاکمیت» کاری جز دست درازی به جان و مال مردم نمی‌شناختند. تنها نشانی که از «مهریت سلطنت» برای شاهان قاجار و «نورچشمی»های بحد و حسابشان باقی مانده بود، عسرتراشی‌های حیوانی بود وستمگری‌های جنون آمیز. مردم ستمزده از آزار این جانوران به ملایانی پناه می‌بردند که داعیه ایستادگی در برابر «عمله ظلم» را داشتند.

به قولی: «علماء شریعت و فقها چنان اقتدار و نفوذی دارند که تمام مردم لاپدند (ناچارند) در زیر بیرقی یکی از مقتدرین ایشان زندگی کنند، والا از طرف حکام و ملاحی دیگر ناپود می‌شوند.» حکام نیز - که در عین قلدری و تفرعن، سخت جاهل و خرافاتی بودند - از دوسوزان ملایان حساب می‌بردند: هم از نفوذ مردمی آنها می‌ترسیدند، و هم از پشتگرمی آنها به حسابرسی «روز قیامت». روحانیون با استفاده از این موقعیت، قدرت خود را به سرعت گسترش دادند، و سپس از راه پیوند با بیگانگان، ضربه ناپذیری آن را تضمین کردند.

اگر تحکیم نفوذ ملایان را از نیمه سلطنت فتحعلی شاه بدانیم، این درست با نخستین جلوه‌های جنبش روشنگری و آغاز آشنائی با تمدن نوین (با اولین اقدامات تجدید طلبانه عباس میرزا) هم‌زمان است. این دو نیرو هم از آغاز یکدیگر را خصم آشتی ناپذیر شناختند و - تا به امروز - یک دم از نبرد با یکدیگر باز نایستادند.

جریان تجدید خواهی در هر موجی یا سد کهنه پرستی و عوام فریبی ملایان روپرو شد. اصلاح گران و روشنفکرانی که به تحولات بنیادین چشم داشتند، در هر گام ناگزیر بودند پایه‌های مبارزه با دربار فاسد قاجار، با دستگاه روحانیت نیز پیکار کنند. دشمنی ملایان با نوگرایی و تحول طلبی را در برخورد زیرکانه آنان با وزرای گوناگون به روشنی می‌توان دید. آنها که با وزرای نالایق و شیادی از قبیل میرزا شفیع و میرزا آقاسی بهترین مناسبات را داشتند، هرگاه شخص اصلاح طلب و خدمتگزاری به وزارت می‌رسید، علیه او به قدری ترملنه و دسیسه می‌چیدند، تا سرانجام او را برمی‌انداختند.

قائم مقام فراهانی وزیر با تدبیر و فرزانه محمد شاه، با برداشتن جریان تجدید خواهی در هر موجی یا سد کهنه پرستی و عوام فریبی ملایان روپرو شد. اصلاح گران و روشنفکرانی که به تحولات بنیادین چشم داشتند، در هر گام ناگزیر بودند پایه‌های مبارزه با دربار فاسد قاجار، با دستگاه روحانیت نیز پیکار کنند. دشمنی ملایان با نوگرایی و تحول طلبی را در برخورد زیرکانه آنان با وزرای گوناگون به روشنی می‌توان دید. آنها که با وزرای نالایق و شیادی از قبیل میرزا شفیع و میرزا آقاسی بهترین مناسبات را داشتند، هرگاه شخص اصلاح طلب و خدمتگزاری به وزارت می‌رسید، علیه او به قدری ترملنه و دسیسه می‌چیدند، تا سرانجام او را برمی‌انداختند.

قائم مقام فراهانی وزیر با تدبیر و فرزانه محمد شاه، با برداشتن جریان تجدید خواهی در هر موجی یا سد کهنه پرستی و عوام فریبی ملایان روپرو شد. اصلاح گران و روشنفکرانی که به تحولات بنیادین چشم داشتند، در هر گام ناگزیر بودند پایه‌های مبارزه با دربار فاسد قاجار، با دستگاه روحانیت نیز پیکار کنند. دشمنی ملایان با نوگرایی و تحول طلبی را در برخورد زیرکانه آنان با وزرای گوناگون به روشنی می‌توان دید. آنها که با وزرای نالایق و شیادی از قبیل میرزا شفیع و میرزا آقاسی بهترین مناسبات را داشتند، هرگاه شخص اصلاح طلب و خدمتگزاری به وزارت می‌رسید، علیه او به قدری ترملنه و دسیسه می‌چیدند، تا سرانجام او را برمی‌انداختند.

قائم مقام فراهانی وزیر با تدبیر و فرزانه محمد شاه، با برداشتن جریان تجدید خواهی در هر موجی یا سد کهنه پرستی و عوام فریبی ملایان روپرو شد. اصلاح گران و روشنفکرانی که به تحولات بنیادین چشم داشتند، در هر گام ناگزیر بودند پایه‌های مبارزه با دربار فاسد قاجار، با دستگاه روحانیت نیز پیکار کنند. دشمنی ملایان با نوگرایی و تحول طلبی را در برخورد زیرکانه آنان با وزرای گوناگون به روشنی می‌توان دید. آنها که با وزرای نالایق و شیادی از قبیل میرزا شفیع و میرزا آقاسی بهترین مناسبات را داشتند، هرگاه شخص اصلاح طلب و خدمتگزاری به وزارت می‌رسید، علیه او به قدری ترملنه و دسیسه می‌چیدند، تا سرانجام او را برمی‌انداختند.

زاهد چه بلائی تو که این رشته تسبیح

از دست تو سوراخ به سوراخ گریزد

خلق ار همه دنبال توافتند عجب نیست

یک گله ندیدم که زسلاخ گریزد

و شاعر بیدار دل دیگری (یغما) در هجو او گفته بود:

حاجی و صوفی و ملاسه گروه عجیبند

که به هر شهر از ایشان بودی غوغائی

شهر ایران را ایزد ز بلا حفظ کند

که توهم حاجی و هم صوفی و هم ملائی



ترتیب در هر دو نوبت از دربار باج های کلان می ستاند تا مردم را آرام کند. جانشین او برادرزاده اش میرزا حسن مجتهد بود که مکنک و سیاست او را یکجا به ارث برد، در قحطی سال ۱۲۱۰ که مردم گروه گروه از گرسنگی می مردند، این «رئیس المله» هزار خورار غله در انبارهای خود احتکار کرده بود.

در سراسر ایران وضع بر همین قرار بود که نمونه وار می توان بدین موارد اشاره کرد: در تهران میرزا حسن آشتیانی - همچنان از راه احتکار و رشوه خواری - قدرتی به هم زده بود که شاه را به هراس می افکند. در کیلان «حاجی ملا محمد خماسی که با حالت فقر و فلاکت از نجف برگشته و در اندک زمان از مال مردم صاحب صدها هزار تومان شده و نفوذ پیدا کرده بود» حکام ولایات را نصب و عزل می کرد. در زنجان آخوند ملا قربانعلی مستبدانه بر مردم فرمان می راند و یکبار سمدالسلطنه حاکم ولایت را با دنگ از شهر بیرون انداخت.

در اصفهان آقاچهلی معروف درکنار ظل السلطان خونخوار (که خوشایوندش بود) از مردم سواری می گرفت. حکام دولتی ناچار بودند او را در عواید جور و ستم خود شرکت دهند و هزینه نستگاه عریض و طویل او را (که تنها پانصد فراس در آن خدمت می کردند) تامین کنند. آقا نجفی مردم را مدام به آزار ارامنه جلفا تحریک می کرد و هر چند یک بار کارزار بایی کشی به راه می انداخت. بعدها درگرماکرم جنبش مشروطیت هم گروهی از آزادی خواهان را به همین نام به زیر تیغ میرغضبان خود انداخت. در سال ۱۲۲۱ جلال الدوله حاکم یزد (پسر ظل السلطان) به فتوای آقا نجفی چند هزار تن از عوام را به شکار بهائیان برانگیخت. در مدت چند روز بیش از صد تن از مردان و زنان و بچه ها کشته شدند و خانه هایشان به غارت رفت.

قدرتی که قرن گذشته سید شفتی در اصفهان به هم زده بود این بار در اراک نصیب حاج آقا محسن عراقی شد. این ملا نیز در فقر و فلاکت به زی روحانیت درآمد و در پایان خود را به دارا ترین رجال ایران رساند، و صاحب صد روستا و سه هزار تفنگچی شد. او در چپاول و مال اندوزی از هیچ کاری روی گردان نبود. مردم از ستم او چنان به ستوه آمده بودند که چند بار از نست این «عالم ربانی» به نزد درباریان و حتی مقامات کنسولگری انگلیس شکایت بردند. اما هیچ طرفی نیستند، چرا که «حاج آقا» با هر دو پیوند دوستانه داشت. با کمپانی انگلیسی «زیگلر» نیز روابط صمیمانه برقرار کرده بود و باهدایای آن به مجالس روضه و عزای خودرونق می بخشید. در خانه خود مردم را به محاکمه می کشید، حدود جاری می کرد، به دشمنان خود تهمت ارتداد و الکاذم می بست، و در زندان خود آنها را به قتل می رساند.

امارت واقعی فارس هم به نست ملای بی سواد و سیک مغزی به نام سید محمد علی فال اسیری افتاده بود. در زمانی که در شیراز میان دولتهای روس و انگلیس رقابت سختی در گرفته بود، هر کدام از طرفین سعی می کردند که رضایت سید را - که در جیب او تعبیه شده بود - جلب کنند؛ و دیگر بقیه کارها با خود سید بود تا اردوی رقیب را به «تجاهر به فسق» متهم کند و مردم را علیه او برانگیزد.

یکبار روضه خوانی که بر سر منبر بیستی از حافظ خوانده بود: «آن تلخ وش که صوفی ام الضبانش خواند ...» توسط سید تکفیر شد. سید بر آن بود که خواجه در این شعر به یک حدیث اشاره داشته و به شخص پیامبر اسلام تعریض نموده است. سپس فرمود که «مؤمنین باید قبر خواجه حافظ زندیق ملعون» را خراب کنند.

اوباش و رجالگان شهر با تیشه و کلنگ به دنبال سید راه افتادند، در خانقاه را شکستند و بر سر گورستان ریختند. قضا را تیشه بر سر یکی از «مؤمنین» خورد و آن را شکست. خلیق این را نشانه کرامت خواجه گرفتند و به همان سرعت که گرد آمده بودند، از پیرامون سید پراکنده شدند، و «رسالت والای» سید ناتمام ماند.*

* - کلیه مآخذ این سلسله مقالات در پایان آخرین قسمت یکجا درج خواهد گردید.

گفتگو... بقیه از صفحه ۲۲

بسی صدر: مساله مهمی نیست، من نمی گویم مساله مهمی نیست، ولی چون این استالیانیست های چپ به محض اینکه این حرف ها را بگوئی، می گویند آهان اینها لیبرال هستند. مساله این است که حتی اگر رژیم بخواند به طرف نوعی لیبرالیسم حرکت کند، لازمه اش آزادی بیشتر است. کارفرما و دیگر کارهای بخش صنایع برای امنیت فعالیت های خود نیاز به این آزادی دارند. حتی وزیر این مملکت هم می داند اگر فردا خط دیگری روی کار بیاید، می تواند به سادگی قربانی شود. در اصطلاح علمی می گویند در ساخت های استبدادی مجال فعالیت های اقتصادی تنگ است. در فضای بسته، فعالیت اقتصادی گسترش نمی یابد.

چندی پس از قتل ناچوانمردانه امیرکبیر، این امید پدید آمد که نقشه اصلاحات او را میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) با بیست سال تأخیر دنبال گیرد. احمد کسروی درباره او می گوید: «او مرد کاردان و نیکی بوده ... خواسته در ایران تکانی پدید آورد، و سامانی به کارهای دولت دهد، ولی سرانجام ملایان (البته به تحریک بیگانگان) بدو بدبین شده می گفتند سپهسالار می خواهد کشور اسلامی را مانند دیار کفر گرداند.»

از دیدگاه ملایان مشیر الدوله دو اشکال عمده داشت: اولاً نقشه نوسازی عمرانی و صنعتی ایران را در سر می پخت، و ثانیاً به اردوگاه رقیب آنان (انگلستان) نزدیک بود. در رأس این ملایان میرزا علی کتی قرار داشت که مقتدرترین عالم ایران بود و پیوندهای آشکار و پنهان با دربار روس داشت. همو بود که حکم به «تکفیر» مشیرالدوله داده و خلع او را از شاه خواسته بود.

این ملای معروف که «حرفه» دین فروشی را با فقر و فاقه شروع کرده بود، در هنگام مرگ (۱۳۰۶) از بزرگترین ملاکان ایران بود. در قحطی مخوف سال ۱۲۸۸ که مردم تهران از گرسنگی به خوردن گوشت مردار افتاده بودند، او فرصت را غنیمت شمرد و گندم احتکار شده خود را به چند برابر قیمت به دولت فروخت. خود مشیرالدوله از این ماجرا با چنین لحنی درمندانة ای یاد می کند: «حاجی ملا علی غله انبار داشت و مردم از گرسنگی می مردند. او خوراری پنجاه تومان پول می برد و غله را به امید گرانتر فروختن نمی داد، و بندگان خدا تلف می شدند. حالا آنها حافظ شریعت و فدوی مخرب دین است.» چهارمین وزیری که برنامه های متحدان و اصلاح طلبانای دوسری پروراند، و درست به همین «جرم» قربانی نسایس ملایان شد، میرزا علی خان امین الدوله بود. او بر سر آن بود که هم به حساب غارت های اشراف و شاهزادگان رسیدگی کند و هم به چپاول های ملایان در عرصه «موقوفات» ضابطه ای بدهد، که با کارشکنی ها و توطئه چینی های مشترک هردو گروه روبرو شد. به گفته آراین پور: «امین الدوله با همان حربه ای که سبب شد میرزا حسین خان سپهسالار از پای درآید، یعنی بهتان بی بینی و هجوم ارباب عمایم، در سال ۱۳۲۶ از دایره بیرون افتاد.» مظفوالدین شاه باردیگر امین السلطان را به وزارت نشاند. وزیر خونخوار و جنایتکاری که با علمای اعلام روابط حسنه داشت دست آنها را در چپاولگری و زرادندوزی پاز می گذاشت.

تعارض دولت با شریعت

پیوسته چند تن از روحانیون سرشناس و روشنفکر در اواخر دوران قاجار به جنبش مشروطه خواهی، موجب رواج این ادعای دروغین گردیده است که گویا ملایان با سلسله قاجار در تضاد بوده اند. هر برگ تاریخ گواه روشنی است در بطلان این ادعا. دربار و روحانیون با هزار رشته باهم پیوند خورده بودند و از یکدیگر پشتیبانی می کردند. اما این واقعیت را نیز بایستی در نظر داشت که روحانیت در هر فرصتی برای گسترش سیادت مستقل خود می کوشید و به دربار به چشم رقیب نگاه می کرد. حاج سیاح تعارض نیروهای «دولت و شریعت» را چنین توصیف نموده است: «در بعضی جاها نفوذ حکام و امرا مساوی نفوذ ملاماست، در این صورت یا با هم می سازند و شریک غارت می شوند و ملاما برای حکام راه نخل پیدا می کنند، حکام هم به رشوه گیری و نخل ملاما مساعدت می نمایند، خون ضعفا را می خورند و گاهی با هم معارضه می کنند... در بعضی جاها نفوذ ملاما بیشتر است و مردم از ترس حکام و ظلام خود را به یکی از ملامای متنفذ بسته به حمایت او از تعدی آسوده اند. لکن اقلب مردم تعدی حکام را به این حمایت آقایان ترجیح می دهند، زیرا این حمایت به قیمت خیلی گران تمام می شود.»

بررسی سیاست های متفاوت و «تاکتیک های» متنوع ملایان در برخورد با دربار نشان می دهد که آنها از هیچ تلاشی در جهت تضعیف دربار خودداری نمی کردند، اما هرگز از حراست موجودیت آن هم غفلت نمی ورزیدند. در دوره ناصری نیروی روحانیت با قدرت دربار پهلو زد و گاه حتی از آن پیشی گرفت؛ تا آنجا که در بیشتر نواحی ایران بدون جلب خرسندی و همکاری ملایان از حکام قاجار عملاً کاری ساخته نبود. کسروی این تقسیم قدرت را چنین بیان نموده است: «راستی این است که در آن زمان یک دولت بوده و یک شریعت؛ روشن تر گوئیم: یک سو ناصرالدين شاه فرمان می رانده به نام دولت، و یک سو ملایان فرمان می رانده اند به نام شریعت.»

ائمه جمعه و شیخ الاسلام ها مستقیماً از جانب شاه انتخاب می شدند و سایر علما و مراجع نیز مورد تأیید و احترام او بودند. حاج میرزا جواد مجتهد تبریزی (که ایضاً با دستگاه تزاری پیوند داشت) را ناصر الدین شاه به سمت امام جمعه آذربایجان منصوب کرد. هرگاه مردم از ستم و آزار به جان می آمدند و علیه حکام می شوریدند، او آنها را «مرتد» می خواند و عمال حکومت را به یاری می طلبید تا آنان را سرکوب کنند؛ و هرگاه متافع او با پستگان شاه تضاد پیدا می کرد، مردم را علیه دربار می شوراند، و بدین

گفتگوی يك دگراندیش سابق شوروی با يك نواتدیش كنونی

چگونه از بحران اقتصادی رهائی یابیم؟

مساله چگونگی برون رفت از بحران اقتصادی که اکنون در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی به مبهم‌ترین مساله روز مبدل شده است و از آن فراتر، تلاش برای یافتن اشکال فعالیت اقتصادی (انواع مالکیت، نقش دولت، مساله برنامه ریزی مرکزی یا عدم تمرکز، رقابت، قوانین بازار...) متناسب و کارا برای يك جامعه سوسیالیستی، در مرکز بحث های تئوریک علوم اجتماعی و اقتصادی و مراکز تخصصی تحقیقی، پیرامون این مسائل در بسیاری از این کشورها قرار دارد. به ویژه آنکه تجربه ۴ ساله مجارستان و چین نشان دادند که مساله به این سادگی ها حل شدنی نیست و بحران و مشکلات و موانع عملی، فرهنگی و اجتماعی به مراتب عمیق تر می‌باشند. مقاله-ای که پیش روی شماست، گفتگوی ساده و به دور از پیچ و خم های «آکادمیک» میان دو روشنفکر جامعه شوروی پیرامون مسائل اقتصادی است. این دو نفر یکی پی‌یترابوین-تگیدس دگراندیش و تبعیدی سابق و سردبیر قبلی نشریه پویسکی و دیگری یوری آفاناسیف چهره سرشناس اصلاح طلب در میان روشنفکران شوروی، نماینده مجلس و رئیس انجمنی است که اکنون در سراسر اتحاد شوروی برای بزرگداشت خاطره قربانیان جنایات استالین فعالیت می‌کند. گفتگوی این دو را ما از نشریه پویسکی، چاپ فرانسه برای شما ترجمه کرده ایم.

۰ ۰ ۰

پی. یترابوین-تگیدس: یوری نیکلایویچ، مایلم از يك سوال شاید پیش پافتاده شروع کنم و آن اینکه اگر زمام دولت را در دست داشتید برای برگرداندن کشور به يك نظام سوسیالیستی واقعی چکار می‌کردید؟

یوری آفاناسیف: در نتیجه جمعی کردن کشاورزی و صنعتی کردن کشور به شیوه استالینی، خلق چه در تولید و چه در قدرت، از هرگونه مسئولیتی برکنار ماند. این روند متقابل و دو جانبه در شرایط به اصطلاح سوسیالیستی صورت گرفت؛ سوسیالیسمی که فقط در حرف وجود داشت. به عقیده من اساسی‌ترین مساله همین است و اگر برایش راه حلی پیدا نکنیم، امکان برقراری يك اقتصاد کارا یا يك دولت متکی به قاتون وجود نخواهد داشت.

پی. آ: کاش نظراتان را مشخص تر می‌گفتید...

ی. آ: فکر می‌کنم که باید اشکال گوناگون مالکیت در کنار هم وجود داشته باشند.

پی. آ: منظورتان از این حرف این است که شما هم مثل سایر طرفداران يك اقتصاد مرکب از خطوط سوسیالیسم و سرمایه داری هستید؟

ی. آ: البته که نه. وقتی صحبت از گوناگونی میکنم، مالکیت از نوع تعاونی، مالکیت برای تمام اشکال ممکن انجمن ها و مالکیت کالخورزی را در ذهن دارم.

پی. آ: در چین کالخورها (کمون ها) را منحل کردند و به گمان من کار اشتباهی بود.

ی. آ: کاملاً همینطور است. نباید این کار را کرد. باید مالکیت خصوصی را پذیرفت.

پی. آ: فکر می‌کنم باید در این مورد دقیقتر باشیم. واقعیت این است که حق یا مارکس بود. او بین مالکیت خصوصی که کار در برابر مزد را قبول دارد و مالکیت فردی که از کار در برابر مزد بهره ور نمی‌شود، تفکیک قاطعی قائل می‌شد. من فکرمی‌کنم که سوسیالیسم با هر نوع مالکیتی که اجبار اقتصادی یا غیر اقتصادی، یعنی

پی. آ: فروش محصول به هرکس که آدم دلش خواست و هرچور که دلش خواست.

ی. آ: اگر دلم خواست به دولت و اگر دلم خواست توی بازار، بدون هیچ نوع محدودیتی!

پی. آ: اما درست همین جاست که يك رشته ترمز پیدا میشود. مثلاً: علیرغم اینکه این که حالا دولت فعالانه طرفداری خود را از مزرعه داری اعلام کرده، ولی هنوز حاضر نیست در راهی را انیکال مثل اینکه شما می‌گوئید پا بگذارد.

ی. آ: در همین اینکه باید فوری و از همین امروز به مردم غذا داد. والا ایما نشان را به پرسترویکا از دست خواهند داد.

پی. آ: دقیقاً. اما چه باید کرد و چطور؟ راه برون رفت چیست؟ من فکر میکنم که به موازات اقدامات قاطعانه برای بالا بردن سطح کشاورزی مان، لازم است که در حال حاضر حداکثر خواروبار را از غرب بخریم. این کار پول زیادی می‌خواهد. این پول را از کجا بیاریم؟ دیگر درآمد نفتی زیادی هم که نداریم. این است که باید راه دیگری در پیش بگیریم. امروز دیگر حتی يك کشور هم در جهان، اتحاد شوروی را تهدید نمی‌کند. به این دلیل باید بودجه نظامی را تا حد اکثر ممکن به حداقل لازم، به قوت لایموت تقلیل داد و نفقات ارتش را تا حداکثر ممکن کم کرد. باید منابع مالی و انسانی را سریعاً و فوراً به حل مساله خواروبار اختصاص داد.

ی. آ: می‌دانید هر چقدر هم عجیب به نظر برسد، من نه تنها قادر نیستم به استدلالات شما ایرادی بگیرم، بلکه کاملاً با آنها موافقم. در واقع هم باید هزینه های نظامی را از بنیان کم کرد. آنهم نه فقط چند درصد کوچک، بلکه در ابعاد بزرگ.

پی. آ: گارپاچف در سازمان ملل اعلام کرد که ما یکجانبه و در عرض دو سال تسلیحاتمان را کم خواهیم کرد. حرف قشنگی است و به مذاق غرب هم خوش می‌آید. اما هنوز کم است. باید مخارج نظامی را از بنیان کم کرد.

ی. آ: این نکته به يك دلیل دیگر هم اهمیت دارد. ارتش مامیاشریک رشته کارهای برده وار و اعمال شاقه شده است. این وضع بخصوص در مورد هنگهای سازندگی و سپاه راه آهن صادق است.

پی. آ: متأسفانه بله. ما در نشریه پویسکی، مطالبی در مورد این شکل بردگی هم نوشته ایم.

ی. آ: بسیار خوب. اما این قضیه يك جنبه دیگر هم دارد. ممکن است يك چنین تقلیل بنیانی نیروها، ارتش را مدرن تر و تخصصی تر کند.

پی. آ: صد درصد ولی برای حل این مشکل شهادت لازم است.

ی. آ: این کافی نیست. البته شهادت در اینجا جای نخست را دارد. اما تنها شرط به شمار نمی‌رود. به نظرم می‌رسد که لازم باشد، نوباره و به نحوی باز هم رادیکالتر به تفکر درباره جای خود در این دنیا بپردازیم. اصلاً هنوز هم قادر نیستیم خود را از قالبهای فکری آزاد کنیم و نسبت از تفکر افسانه‌ای راجع به دنیا برداریم. به زعم خیلی ها ما منحصر بفرد و بی‌همتا هستیم و بقیه دنیا علیه ماست. این يك قالب استالینی است و باید از شرش خلاص شد.

حق باشماست که از شهادت صحبت می‌کنید. ولی شهادت را باید با خواست پراکندن این افیون ایدئولوژیکی که جامعه در آن غرق شده، تقویت کرد.

پی. آ: همانطور که بارها مجبور شده ام این نکته را بنویسم، ضروری است که نسبت به يك انقلاب توده ای منطقی-اخلاقی بزنیم. انقلابی که بتواند خلق را از ضد زبان و ضدمنطق آن، که یادگار دوران استالینی-برژنفسی است محروم کند.

ی. آ: دقیقاً. اندیشه جالبی است. معلوم می‌شود

اینجا هم با هم موافقیم ...

کار در برابر مزد را قبول نداشته باشد چوردرمی آید. خط مرز میان سوسیالیسم و سرمایه داری، کار در برابر مزد است. تولید کننده نباید خود را اجاره دهد، چه به يك کاسب بخش خصوصی و چه به دولت. تنها در چنین شرایطی است که بیگانگی خلق از ابزار تولید، که حرفش را می‌زنیم، محو خواهد شد.

ی. آ: کاملاً با شما موافقم.

پی. آ: از این دیدگاه، برای مثال وضعیت فعلی جنبش تعاونی مرا منقلب می‌کند. چیزهایی ممنوع است که نباید باشد. اخیراً بعضی حوزه های فعالیت اقتصادی را برای تعاونیها ممنوع کرده‌اند. (چیزی که اصلاً با عقل جور در نمی‌آید). تعاونیها به مواد اولیه دسترسی ندارند. باید مالیاتهای سنگین بپردازند (که این هم با عقل جور در نمی‌آید) و کار در برابر مزد در آنها ممنوع نیست. به این ترتیب با وجود اجازه کار در برابر مزد، اعضای تعاونی سرمایه داری جمعی را پدید می‌آورند.

ی. آ: این هم مساله‌ای است که باید در فکرس بود. مثلاً در چارچوب سازماندهی کار به شکل تعاونی، پرداخت مزد می‌تواند به اشکال گوناگون صورت بگیرد.

پی. آ: اشکال گوناگون بله، اما تعاونی فقط در صورتی يك شکل از مالکیت سوسیالیستی بشمار می‌رود که در آن از کار در برابر حقوق خبری نباشد. مثلاً کالخور بنا به ماهیتش، بنابه تعریفش شکلی است از تعاونی. ولی همچو چیزی هیچوقت در کشور ما وجود نداشته است. موقعی که من رئیس کالخور بودم می‌گفتم: «باید کالخور تبدیل به کالخور بشود». بنیاد کالخورها را آنطور که سلزنیستین توقع دارد منحل کرد. تازه چیزی هم برای منحل کردن نیست. در واقع کالخور در کشور ما اساساً وجود ندارد.

کالخور باید چیزی معادل مفهوم اولیه اش باشد. یعنی يك محل بهره برداری کشاورزی واقعاً تعاونی. به کلی مستقل از دولت و به کلی خود گردان.

ی. آ: من کالخورهای زیادی رامیشناسم که در آنها همه چیز به شکلی عالی سازمان یافته و زندگی هم روالی عالی دارد. در اینجاها اگر به کالخورها با بگوئیم منحل شویدا قاطعانه اعتراض خواهند کرد. پس چرا انحلال رابه آنها تحميل کنیم؟ میشود فقط کالخورهای منضمرور منحل کرد.

پی. آ: بله ولی حتی برای آنها هم نباید عجله کرد. اول باید به آنها استقلال مدیریت کامل داد، از یوگ بولت و امر و امکانات، از ادانه بهره ببرند. آنوقت اگر یاروری با نایستادند و خوششان خواستند منحل شوند، باید گفت خوب، باشد.

ی. آ: دقیقاً اگر این امر با منافع کسانی که در کالخور کار می‌کنند جور باشد. بعد هم اینکه باید مزرعه داری را در ارتباط با بانک های دولتی قرار داد نه با صندوق کالخورها. باید این امکان را امتحان کرد. فکر می‌کنم به این ترتیب بشود مشکل خوار و بار را در عرض دو سه سال حل کرد. ولی علی الحساب کار مزرعه داری پیش نمی‌رود، چون از استقلال کامل آن نسبت به صندوق کالخورها می‌ترسند. مزرعه دار باید ابزار و بذر و کرد را با شرایطی که صندوق کالخور معین می‌کند بخرد. مشکل عمده هم اینست که او نه آنطور که دلش می‌خواهد، بلکه آنطور که کالخور گفته، باید تولید کند. همه چیز را باید جور دیگری ترتیب داد. بانک دولتی باید به مزرعه دار با شرایط سهلی وام بدهد. باید به او ابزار مورد نیازش را فروخت، زمینهای قابل کشت داد، موقتاً از مالیات معافش کرد و علاوه بر آن هنوع محدودیتی را در برقراری تولید برایش حذف کرد.

به درستی متذکر می شود که تصویب نامه مذکور «اجازه می دهد که مقررات شامل حال کارکنان شوروی مؤسسات مختلط با مقررات شامل حال کارکنان مؤسسات دیگر شوروی متفاوت باشد». با در نظر گرفتن ارجح گیری ناسیونالیسم و منطقه گرایی در جمهوری های مختلف اتحاد شوروی، می توان پیش بینی کرد که در آینده مناطق مختلف از نظر جلب سرمایه خارجی روی دست هم بلند خواهند شد. سرمایه از این رقابت برای کسب امتیازات بیشتر استفاده خواهد کرد.

البته، اهمیت مؤسسات مختلف در اتحاد شوروی را نباید بیش از آنچه هست جلوه داد. تعداد آنها محدود است: ۳۳ مؤسسه در آخر سال ۱۹۸۷ و ۱۶۰ مؤسسه در پایان سال ۱۹۸۸*. سرمایه آنها عموماً چندان زیاد نیست: یک سوم آنها سرمایه شان کمتر از یک میلیون روبل است و بقیه بین یک تا پنج میلیون روبل. در حال حاضر طرح های مهمی در دست مذاکره است: با کمپانی فیات، برای احداث یک کارخانه چندمیلیارد دلاری، با مرشمیت برای اجرای طرح های هواشی-فضائی، با زمینس، با پی شس نه و غیره. حتی اگر این طرحها به مرحله اجرا درآیند، درکل اقتصاد اتحاد شوروی اهمیت چندانی نخواهند داشت.

از سوی دیگر، خطرها نیز نباید دست کم گرفت. در سال ۱۹۸۲، در لهستان قانونی برای جلب سرمایه گذاری های خارجی به تصویب رسید. این قانون به ویژه متوجه جلب سرمایه های بیگانگان لهستانی تبار بود. در سال ۱۹۸۶، با اصلاحاتی که در آن صورت گرفت، تسهیلات بیشتری برای سرمایه های خارجی بوجود آمد. در آغاز تنها مؤسسات کوچک و متوسط ایجاد گردید اما هم اکنون در لهستان ۶۹۲ مؤسسه مختلط وجود دارد که تعداد کارکنان چندتایی آنها بیش از ۱۵۰۰ نفر است.

بدین ترتیب ملاحظه می شود که در اتحاد شوروی نیز این امکان وجود دارد که روند نیرو گرفتن سرمایه خارجی شتاب گیرد و در این صورت پیامدهای آن می تواند نگران کننده باشد.

* این مقاله بخشی است از مقاله مفصلی که تحت عنوان «پرسترویکا، پرنامه و بازار» در شماره ۱۶۶ (مارس ۱۹۸۹) نشریه «Cahlers Marxists» به چاپ رسیده است، نشریه مذکور در بروکسل منتشر می گردد.

* - به نوشته روزنامه لوموند که منبع خود را خبرگزاری تاس نکر می کند، در پایان سال ۱۹۸۸، تعداد مؤسسات مختلط ۲۰۰ بوده و هم اکنون تعداد آنها از ۷۰۰ فراتر رفته است. ★

۱. جمعیت مالک

دو سوم ثروت کل جامعه

مدیرکل اداره اقتصاد و دارائی آذربایجان شرقی، اعلام نمود که ۱۰٪ جمعیت کشور مالک ۶۳٪ از ثروت کل جامعه هستند و تا کنون در بهبود ساختار اقتصادی کشور نقشی نداشته اند. براساس قانون مالیات تعاون ملی این قبیل افراد بایستی شناسائی و در بازسازی اقتصاد کشور شرکت کنند. وی خاطر نشان ساخت به دلیل سیستم غیر منسجم و وصول مالیاتی بیشترین سهم از درآمدهای مالیاتی را مالیات های غیر مستقیم تشکیل می دهند در حالی که نسبت مالیات مشاغل در کل درآمدهای مالیاتی کشور علیرغم سودهای کلان بسیار اندک است. ★

و اجرا می شد، متفاوت است. در نمونه کشورهای سوسیالیستی، بحران اقتصادی و عقب ماندگی شدید وسایل تولید و نیاز به بازسازی صنایع و به کارگیری تکنیک مدرن آنها را در عمل وادار به گسترش چشمگیر همکاری با دنیای «غیر خودی ها» کرده است به این امید که حتی در آینده علاوه بر تأمین نیازهای درونی، با عرضه کالاهای با کیفیت به بازار جهانی، درآمد ارزی نیز کسب کنند. در برابر، مؤسسات غربی از مشارکت در کشورهای سوسیالیستی بیشتر به دنبال یافتن جای پا در اقتصاد این کشورها هستند به این امید که با شتاب گرفتن روند لیبرالیزاسیون اقتصادی بتوانند سهمی مهمتر از این بازار بالنده عظیم بدست آورند.

خارجی، در صورتی که اکثریت داشته باشد، می تواند افراد خود را در رأس مؤسسه بگمارد. مالکیت وسایل تولید و مدیریت پروسه کار از یک دیگر جدائی ناپذیرند. درمورد سود، خواسته سرمایه معلوم است: به حداکثر رساندن آن و به دلخواه به کار بردن آن. برای پاسخ گوئی به این خواسته ها، دولت شوروی تصمیم گرفته است که تعدادی «منطقه ویژه مؤسسات مختلط» در انسا، مورمانسک، استونی و در آسیای مرکزی ایجاد کند.

این «پارک های صنعتی» ویژگی های اصلی «مناطق داد و ستد آزاد» را دارا هستند. نرخ مالیات بر سود اندک است. معافیت مالیاتی دو یا سه ساله در آنجا پیش بینی شده و تسهیلاتی جهت بازگرداندن سود سرمایه در نظر گرفته شده است. همچنین لوابج جدیدی در زمینه تعرفه های گمرکی در دست تدوین است تا موانع موجود بر سر راه معاملات تجاری مؤسسات مختلط با خارج برطرف گردد. این تسهیلات به امتیازی که هم اکنون مؤسسات مختلط از آن برخوردارند، اضافه خواهد شد. امتیاز مذکور از این قرار است که این مؤسسات کم و بیش در پرداخت ستمزدهای غیر مستقیم (تأمین مالی بیمه های درمانی، آموزش، فرهنگ و غیره) دست ندارند. باید توجه داشت که در اتحاد شوروی سهم ستمزدهای غیر مستقیم در کل ستمزدها از اروپای غربی به مراتب بیشتر است.

سرمایه چه میخواهد؟ خواسته های سرمایه بسیارند. سرمایه می خواهد نرخ اضافه ارزش افزایش پیدا کند و این خواسته را صریحاً بیان می کند. در بررسی که اخیراً (اکتبر ۱۹۸۸) توسط بانک تجارتی ایتالیا درباره «مؤسسات مختلط» در اتحاد شوروی انجام گرفته، نویسنده تراژنامه ای از مطالبات غربی ها را ارائه می دهد. به نظر این بانک ایتالیائی، یک مؤسسه مختلط باید در «استخدام و اخراج» کارکنان خویش مختار باشد و برحسب کارائی شان به آنان حقوق پرداخت کند. به عبارت دیگر سرمایه خواستار لغو قوانین اجتماعی است که در اتحاد شوروی از زحمتکشان حمایت می کند. تصویب نامه دوم سامبر ۱۹۸۸ این خواسته را برآورده ساخته است. ماری لائینی (اقتصاد دان فرانسوی متخصص کشورهای سوسیالیستی) ضمن تفسیر این مقررات

گسترش

مؤسسات مختلط

در اتحاد شوروی

نویسنده: ژاک ناکلز استاد دانشگاه آزاد بروکسل
ترجمه: حسن ورزن
مقدمه:

اصلاحات اقتصادی که در برخی کشورهای سوسیالیستی در حال اجرا هستند، جنبه های گوناگونی را دارا می باشند. از جمله تغییرات اساسی در سیاست اقتصادی این کشورها، برخورد جدید با مسئله سرمایه گذاری کشورهای سرمایه داری است. این نگرش و عملکرد نوین تا حدود بسیاری با آنچه که قبلاً گفته

قانون مربوط به مؤسسات مختلط که در ژانویه ۱۹۸۷ به تصویب رسید راه را برای سرمایه گذاری های خارجی باز کرد. درگذشته، امکان همکاری در زمینه های اقتصادی، علمی، فنی و صنعتی وجود داشت و تولید اتومبیل لادا شاهد زنده آن است. کمپانی فیات، مانند صدها مؤسسه بزرگ غربی، پروانه بهره برداری تکنولوژی و کاردانی خود را به اتحاد شوروی فروخت و کارخانه را به راه انداخت. سازنده های دست دوم نیز ماشین آلات مورد نیاز را به اتحاد شوروی فروختند. بعد از این خریدها، صاحب اختیار پروژه، صاحب اختیار پروسه کار (آهنک کار، شدت کار، بازآموزی کارکنان) و صاحب اختیار سرمایه گذاری های بعدی دولت شوروی بود. مؤسسه تولید کننده لادا، همچون مؤسسات مشابه، مؤسسه ای است متعلق به دولت اتحاد شوروی.

با تصویب قانون مذکور وضع تغییر کرد. مؤسسات مختلط با مشارکت سرمایه های خارجی و شوروی ایجاد شد. اما مقررات شدیدی چهره ملی مؤسسه را حفظ می کرد: سهام خارجیان محدود به ۴۹٪ کل سرمایه بود، مدیران می بایست تبعه شوروی باشند، سود قابل انتقال به خارج محدود بود، مالیات بر سود به ۲۰٪ بالغ می شد و...

در ابتدا، جریان ایجاد مؤسسات مختلط نسبتاً کند پیش رفت و امیدهایی که به آن بسته بودند نقش بر آب شد. سرمایه خارجی روی خوش نشان نداد و فشار خود را در سه سمت تشدید کرد: مالکیت، قدرت و سود. مقامات شوروی خیلی زود در تنگنا قرار گرفتند: یا می بایست از این طرح صرف نظر می کردند، یا شکست آن را می پذیرفتند و یا این که تسلیم خواست های سرمایه خارجی می شدند.

تصویب نامه جدید سامبر ۱۹۸۸ درباره مؤسسات مختلط حاکی از امتیازات زیادی است که به سرمایه خارجی داده شده است. در زمینه مالکیت، دیگر محدودیتی برای مشارکت سرمایه خارجی تعیین نشده و بدین ترتیب سرمایه خارجی از این پس می تواند وسایل تولید را در اتحاد شوروی در اختیار داشته باشد. مالکیت متضمن قدرت است و وادادن در مورد اولی، وادادن در مورد دومی را در پی دارد: دیگر تابعیت شوروی نه برای رئیس هیأت مدیره الزامی است و نه برای مدیرعامل. سرمایه

توضیح:

دو نوشته ای را که در این صفحه ملاحظه می کنید، به وسیله خوانندگان برای راه ارانی ارسال شده است. باتوجه به اهمیت موضوع، خوانندگان عزیز را به مطالعه آنها و نیز پاسخ مادر مقاله «وسعت ائتلاف را با معیار باورها و تجارت پیمان اندازه بگیریم» جلب می کنیم.

دائرة ائتلاف را وسیع کنید!

کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران
با درود و احترام

تکرار آنچه در میهن ما می گذرد، به ویژه برای شما که از آن به خوبی آگاهید، عیب می نماید. در غیاب یک اپوزیسیون قوی و تهدیدکننده، انتظار فروپاشی خود به خود حکومت، انتظاری است بی فایده. هیچیک از گروه ها، احزاب و شخصیت های سیاسی قادر نیستند به تنهایی حکومت اسلامی را سرنگون کنند. تنها در سایه یک ائتلاف بزرگ ملی، می توان به این مهم رسید.

سئوال این است که اگر تمامی احزاب سیاسی به مردم اعتقاد دارند، پس چرا حاضر نیستند مردم را به عنوان محک آینده های سیاسی خود بپذیرند و برنامه های سیاسی خود را پس از براندازی در برابر داوری بی خدشه ملت قرار دهند.

امروز اگر رهبران سیاسی گوش خود را جهت شنیدن صدای مردم تیز کنند، ندای وحدت خواهی را خواهند شنید. مردم نه چپی و نه راستی اند. ملت آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی می خواهد و سیاست باید وسیله ای باشد جهت رسیدن به این هدف. ما از شما می خواهیم با سه صدر با سایر نیروهای سیاسی برخورد کنید. به جای تکیه بر نقاط افتراق، روی نقاط مشترک تاکید کنید. مردم را به عنوان داور نهائی نظریات خود بپذیرید.

ملت ایران امامزاده نیست و هیچ نیروی سیاسی نباید نقش متولی را بازی کند. جمهوریخواهان می گویند ۹۰ درصد مردم جمهوریخواه و سلطنت طلبان ادعا می کنند ۹۰ درصد مردم سلطنت طلبند. مجاهدین نیز اکثریت ملت را هوادار خود می دانند و... ما نمی دانیم این آمارها چگونه تهیه شده است.

واقعیت این است که ما از این خودمحروربینی ها خسته شده ایم. ما خواستار ائتلاف تمامی نیروهای سیاسی برای نامین استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی هستیم و تحقق آن را میسر نمی دانیم مگر با برقراری روح تفاهم ملی.

ما از شما می خواهیم بست اتحاد به دیگر نیروهای سیاسی بدهید. دایره ائتلاف را تنگ نگیرید و محدود به گروه های چپ ننمائید حتی با رضاهلوی هم مذاکره نمائید. از انتقاد منزه طلبان هراسی به خود راه ندهید. تنها راه رهائی از این گرداب بلاء، مبارزه مشترک است.

به امید رهائی میهن
جمعیت پناهندگان ایرانی هوش-سوند

هدف : دمکراسی

انقلاب ایران و پیامدهای پس از آن، اگرچه در همه زمینه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به معنای سیری قهرقوانی است، اما برای مردم ایران، این تجربه تاریخی، دستاوردی بس عظیم است.

توده های مردم که جهت حل بحران های اجتماعی در طول انقلاب، رهبری روحانیت را قبول کردند، اینک دریافته اند که برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نباید دچار همان اشتباه شد و به رهبری هر نیروی مخالفی، تن درداد...

نیاز ایجاد جبهه ای دمکراتیک که اعضاء آن با حفظ نظریات سیاسی خویش، به تثبیت و تحکیم دمکراسی، چه در جبهه و درچه آینده پس از رژیم اسلامی، معتقد باشند، هر روز بیش از پیش شدیدتر می شود.

هیچ سازمانی مجاز نیست که در راه ایجاد چنین جبهه ای پیش شرط قائل گردد. تنها، دو استثناء وجود دارد:

۱- حزب توده ایران

۲- سازمان مجاهدین خلق ایران

از آنجائی که حزب توده ایران، تنها باساز سیاست خارجی شوروی خورشرفی می کند و منافع زحمتکشان و مردم ایران، هیچگونه تأثیری در اتخاذ مشی سیاسی از سوی این حزب ندارد، لاجرم ورود این حزب به هر جبهه ای، از همان ابتدا نطفه شکست آن را در خود می پروراند. سازمان مجاهدین خلق ایران نیز بنا بر سرشت عمیقاً ضد دمکراتیک خود و بنا بر دشمنی کور با نیروهای دمکرات و بنا بر پراتیک این سازمان بعد از انقلاب سال ۵۷ و به ویژه پس از خرداد ۶۲، راه هرگونه مبارزه مشترک را مسدود ساخته است.

مساله اینجاست که نیروهای چپ در برابر گروه سلطنت طلبان و «نهضت مقاومت ملی ایران»، چه موضعی باید اتخاذ نمایند!

طبیعی است که موازین سیاسی و اقتصادی نیروهای چپ با نظریات گروه سلطنت طلبان، مغایرت ماهوی دارند...

در طی دوران دیکتاتوری پهلوی ها، مشروطیت به استبداد سلطنتی تبدیل گردید و آنچنان با ماهیت حکومت در آمیخت که محمدرضاشاه با بی پروائی به استبداد میاهات می ورزید و مردم را خام و نالایق برای دمکراسی می پنداشت.

گروه های متفاوت سلطنت طلب، تنها پس از سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه با این واقعیت روبرو گردیده اند که به «مشروطیت» بپردازند. مشروطه خواهی این گروه ها، اگر با نقد گذشته همراه نباشد، ادعای آنان را مبنی بر قبول و رعایت دمکراسی، پوچ و بیهوده می سازد. باید در نظر داشت که سلطنت طلبان، هم اکنون پایه ذهنی وسیعی در میان مردم دارند و نمی توان و نباید این نیروها را هیچ پنداشت و با این تصور که «چون سلطنت طلب هستند»، بدون منوط از کنار آنان گذشت. واقعیت این است که «مشروطیت» هنوز پتانسیل وسیعی در راه مبارزه جهت دمکراسی و تحکیم آن دارد.

بنابراین، دلائل واقع گرایانه و قانع کننده ای وجود ندارند که آن حلیف از این گروه ها که صادقانه به گذشته برخورد می کنند، نتوانند در جبهه ای دمکراتیک علیه رژیم ماقبل تاریخ جمهوری اسلامی، مبارزه کنند. شاید لازم به تذکر نباشد که هم می توان سلطنت «بد» داشت و هم جمهوری «بد» و یا بالعکس. پذیرش مبارزه مشترک نیروهای چپ با این طیف به مبارزه درونی این گروه ها بر سر «مشروطیت» و «استبداد» که طرفداران پیشماری نیز دارند، خواهد انجامید که در نهایت «استبداد طلبان» را منزوی ساخته و نیز گام بزرگی در راه دمکراتیزه کردن مبارزه آینده است.

چ. توس

وسعت ائتلاف را با

هر چه از حیات ننگین رژیم جمهوری اسلامی بیشتر می گذرد، ناشکیبائی مردم نیز در تحمل مصائب ناشی از ادامه حکومت این مرتجعین بیشتر شده و نیاز به ایجاد تحریک پیشتر در صفوف اپوزیسیون، به قصد سرنگونی رژیم، وضوح بیشتری می یابد.

بدون شك، مرگ خمینی در بالا بردن روحیه مبارزاتی مردم و نیز ایجاد وحشت و نگرانی در صفوف دشمن، تأثیر قابل توجهی برجای گذاشت و تحریک نوین هموطنان تبعیدی خارج از کشور و نیز سازمان های اپوزیسیون را هم می توان شامل همین قانونمندی دانست.

از اولین علائم این موج جدید همبستگی مبارزه جویانه، شواهدی است که اینجا و آنجا به چشم می خورد و موضوع ائتلاف و چگونگی و شرایط آن را در میان نیروها و محافل ایرانی به بحث روز تبدیل کرده است. در همین رابطه، دو نامه ای که اخیراً از طرف برخی خوانندگان عزیز راه ارانی برای نشریه فرستاده شده، ضمن ابراز ناشکیبائی از ادامه تفرقه نیروهای اپوزیسیون، نشان دهنده شورمبارزاتی و اشتیاق شعله ور شده ای است که دل های ایرانیان میهن دوست را گرمای جدیدی پخشیده است.

نکته جالبی که در هر دو نامه جلب توجه می کند، تاکید نویسندگان آنها بر پایان دادن به خودمحروربینی ها، اجتناب از سکتاریسم، و تسلیم شدن به داوری نهائی مردم - پس از سرنگونی رژیم - در انتخاب نوع حکومت آینده است.

ما گمان می کنیم، که انتخاب نشریه راه ارانی به وسیله نویسندگان محترم این نامه ها، نباید تصادفی قلمداد شود. روش سیاسی حزب ما و نشریه ارگانش، در دوران حیات سیاسی کوتاه خود، همسوستی های روشنی در راستای تمایلات ذکر شده از سوی نویسندگان نامه ها از خود نشان داده است. اعتقادات اعلام شده حزب ما در رابطه با ایجاد ائتلاف های چندگانه با اهداف مختلف و مبارزه اش علیه سکتاریسم از یک سو، و در عین حال تاکید خدشه ناپذیر ضرورت بر دمکراسی در جامعه و اعلام آمادگی برای پذیرش داوری مردم، حتی اگر با اهداف اعلام شده ما منطبق نباشد، علائمی هستند که با آرمان های ایرانیان وطن پرست و آزادی خواه در یک راستا قرار می گیرند.

با این حال، نامه دوستان ما، به نکته دیگری نیز اشاره دارد، که نمی توان بی توجه از کنارش گذشت. این دوستان عزیز - هر کدام به نوعی - در نامه های خود، به موضوع ائتلاف با طرفداران سلطنت - مشروطه خواهان - نیز اشاره کرده و در توصیه به نیروهای سیاسی، آنان را به ایجاد ائتلافی هرچه وسیع تر، آنگونه که سلطنت طلبان مشروطه خواه را نیز در بر بگیرد تشویق کرده اند.

ما البته در نیت خیرخواهانه بسیاری از کسانی که خشم ناشی از ادامه حاکمیت خونخوارانه رژیم ج.ا.، آنان را در ایجاد ائتلاف های «وسیع» - با هر نیروی - متقاعد کرده است، تردیدی نداریم. این گروه، که تحقق همه آرزوی آزادیخواهانه خود را به بعد از سرنگونی رژیم موکول می کنند، در حال حاضر تنها در اندیشه ایجاد آلترناتیوی هستند که بتواند گسترده ترین مخالفان رژیم را گرد آورده و آن را سرنگون کند.

با این حال، این دوستان عزیز، به این نکته توجه ندارند، که اساساً تمایل به شعار «همه با هم» و بی توجهی به ترکیب جبهه ای که هدفی معین را در پیش

معيار باورها و تجاريمان اندازه بگيريم!

رو دارد، در واقع به معنای نادیده گرفتن تجربه تلخی است که مردم ما، در انقلاب بهمن از سرگذراندند. اعلام شعار «همه با هم» از سوی خمینی و بهره برداری استادانه وی از حضور یک جبهه وسیع ضد سلطنت و ضد دیکتاتوری، در عمل باعث شد، که بسیاری از نیروهای ترقیخواه، به امید اینکه پس از سرنگونی رژیم پهلوی، هرکس ایده آل های خود را دنبال خواهد کرد، تسلیم این شعار شوند و ایجاد آلترناتیوهای برای جوابگویی به الزامات پس از سرنگونی رژیم شاه، به عهده تمویق افتد. سیاست حزب توده ایران در پذیرش بی قید و شرط هژمونی خمینی و مستحیل شدن در صفوف جبهه پیشنهادهی او، از سیاست گذاری های «نمونه واری» است که نباید آموزش از آن را با تملک همراه کرد.

با درس آموزی از این تجربه دردناک است که ما در جریان ایجاد یک آلترناتیو دمکراتیک برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، و برقراری یک جمهوری دمکراتیک، به ضوابط انتخاب همپیمانان خویش تکیه می کنیم.

از همین روست که ما بر ایجاد جبهه وسیعی از نیروهای جمهوریخواه که معتقد به استقلال و آزادی و حاضر به پذیرش یک نظام دمکراتیک باشند، تاکید می کنیم و معتقدیم که چنین جبهه ای در جریان مبارزه، و در صورت تحقق امر سرنگونی، قادر خواهد بود آنچنان وجهه ای کسب کند که مورد اعتماد مردم ایران قرار گیرد. ما باید میان داشتن یک سیاست ائتلافی وسیع و تمهد به اصول، باورها و تجاریمان رابطه ای درست و منطقی برقرار کنیم. در شرایطی که هنوز نیروهای مترقی، آزادیخواه، ملی و هوادار جمهوری دمکراتیک در پراکندگی به سر می برند و پس از ده سال حاکمیت ارتجاع، هنوز مواعع بسیاری برای ایجاد یک آلترناتیو دمکراتیک و جمهوریخواه وجود دارد، بحث درباره جبهه های وسیعتر، نه نشانه مقابله با سکتاریسم، که نادیده انگاشتن اهداف فوری و ضروری است.

سرشت نظام پادشاهی،

در تقابل با آزادیخواهی است!

به اعتقاد ما، آزادیخواهی، تنها با گردن نهادن به رأی و داوری مردم، هویت نمی یابد. یک سازمان سیاسی و دمکرات، محل تجمع ناوطلبانه کلیه مبارزانی است که همچون قربانیان دیکتاتوری، آتش نفرت از استبداد و اختناق در دل هایشان شعله می کشد، و آماده اند تا برای آزادی میهن خود، تا پای جان مبارزه کنند. مبارزه برای دمکراسی، در اولین گام ها دفاع از نظام جمهوری، دفاع از حق رأی مردم در انتخاب زمامدار و مقابله بانظام پوسیده سلطنتی، به مثابه شکل عقب افتاده حکومت های فئودالی است، که در آن، شاه سایه خدا قلمداد شده و مشروعیت خود را نه از طریق داوری مردم، که از «اصل و نسب» خانوادگی اش تأمین می کند.

علاوه براین، و مهمتر از این، یادآوری این واقعیت است که یک دمکرات ایرانی، با میهن اسارت زده ای روبروست که پس از قرنهای تحمل استبداد و تاخت و تاز شاهان، پس از شرکت در انقلاب عظیمی که به قصد روبیدن بساط دیکتاتوری تدارک دیده شد، ناگهان با رژیمی مواجه گشت که اولین تجربه جمهوری خواهی در ایران را با نفرت انگیزترین شیوه های

قرون وسطائی حاکمیت توأم ساخت. آری نظام سلطنت اگر در ایران هوادارانی دارد، تمام محبوبیت احتمالی اش را مدیون شخص خمینی و داروسته ارتجاعی اوست! یک دمکرات ایرانی، پیش از هر آزادیخواهی در جهان، موظف است که از روند پنهان بردن ایرانیان به کفن دزد اولی جلوگیری. چنین ضرورتی است که رسالت آزادیخواهان ایران را، نه فقط برای سرنگونی این رژیم، بلکه همزمان، تدارک یک آلترناتیو جمهوریخواه و دمکراتیک، تعیین می کند.

ما به هیچ وجه معتقد نیستیم، که نود در صد مردم ایران جمهوریخواه هستند. متأسفانه «جمهوری» اسلامی خمینی، شانس بهره برداری مردم ایران را از این دستاورد تمدن بشری لگدمال کرد. اما اعتقاد راسخ ما به دمکراسی، ما را موظف می کند که در راه سرنگونی رژیم، لحظه ای را نیز برای تبلیغ یک جمهوری دمکراتیک از دست ندهیم و در عین حال، با وسیع ترین امکانات، ذات استبدادی رژیم سلطنتی و عقب افتادگی این نهاد تاریخاً معدوم شده را به مردم ایران نشان دهیم.

مانعی توانیم «اثبات» دمکرات بودن خود را، به فردای سرنگونی رژیم و آن هم از طریق «تسلیم» شدن به رأی اکثریت، موکول کنیم. ما از همین امروز برای فردای میهن آزاد خود می جنگیم، و این نبوده، نه فقط باید شایستگی ما را برای جلب اعتماد مردم ایران به اثبات برسانند، بلکه پافشاری ما در آزادیخواهی و اثبات صداقت ما در این حوزه، از جمله از مسیرافشای ماهیت ارتجاعی نظام سلطنتی می گذرد! آزادیخواهی ما، پاسداری از فضائی دمکراتیکی خواهد بود، که در آن، همه نیروهای سیاسی، از جمله هواداران مشروطه سلطنتی، بتوانند آزادانه از اندیشه های خود دفاع کنند و آن را به رأی و داوری مردم بسپارند.

اسامی مستعار، نام های

واقعی را نمی پوشانند!

از تناقض «منطقی» و تئوریک میان مفاهیم آزادیخواهی و سلطنت طلبی که بگذریم، شاید بتوان -مسلماً نه در ایران- بلکه در یک نقطه مفروض جهان، گروهی را یافت که به دلایل مختلف، طرفدار اشکال عقب افتاده حکومت -از جمله سلطنت- باشند، و نیروهای دمکرات، در آن شرایط مفروض، متقاعد شوند که می شود با این نیرو -ضمن حفظ پرنسیب های آزادیخواهانه، از جمله افشای عقب افتادگی نظام مورد علاقه آنها- به قصد براندازی یک دشمن مشترک ائتلاف کرد. آیا در شرایط مشخص ایران، چنین نیرویی را می توان سراغ گرفت؟!؟

رضا پهلوی، البته جوانتر از آنست که در گذشته نظام سلطنتی ایران نقشی ایفا کرده باشد. با این حال اساساً نام او، از آنجا بر سرزبان هاست، که او مدعی «میراث» پنجاه سال دیکتاتوری شاهان پهلوی است. او خود را وارث «قانونی» تاج و تختی می داند، که یک بار پدربزرگش به وسیله کودتای انگلیسی ۱۲۹۹، آن را به اشغال خود درآورد، و بار دیگر، پدرش، برای تداوم این اشغال، با کمک یک کودتای آمریکائی، دولت قانونی دکتر مصدق را ساقط کرد؛ و این همه در حالی است که یک بار نیز اکثریت قاطع مردم ایران، با یک انقلاب بزرگ، تاج و تخت را به گورستان تاریخ سپردند.

گفتن ندارد که خود او نیز، هنگام خروج از کشور، ثروت هنگفت دربار را -که سهم غصب شده ملت ایران بود- خارج کرد و هنوز هم، بسیاری از مخارج هنگفت فعالیت های سیاسی خود را، از همان محل تأمین می کند.

باید اضافه کرد، که همین رضاپهلوی که امروز از دمکراسی صحبت می کند و رأی مردم را به داوری می طلبد، تا همین سال گذشته، علاوه بر میراث داری خاندانش، «سنت های رایج» دربار پهلوی را نیز به یک می کشید و قرار بود که پس از سرنگونی رژیم، یک تنه در دروازه ایران بایستد و به شیوه پدر تاجدارش، از ورود مخالفین به داخل کشور جلوگیری کند!

ما از کسانی که از حضور وی در یک جبهه براندازی دفاع می کنند و دلیلشان هم استناد به تاکتیک جدید او در دعوت از همه گروه ها برای شرکت در یک ائتلاف بزرگ است می پرسیم که آیا رضاشاه هم با ادعای جمهوریخواهی و تجدید طلبی وارد صحنه نشد؟ محمد رضاشاه هم با ادعای دمکرات بودن و هواداری از سوسیالیسم دولتی به صحنه نیامد؟ چرا تاکتیک خلق الساعه رضاپهلوی، باید تجارب تلخ پنجاه ساله را از حافظه تاریخی ملت ما بزداید؟ آیا ائتلاف با کسی که از هم اکنون خود را «پادشاه ایران» می پندارد، مشروعیت بخشیدن به ادعای او نیست؟ تازه مگر آقای رضاپهلوی، یک تنه مدعی تاج و تخت خاندان پهلوی است؟ آیا «شهبانو» فرح، اشرف پهلوی، تیمسار آزموه، ژنرال های چکمه پوش دوران دیکتاتوری پدرش که از همین حالا خواب سرکوب و ایجاد یک حکومت قدرتمند (۱) را می بینند، رهبران و شکنجه گران ساواک و هزاران نفر وابستگان دربار و شبکه وسیع آنها که در آرزوی غارت مجدد مردم ایرانند، خود را از این «میراث» احتمالی بی نصیب می پندارند؟ اینها همگی ابواب جمعی این جریان سیاسی به شمار می روند و در آن شرکتی فعال دارند.

چگونه است که رضاپهلوی، همزمان با اعلام وفاداری اش به «دمکراسی»، سالروز مرگ دیکتاتور ایران را در هتل های گرانقیمت پاریس و لوس آنجلس، با شکوه برگزار می کند و در رثای خاندانی که پنجاه سال دیکتاتوری و اختناق را بر ایران حاکم کردند، مدیحه می سراید؟ کدام را باید پاور کرد؟ آیا کسی از میان طرفداران ائتلاف «وسیع»، نیروی مشروطه خواهی را سراغ دارد، که منظورش از برپائی مجدد نظام سلطنتی، بازگشت خاندان پهلوی به قدرت نباشد؟

ما پنهان نمی کنیم که در میان هواداران مشروطه، بسیار کسان وجود دارند، که نفرت از رژیم جمهوری اسلامی و علاقه به بازگشت «آرامش»، آنان را بسوی طیف سلطنت طلبان رانده است. اما وجود چنین هوادارانی را با سازمان های سلطنت طلب نمی توان یکی فرض کرد. راه جلب این بخش از هموطنان ما به یک جبهه دمکراتیک برای سرنگونی رژیم، نه ائتلاف با سازمان های مدعی تاج و تخت پهلوی ها، بلکه افشای بی امان ماهیت غیردمکراتیک نظام سلطنتی، و به ویژه برملا کردن نسنه های آلوده دربار پهلوی و تناقض حرف و عمل آنهاست.

این وظیفه ماست که به این گروه از هموطنان تاریخچه حیات سیاسی خاندان پهلوی را یادآوری کنیم، ناتوانی رضاپهلوی را در برپائی یک رژیم سلطنتی مفروض و دمکراتیک، حتی اگر شخص وی واقعاً چنین رؤیائی را در سر می پروراند، نشان دهیم و با برملا کردن ماهیت داروسته های بقیه درصنحه بعد

آیا ارانی گارباچفی بود؟

روزی که تصمیم گرفته شد که جنبش توده ای های مبارز انفصالی به جای پیوستن به یکی از سازمان های انبوه چپ ایران خود به طور مستقل دست به فعالیت بزند، پاره ای دلایل از جانب اکثریت افراد انفصالی مطرح می شد که صحت آن را نیز زمان نشان داد. اگر بخواهیم به طور خلاصه توضیح دهیم: هویت یابی نوعی از چپ که خود را همفکر و یاران بخش از جنبش چپ ایران می دانست که در پیشینه و تاریخش چند اصل را کمابیش، اگر نه به صورت یک جریان پایدار، بلکه به صورت گذرا مطرح کرده بود. چپ مستقل، دمکرات و آزاداندیش.

به طبع همین دلایل اسم نشریه ارگان هم "راه ارانی" انتخاب شد که نمایانگر و بیانگر این مشخصات باشد. (طبیعی است که ارانی نیز تنها فرد چپ مستقل و دمکرات نبوده است و امیدواریم که در آینده بتوانیم این چهره هارا از زیرغبار زمانه بیرون بکشیم و به نسل انقلاب بهمن نشان دهیم).

متأسفانه در نامه کمیته مرکزی ح. د. م. ا خطاب به رفقای معترض توده ای مندرج در "راه ارانی" شماره ۱۲ گفته می شود که "بینش نو" پاسخ ما کمونیست ها به واقعیات امروزی و کنار گذاشتن سبک کارهای که در گذشته به بهای سنگینی برای همه ما - چه در کشورهای سوسیالیستی و چه در سایر کشورها - تمام شده است. بینش نو برای دستیابی به سوسیالیسم انسانی، دمکراتیک، همبستگی بین المللی بر اساس روابط برابر حقوق و سالم و طرد هر نوع وابستگی و نیز تشکیلاتی آزاداندیش و با دمکراسی وسیع می رزمده.

"بینش نو" مربوط به کشورهای سوسیالیستی به طور مشخص است. آنها احتیاجی به بازنگری و حتی به نوعی "بینش کهنه" دارند که در گذشته

نامه ای از فریدون تنکابنی

دوستان گرامی

هیات تحریریه «راه ارانی»

با سلام و آرزوی موفقیت شما؛ تقاضا دارم در توضیح کوتاه زیر را در نخستین شماره آن نشریه درج فرمائید:

۱- نوشته من درباره رفیق شهید سیمین فودین - که در شماره گذشته راه ارانی چاپ شد - مدت ها پیش، یعنی همزمان با انتشار نخستین خبر شهادت آن رفیق - که بعداً معلوم شد درست نبوده است - نوشته شد و در همان زمان در مجلس یادبودی که چند تن از رفقای نزدیک آن زنده یاد برپا کردند، خوانده شد. در آن هنگام هنوز خبر شهادت رفیق رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) رسماً از طرف حزب توده ایران اعلام نشده بود. اشاره

هنر در جامعه... بقیه از صفحه ۱۱

« شما می گوئید که پلیس مخفی ضرورت ندارد؟ خوب بالاخره گاهی وقت ها اشتباهاتی هم پیش می آید... »
 « از غرب غیر از فیلم های سکسی چیزی بیرون نمی آید... »
 « پدر من هم در آن دوره تصفیه شد. اما تقصیر استالین چه بود؟ استالین که پدر مرا نمی شناخت... »
 « ستایش از قربانیان استالین یعنی توهین به قهرمانان جنگ میبینی... »
 « در زمان استالین اینقدر فساد رایج نبود... »

یکی از چهره های دیگر این فیلم، دانستان بازنشسته ای است که دستکم هفده نفر را در جریان «دادگاه های نمایشی» محاکمه کرده بود. دو کارگردان جوان درباره او فیلم مستقل کوتاهی ساخته اند به نام «ضد اتهام»، که اخیراً جایزه اصلی «جشنواره جهانی فیلم های مستند در لنینگراد» را از آن خود ساخت. جالب است که پس از اعلام رأی هیات داوران، یکی از فیلم سازان

با اعدام و تبعید، و یا اینکه به زور تانک خفه اش کرده بودند. به نتایجی دست می یابند که فرزانگان دیگری در زمان های پیشتر گفته بودند. در بسیاری از روابط هم که هنوز "دربیر پاشنه قبلی می چرخد" چرا که خود شما به درستی می گوئید «سه سال پیش باند سه نفره با حمایت آشکار احزاب برادر کشورهای سوسیالیستی و در رأس آنها حزب کمونیست اتحاد شوروی همه تلاش خود را به کار بست تا با پرهیز از هر نوع بحث...» و چندخط پائین تر نوشته می شود «...اگر چنانچه عامل مهم و اساسی دیگر در زندگی حزب توده ایران یعنی روابط ناسالم وی با حزب کمونیست اتحاد شوروی و دخالت های اخیر در فعالیت های حزب توده ایران را در نظر آوریم، می توان گفت که این بار نیز همه چیز از فراز سر توده های حزبی تدارک شده و به اجراء در می آید و برای ساده دلان و خوشیابوران حزبی در عمل سهمی جز کف زدن و ابراز احساسات در حرکات نمایشی از قبیل "کنفرانس ملی" نمی ماند.»

عاقبت به یک اشارت! اگرچه در تیتراهای بزرگ شده از مقاله این جملات به چشم نمیخورد ولی به روشنی و به درستی دخالت آشکار اتحاد شوروی و علاقمندی آنها به ادامه روابط ناسالم با حزب توده ایران مطرح شده است. حال به چه دلیل و پرهان ما باید خود را به این پیشینه وصل کنیم؟ و خود را "نواندیش" بخوانیم؟ رفقا! هشیار باشیم و آنچه را که تصمیم داشتیم با چشم باز دنبال کنیم. آن بدنه جوان و انقلابی را که داعیه استقلال و دمکراسی داشت و خود را از چنبره سیستم مافیائی حزب توده ایران جدا کرد را دوباره به دامان نوع جدیدی از وابستگی نکشیم. حتی اگر وابستگی به خوبان باشد و به نست خردمان فرهنگ جدیدی ("گارباچفی" یا "نواندیشی") را و پال کردن نهال نورسته چپ دمکرات، آزاد اندیش و مستقل ایران نکنیم.

پویا

من در حاشیه نوشته - که البته بعداً افزوده ام - به سکرته ای که مدتی پس از آن (یعنی مقارن موج اعدام زندانیان سیاسی) عاقبت حسابگرا نه شکسته شد، ناظر به همین معناست.

۲- چاپ یکی در نوشته از من در «راه ارانی» شایعاتی را بوجود آورده است. بنابراین ناچارم توضیح و اوضحات بدهم که: از آنجا که «راه ارانی» را نشریه ای خوب و مفید و آموزنده خوانندگی می دانم، هرگاه نوشته ای مناسب آن داشته باشم، آن را برای چاپ در اختیار آن نشریه خواهم گذاشت.

بدیهی است چاپ نوشته های من در «راه ارانی» به معنای وابستگی سازمانی و تشکیلاتی من به «حزب دمکراتیک مردم ایران» نیست.

با تشکر - فریدون تنکابنی

۸۹/۹/۲۰

نعمت غیر منتظره

مهاجرت بیش از سیزده هزار شهروند آلمان دمکراتیک به آلمان غربی از نظر مطبوعات غربی شبیه به نعمت غیر منتظره برای آلمان فدرال بود. هفته نامه لویپوتن می نویسد «ورود این پناهندگان در واقع نعمتی غیرمنتظره برای کشوری است که دارای کمبود کارگر متخصص می باشد: ۸۰٪ آنها بین ۲۰ تا ۴۰ سال دارند، اکثریت آنها دارای تخصص حرفه ای مناسب هستند. ۱۰٪ آنها تحصیلات عالی را تمام کرده اند. و ۳۰٪ دیپلمه هستند؛ هاینریش فرانک رئیس اداره فدرال کار آلمان می گوید، آنها بهترین خصوصیات اجتماعی را مجسم می کنند: وظیفه شناسی، تعهد، شناخت حرفه ای». بیهوده نیست که آلمان غربی چتر «حمایت» خود را به روی شهروندان آلمان دمکراتیک و سه نیم میلیون نفر از آلمانی هائی که بین لهستان، رومانی، مجارستان و شوروی پخش هستند گسترده است. در کل، یک ذخیره مهاجران متخصص آن هم مهاجرانی که به زبان آلمانی صحبت می کنند در اختیار دارند. آلمان دمکراتیک معتقد است که به «هر کسی تاب مقاومت در مقابل خواسته ها و مسئولیت هایش را ندارد و میهنش را تحت فشار جنگ روانی که به وسیله دشمن هدایت می شود ترک می کند». اگر آن را نیمی از حقیقت بدانیم مسلماً نیمه دیگر آن محصول کمبود دمکراسی می باشد.

وسعت ائتلاف... بقیه از صفحه قبل

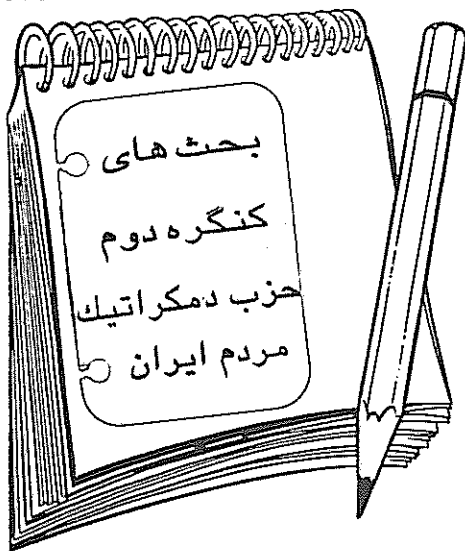
متعددی که هر کدامشان با «میهنی» در چمدان از کشور گریخته اند و سپس تحت لواء سلطنت طلبی پشت سر وی جمع شده و در آرزوی احیای گذشته های ننگین خود هستند، بکشیم تا آرزوهای شریف قربانیان رژیم جمهوری اسلامی از نیات ناپاک احیای شکوه و اقتدار دربار پهلوی جدا کرد و دامن های پاک بسیاری از کسانی که سهل انگارانه رجعت به گذشته را بهتر از حاکمیت جلدان جمهوری اسلامی می دانند، با سوادهای کشور گیری و قدرتمنداری بازماندگان رژیم پهلوی، لوده نکرد.

ما باید همه مشروطه خواهان دمکرات را دعوت کنیم تا برای دفاع از شرافت سیاسی خود و جدا کردن حسابشان از صف کسانی که مسئولیت ننگین پنجاه سال حاکمیت کودتائی پهلوی ها را بر عهده دارند، به جبهه دمکراتیک پیشنهادی ما بپیوندند و در کنار همه کسانی که در نیم قرن گذشته از فقدان آزادی و نظام دمکراتیک صدمه دیده اند و علیه جور و ستم و استبداد رزمیده اند، سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را به فرجام رسانند.

قدیمی شوروی گفت: «پرسترویکا یعنی اینکه هرچه برایمان مقدس بود را حالا به کثافت بکشیم و لجن مال کنیم.»

خبرنگاران و روزنامه نگارانی که با شوق و کنجکاری از شوروی دیدار می کنند، از بی تفاوتی مردم نسبت به آزادی نو یافته حیرت زده می شوند. کمتر کسی جرئت می کند به مباحث از «گلاسنوست» دفاع کند. مردم در طول هفتاد سال چنان از نرم های دمکراتیک بیگانه شده اند، که زیستن با دمکراسی را از یاد برده اند. جامعه در طول سال ها به چنان رخوت و رکودی خو گرفته، که همه از کمترین نسیم نگرگونی و تحول وحشت می کنند. در فیلم «آیا استالین در میان ماست؟» یکی از مصاحبه شوندگان با حسرت می گوید: «ما دیگر رهبری نداریم که به افتخارش آواز بخوانیم». حق با یفتوشنکو بود: استالین هنوز «از قلب میراث خوارانش» کنده نشده است. اومرده است اما میراث شوم او هنوز بر اتحاد شوروی سنگینی می کند.

مانی امیثی



در جامعه ای که امکانات دمکراتیک برای مبارزه در راه اهداف ما وجود دارد، ضرورت به کارگیری شیوه های قهرآمیز منتفی است.

برای نیل به اهداف فوق، راهی دراز و نبردی طولانی در پیش داریم که پیروزی و موفقیت اجتماعی در آن تنها با پیگیری و ایثار فراوان از سوی ما و از طریق تجویز کلیه قوا و نیروهای سیاسی و اجتماعی که حاضرند در سمت اهداف ذکر شده گام بردارند، امکان پذیر می باشد. ما در این مسیر دشوار به همکاری با دیگران و یافتن زبان مشترک نیازمندیم.

ما معتقدیم که سوسیالیسم علمی یک آئین مذهبی نیست و نمی خواهد جایگزین آن شود. به دلیل احترام عمیق ما به ثمرات و دستاوردهای فکری دیگر انسان ها، می دانیم که حقیقت مطلق در اختیارمان نیست. این اساسی ترین ضامن موفقیت ما در راه یافتن زبان مشترک همکاری با دیگر هموطنان است. ما می توانیم و آماده ایم با دیگر انسان ها و نیروهایی که در راه گسترش اندیشه های آزادیخواهانه، استقلال طلبانه و عدالت جویانه و به تحقق در آوردن آنها در یک نظام اجتماعی فعالیت می کنند، تشریک مساعی و اتحاد عمل کنیم.

پیوند ما با مردم ضامن سلامتی زندگی و مبارزه ما خواهد بود. معیار اصلی سنجش درستی سیاست ها و فعالیت های ما عبارت است از واکنش توده های مردم در قبال آنها. ما توجه و مراعجه دائمی به افکار عمومی را جزء اصول خنشه ناپذیر خویش تلقی می کنیم.

ما در همان حال که برای اجرای برنامه و سیاست هایمان به بکارگیری نیروی انسانی نیازمندیم، برای رشد سالم روابط اجتماعی دمکراتیک به تقسیم مسئولیت ها نیز باور داریم. تقسیم مسئولیت از سویی و مسئولیت پذیری افراد از سوی دیگر، بر اساسی هستند که ما را به پذیرش اصل «شیوه غیر متمرکز تصمیم گیری» در تمامی ارکان های اجتماعی، و فرهنگی جامعه وادار می سازد. دمکراسی یعنی حاکمیت مردم. تأمین واقعی آن نیز با ایجاد امکان شرکت همه انسان ها در حیات سیاسی و فعالیت های اجتماعی میسر نیست.

شناسایی رسمی حقوق و آزادی های دمکراتیک برای استقرار یک نظام دمکراتیک کافی نیست. بکارگیری «شیوه غیر متمرکز تصمیم گیری» ضامن عملی و ایجاد کننده عرصه های واقعی برای شرکت انسان ها در تمام شئون حیات سیاسی و اجتماعی و تأمین کننده اهرم های لازم برای کنترل از پائین است.

بقیه در صفحه آخر

رسمیت شناختن حقوق اجتماعی دیگر هموعان خویش است. ما به این وجدان انسانی اعتقاد و ایمان داریم و به این سبب تلاش می کنیم برای هر فرد به مثابه عنصر سازنده جامعه، حداکثر امکاناتی را فراهم کنیم که وی با نست یابی به آنان به رشد شخصیت خویش پرداخته، قادر باشد مسئولانه در تمام شئون زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه خویش و در نتیجه جامعه بشری سهیم و شریک گردد.

جامعه ما محل تجمع انسان هاست، انسان هایی که دارای عقاید گوناگون و گرایشات فکری و سیاسی متفاوتند. عامل پیوند آنها، دستاوردها و ارزش های مشترکی است که مردم ما در طول سالیان دراز مبارزات خویش برای دست یابی به آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی کسب کرده اند. حزب ما در راه تحصیل و تأمین آزادی های اساسی انسان، آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تظاهرات و تشکیلات و دمکراتیزه کردن تمام جریانات زندگی اجتماعی به طور مداوم و پیگیرانه مبارزه کرده و در این راه هیچ دلیل و بهانه ای را که به تعطیل و یا محدود کردن آزادی و دمکراسی در جامعه منجر گردد، مجاز نمی دانیم. وجود پلورالیسم سیاسی به معنای تعدد احزاب سیاسی، اصل بنیادی نظام دمکراتیک آینده ماست. رقابت احزاب برای کسب آراء زحمتکشان جامعه، ضامن اصلی وجود و بقا یک زندگی فعال سیاسی و اجتماعی در جامعه است.

به اعتقاد حزب ما، طبقه کارگر ایران بیش از همه به تأمین آزادی های سیاسی و برقراری دمکراسی نیازمند و در استمرار آن ذینفع است. ما اعتقاد راسخ داریم که سوسیالیسم و آزادی تفکیک ناپذیرند.

ما برای برپائی جامعه نوین سوسیالیستی نیاز به فراهم آوردن یک سلسله پیش نیازها و محمل ها داریم. ایجاد پایه های اقتصادی و فنی، یافتن مناسب ترین شکل مالکیت اجتماعی، ایجاد کاراترین و هماهنگ ترین سیستم دولتی، اجتماعی و اقتصادی، یافتن امکانات ضرور برای رشد و گسترش فرهنگ و دانش، بالا بردن سطح زندگی مردم، تأمین بهداشت و تندرستی همگانی، سالم سازی محیط زیست، اصلاح معایب اخلاقی و روحی افراد جامعه، نخستین وظایف ما برای نخستین جامعه نوین است.

سعادت و خوشبختی و رفاهی که هم اکنون برای بخشی ازفرانجامه فراهم است، خود نتیجه نبرد طولانی ملت ما در طول تاریخ و نست یابی وی به دستاوردهای نظری، اقتصادی و فنی است. ما به استفاده از این دستاوردهای ارزشمند و بهره گزانهای بشری و بسط این خوشبختی و بهره مند سازی همه افراد و اقشار جامعه از این نعمات مادی و معنوی باور داشته و آن را در صدر اهداف کوتاه مدت خویش قرار می دهیم.

ما مخالف حاکمیت کلیه قوای هستیم که سد راه تکامل جامعه اند و با حفظ امتیازات طبقاتی و استثمار انسان ها و مرفاً برای نست یابی به آمل سود پرستانه خویش از استمرار نظام کهن سرمایه داری دفاع نموده، مانع تحولاتی هستند که به موقع خود برای تکامل جامعه ضروری می گردند.

ما ضرورت به کار گیری شیوه های قهرآمیز مبارزه را بطور کلی رد نمی کنیم ولی شیوه های مسالمت آمیز و اقناعی را تا جایی که ممکن باشد بر بکار گیری شیوه های قهرآمیز ترجیح می دهیم.

طرح پیشنهادی برای منشور حزب دمکراتیک مردم ایران

تاریخ بشری، تاریخ مبارزه طبقاتی است که در آن همیشه یک طبقه بر طبقه دیگر فرمانروائی کرده است. طبقه پرتراکمان نست یابی به همه نعمات مادی و معنوی را دارا بوده و طبقه دیگر از داشتن حداقل امکانات برای گذراندن یک زندگی انسانی محروم بوده است. نبرد طبقه محروم برای نست یابی به خواسته های حیاتی-انسانی خویش زمانی پایان می گیرد که وی با بدست آوردن امکانات لازم، رفاه مادی و معنوی همگان را در جامعه بشری تحصیل کرده باشد.

در دوران کنونی حیات بشر، جامعه سرمایه داری مظهر آن نظام اجتماعی است که در آن بر اساس قوانین اقتصاد سیاسی، آن طور که مارکس با کشف قوانین عینی اقتصاد سرمایه داری نشان داد، دو طبقه عمده یعنی سرمایه دار و کارگر روبروی هم قرار گرفته، مبارزه می کنند. مارکس با تأکید بر نقش و رسالت طبقه کارگر برای استقرار جامعه نوین سوسیالیستی ثابت کرد که سرمایه داری به طور حتمی سوسیالیستی به جای آن استقرار خواهد یافت. وی بدینسان به پی ریزی اصل بنیادی سوسیالیسم علمی که راهنمای عمل حزب دمکراتیک مردم ایران در مبارزات اجتماعی آینده خواهد بود، نائل آمد. ما در راه به تحقق در آوردن اصل بنیادی فوق هرگز نبرد طبقاتی-اقتصادی دراز مدت را به نبرد طبقاتی-سیاسی کوتاه مدت تقلیل نخواهیم داد.

حزب دمکراتیک مردم ایران تشکیلات سیاسی بخشی از مردم ایران است که هدفش مبارزه در راه بدست آوردن پشتیبانی اکثریت آحاد ملت ایران برای کسب قدرت سیاسی و ساختن چنان جامعه نوین سوسیالیستی است که در آن «رشد آزاد هر فرد، شرط رشد آزاد همگان باشد». ما با ارائه برنامه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی همه جانبه که بیانگر آمل و خواسته های اکثریت کارگران و زحمتکشان ایران است، تلاش می کنیم یک هسته نیرومند سیاسی به وجود آورده و حداکثر نیرو را برای وسیع تر کردن عرصه مبارزات همه جانبه آینده بسیج کنیم.

هدف نهائی ما برپائی جامعه ای است که در آن رها از قید محدودیت ها و تمصبیات تنگ نظرانه و نابرابریها و امتیازات اجتماعی، نژادی، ملی، جنسی، صنعتی و طبقاتی، آزاد از تاروپود باورهای خرافی و مذهبی، امکان شوکوفائی و رشد شخصیت انسانی، در آزادی کامل تأمین شده است. جامعه ای که حیات خود را بر مبنای علم و استفاده از پیشرفته ترین تکنولوژی قرن حاضر، بر اساس رشد موزون و همه جانبه و در خطوط کلی از روی نقشه و برنامه استوار کرده است. جامعه ای که قادر باشد متنوع ترین نیازمندی های مادی و معنوی، فردی و اجتماعی هر انسانی را با توجه به حقوق دیگر انسان ها تأمین نماید.

ما معتقدیم که اساسی ترین پایگاه موجودیت بخش ما انسان است. انسانی که با در اختیار داشتن عقل، اراده، وجدان و عاطفه قادر است سعادت و بهروزی خویش و دیگران را تأمین سازد، وجدان آگاه هر انسان، ضامن بیداری و توجه همیشگی وی به مسئولیت های خویش در قبال جامعه و به

بنی صدر: بایستی بر سر دفاع

راه ارانی: به چه شکلی؟ راه پیشگیری کدام بود؟

بنی صدر: چون مسئله را الآن طرح کردید می گویم. آن وقتی که من به اتفاق آقای خمینی وارد ایران شدم، از فرودگاه بسوی این قدرت جدید استبدادی می آمد. قدرت جدیدی - چندان روحانی - از همان لحظه از درون، آقای خمینی را به اصطلاح از روشنفکران تحویل گرفتند و بردند. آن تلاش هائی را که ما قبل از ورود به ایران، در اروپا کردیم برای اینکه يك محور سیاسی هم بوجود بیاید تریزین موفقیت نبود. ما در بوجود آوردن این محور ناتوان ماندیم، چون اگر توانسته بودیم، الآن اینجا نبودیم. وقتی آقای خمینی آمد به ایران، جریان سیاسی قوی که بتواند، هم عرض که هیچ، در مرحله چندم با او هموردی بکند در صحنه نبود.

راه ارانی: یعنی در واقع هیچ راهی برای جلوگیری از عروج خمینی و روحانیت به سوی قدرت مطلقه نبود؟

بنی صدر: چرا بود. من هم دارم همین را می گویم. ما تلاش هائی در اروپا کردیم وقتی رسیدیم به ایران، دیدیم که نه، این همچو خطری هست. من از همان ابتدا تلاش کردم نیروهای سالم را بیاورم روی خط دفاع از آزادی. می گفتم که این نسل باید وظیفه استقرار آزادی را به عهده گیرد و بقیه مطالب بماند در عهده نسل های بعدی. با این نیروها نشستیم داشتیم در خانه کسی. من با سرحات گفتم بوی فاشیسم می آید، و می شود ممانع شد. الآن، اینها آن طور حاکم نیستند. اگر ما به آزادی قانع بشویم می توانیم آن را حفظ کنیم.

راه ارانی: یعنی معتقد هستید که می بایستی جبهه ای از همه نیروهای ملی، دمکرات و چپ مارکسیستی بوجود می آمد؟

بنی صدر: البته، اما از نیروهای غیر وابسته.

راه ارانی: و مقدم کردن آزادی و استقلال ایران؟

بنی صدر: مقدم نه. دفاع از آزادی در برابر استبداد خزنده. چون می رفتی پای خط مقدم، می شد همان که قبلاً گفتم. ما میخواستیم به عنوان مهمترین مسئله از آزادی دفاع کنیم و گذاریم حکومت استبدادی مستقر شود.

راه ارانی: یعنی آزادی، خلاصه محور اصلی اتحاد نیروها باشد.

بنی صدر: یله درست است ولی نیروها نیامدند. خود دولت آقای مهندس بازرگان، همان روزهای اول، هنوز دولتتش تشکیل نشده، به او پیشنهاد کردم قبل از اینکه این ها امنیت شهر را در دست بگیرند، شما این همافروهای نیروی هوائی را که به حمایت انقلاب برخاستند در امنیت شهرها به کار گیرید، حالا البته بسیاری مسائل است که طرحش الآن در شرایطی که ما هستیم به پیشرفت مذاکره ما کمک نمی کند و من از طرح آن پرهیز می کنم. این تلاش ها می توانست به نتیجه برسد اگر این مجموعه نیروها که گفتم، خطر را می فهمید. حالا برای شما نمونه می آورم. بخشی از این ها چپ بودند در بیرون کشور، یا حتی در خود کشور. این ها واقیعت های اجتماعی کشور را مطالعه نکرده بودند و از ورای ادبیات مارکسیستی به واقیعت ایران نگاه می کردند. این ها نمی توانستند روحانیت و روابط و جایبش در جامعه را بفهمند. مثلاً خود حزب توده یکی از آنها بود. خیال می کرد کادراهایش را دارد و چون این ها کادر ندارند سرانجام درمانده می شوند و می گویند آقا بفرمائید کمک کنید. نه این جور نبود. اشتباهی عظیم بود و بسیاری دیگر از این اشتباه ها می کردند. عده ای طرح می کنند که با دولت آقای بازرگان خوب رفتار نکرده ایم. این حرف درست نیست، کسی که حکومت می کند، مسئول است. چون من خودم هم در حکومت بودم و می دانم. اگر وقتی که من در حکومت بودم آن مقاومت را نمی کردم، مقاومت در برابر آنها هیچ مشروعیتی پیدا نمی کرد. ما اگر آن خط عمومی را نمی رفتیم آن وقت ببینید ابعاد فاجعه چقدر می شد.

امریکا هم حکومت بازرگان را قربانی کرده بود. برای این که مرکز قدرت را آقای خمینی تشخیص داده بود. تمام این اسنادی که، دستگاه های خمینی منتشر کرده است، حکایت واضمی است از این خط عمومی سیاست امریکا. با این خط عمومی دولت آقای بازرگان شانسی نداشت. در مجموع، اگر يك شعار واضح و روشنی را عموم می پذیرفتیم و هم روی آن می ایستادیم در آن زمان نیروی ما قوی تر بود.

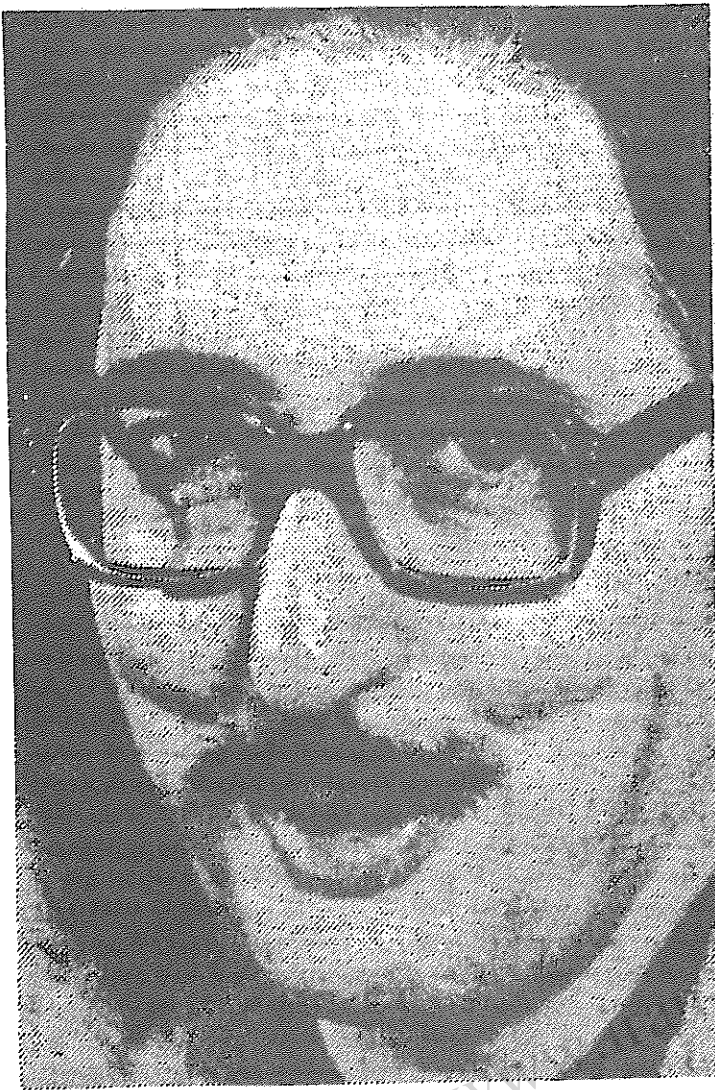
راه ارانی: با توجه به نقش درجه اول شما در سال های اول انقلاب به مثابه یکی از نزدیکان و مشاوران مورد اعتماد خمینی و با در نظر گرفتن موقعیت شما در حاکمیت مهمترین و گرهی ترین خطاها و انتقاداتی را که به کارها و موضعگیری هایتان در این دوره وارد می دانید کدامند؟

راه ارانی: اینک بیش از ده سال است که از انقلاب بهمن می گذرد و درست مصادف با ۱۷ شهریور است. هم خراست و آرزوی شما و هم ما سرنگونی رژیم استبدادی و رایسته شاهنشاهی و برقراری دمکراسی و تأمین استقلال ایران و رفاه مردم بود. رژیم مستبد سلطنتی واژگون شد اما دمکراسی جای آن را نگرفت. به نظر شما اصلی ترین عواملی که موجب شدند خمینی به قدرت برسد و نظام توتالیتاریستی ولایت فقیه برقرار گردد چه بودند؟

بنی صدر: در پاسخ شما باید بگویم که انقلاب نه آخر تحول، بلکه آغاز تحول است. انقلاب معنایش این است که ساخت های استبدادی کشور ما توان استقامت در برابر واقیعت متحول جامعه، یعنی خود جامعه را از دست داده است. اما معنایش این نیست که مقاومتش تمام شده است. به عبارت دیگر هم ذهنیت ناظر بر آن رژیم استبدادی، طرز فکر، فرهنگ، رفتارها برجا مانده بود و هم اینکه به اصطلاح، نیروهای سیاسی که در صحنه بودند برجا ماندند. در انقلاب ایران از نظر ایده و طرز فکر امر مهمی سبب وحدت عمومی شد. چپ مارکسیستی تادم را به انقلاب اجتماعی می داد، بخشی از نیروهای ملی تقدم را به استقلال می دادند و بخشی هم به آزادی. روحانیت هم به دین و اسلام تقدم می داد. در تاریخ ما از انقلاب مشروطه به این طرف جنگ این چهار تقدم بوده است. در مسئله نفت هم همین جنگ تقدم یکی از عواملی بود که جنبش را به شکست کشاند. در جریان انقلاب این جنگ تقدم به پایان رسید. یعنی قرار شد که دین مقدم بر استقلال نباشد، مقدم بر آزادی نباشد، مقدم بر ترقی هم نباشد. هیچکدام از این ها هم مقدم بر دیگری نباشد، و در عرض هم قرار بگیرند. به نظر من این يك تحول عظیم در تاریخ ایران بود و محصور يك قرن تلاش فکری و تجربه های سیاسی سه انقلاب بود. اما به محض اینکه انقلاب پیروز شد، دوباره جنگ تقدم ها پیروز گردید. بخشی از مارکسیست ها می خواستند، انقلاب اول را به انقلاب دوم برسانند، ادای لنین را در بیاورند. آقای خمینی دوباره برگشت به اصل تقدم اسلام، آقای مهندس بازرگان و دولت او معتقد به اصل تقدم آزادی بوده و در نتیجه آن فضای استقلال خالی ماند، همان که شعار ضد امریکا و فلان را مستمسک خوبی برای ملاتاریا درست کرد و از حسابی استفاده کردند. بنابراین یکی از عوامل پیروزی انقلاب، پایان جنگ تقدم ها بود. اما، شرایط جدید پس از انقلاب، دوباره جایبش را به جنگ تقدم ها داد و تا روزی که این جنگ تمام نشود، مشکل ادامه خواهد داشت. توجه کنید که ما چقدر در مقایسه با پیشرفت تکنولوژی در سطح جهان عقب مانده هستیم و بخش کوچک جامعه ما هم که به دانش جدید مجهز است، وقتش را صرف این جنگ تقدم ها می کند. این پدیده خودش ناشی از تفکر استبدادی است. زیرا انسان آزاداندیش هیچ وقت نمی تواند معتقد به این تقدم ها باشد. پس در جمع که بگیریم طرفداران تفکر استبدادی در جامعه ما اکثریت را داشتند. در سطح درس خوانده ها و به اصطلاح کادراهی سیاسی، کسانی که طرفدار آزادی بودند، اقلیت بودند. و همین ها افتادند به جان هم، طبیعتاً نیرویشان با نیروی روحانیت یکی نبود. نه سازمان آنها را داشتند و نه اصلاً حرفشان در جامعه ایرانی خریداری داشت. عامل دیگر قدرت خارجی است. انقلاب ایران مانند هر انقلاب دیگر جهانی بود، لذا بازتاب جهانی داشت. قدرت های بزرگ چطور می توانستند توله يك دمکراسی را در ایران تحمل کنند. و بگذارند که این موجود نوپا به سوی پیروزی برود. من در کتاب «خیانت به امید»، کوشیده ام به سؤال شما جواب بدهم. البته تأکید می کنم که مقاومت ساخت های استبدادی قابل ادامه نیست. انقلاب به راه خودش ادامه می دهد، چنانکه در همین ده سال که شما نگاه یکنید می بینید در عمل پایه های چهارگانه نظام استبدادی در ایران، غیر از این بخش کوچک از روحانیت که الآن دارد حکومت می کند و به نظر من آخرین دوره این استبداد را دارد می گذراند، بقیه از بین رفته اند. سلطنت، نظام ایلی، بزرگ مالکی از بین رفته اند و ایدئولوژی های ستایشگر استبداد بی اعتبار شده است. فقط این پایه آخری مانده و این هم در حال فرو ریختن است.

راه ارانی: آیا شما معتقد هستید که عروج روحانیت طرفدار ولایت فقیه به سوی قدرت قانونمند انقلاب بهمن بود؟

بنی صدر: نه! قابل پرهیز بود. تکیه اصلی من این است که ما اگر درست عمل کرده بودیم این قابل پرهیز بود.



از آزادی متحد می شدیم!

پتی صدر: اگر بخواهم همه را بگویم وقت شما گرفته می شود. چون ۱۲ اشتباه را در کتاب «خیانت به امید» یکی یکی شرح دادم و تا امروز من تنها کسی هستم که این کار را کردم، پشیمان هم نیستم. چون وقتی داشتم می نوشتم، به من گفتند آقا هیچ آدم سیاسی نمی آید اشتباهاتش را بشمرد. اگر شمردی می گویند خوب تو اشتباه کردی پرو دنبال کارت. گفتم من دنبال قدرت نبودم و نیستم. دنبال آزادی بودم و هستم و باید نسلی که می خواهد حرکت کند بداند چه کاستی ها و خطاهائی در این دوره وجود داشته است.

راه ارانی: اصلی ترین نمونه های این ها کدامند؟

پتی صدر: مهمترین از همه که حتی در آن کتاب هم نیاوردم، چون در واقع آن وقت که می نوشتم هنوز این قدر باور نداشتم، یعنی فکر نمی کردم که در مقام رهبری، آقای خمینی تن به اعمالی مانند کودتا برضد اولین رئیس جمهور منتخب مردم بدهد و یا اگر این کار را می کرد، لااقل مردم را به مسلسل نمی بندد و گروه گروه را اعدام نمی کند. روی باورهایش که داشتیم به مقام مذهبی که مقام پاک و منزهی است، مقام مرجعیت دیگر غل و غش و دروغ و چناییت و این چیزها در کارش نیست. به نظر من این از مهمترین خطاها بود، چرا که اگر از ابتدا به این باور عمل نمی کردیم و فرض را بر این می گذاشتیم که نه خیر آقا هم این کارها را خواهد کرد، در مقابل خیلی چیزها می شد ایستاد و طور دیگری و با هشیاری متناسبی عمل کرد. این سبب شد که ما روی اعتماد صد در صد به این آدم عمل کردیم. مثلاً روی همین خط در کتاب «توطئه آیت الله ها» گفته ام. سنیر آلمان در ده اکتبر ۱۹۸۰ پیش من آمد و گفت که کارتر گفته که ما به هیچ قیمت نمی گذاریم ایران در جنگ با عراق شکست بخورد، ایران دارای چندان مرجعیت استراتژیکی هست که آمریکا نمی تواند این شکست را بپذیرد. اگر این گروگان ها آزاد شوند به شما اسلحه می دهیم و غیره... من این حرف را به همین ترتیب که به من گفته بود به وسیله پسرش احمد برایش پیغام کردم. این آدم وقتی این حرف را شنید، مطمئن شد که شکست در کار نیست، شروع کرد به بازی کردن. حالا اگر فرض کنیم می رفتیم روی این خط که نه این آدم بازیگر قدرت است، قطعاً چنین پیغامی را به ایشان نمی رساندم. در رابطه با او مسئله عمل از موضع اعتماد خالص یک اشتباه بزرگی بود. در آن زمان مثلاً آقای رجائی را روی همین که، حالا دوباره قضیه مصدق و کاشانی تکرار نشود پذیرفتم. مهندس بازرگان و بسیاری دیگر آمدند و گفتند بابا حالا شما این را بگذارید، این ها در سه ماه می آیند، بعدش نمی توانند ول می کنند و می روند. از این استدلال ها فراوان می شد ولی آن چه که سبب شد من به اصطلاح تسلیم شدم و آقای رجائی را پذیرفتم این بود که دیدم خب باید علنی و آشکار وارد جنگ با آقای خمینی بشوم. این در حالی بود که هر لحظه احتمال حمله عراق می رفت. آن وقت ما در حال دعوا در تهران بودیم و می دیدی که یک دفعه کشور رفت. بعد از وقوع ملاحظه شد که نه کشور بابت این دعوا نمی رفت ما می توانستیم درجهبه ها مقاومتیمان را بکنیم و در تهران هم زیر بار این خلاف نرویم و این خلاف کلانی بود. قبل از آن خلاف دیگری بود در مورد قانونی بودن مجلس. من اعتراض کرده بودم تا آخر هم نپذیرفتم که این مجلس، مجلس قانونی است. ۱۸ یا ۱۹ خرداد، خمینی توسط برادرزاده اش پیغام فرستاده بود که شما این مجلس را بپذیرید. شورای قضائی را بپذیرید و شورای نگهبان را بپذیرید و این هفت بسته سیاسی را هم نفی کنید، آن وقت رئیس جمهوریید، فرمانده کل قوا، همه چیزید، عزیزید، بقیه کارها را هم برای شما درست می کنیم. که من نپذیرفتم. یله مجلس را من قانونی نمی دانستم و او اصرار داشت، شما این را قانونی بشناسید. خب باید از لحظه اول زیر بارافتتاح مجلس نمی رفتیم. من نمی توانم حالا بیایم تمام اعمال خودم را ارزیابی کنم ببینم کدامش درست بود و کدام غلط. آن چیزهایی که ما مترجه شدیم و کوشیدیم، آن ۱۲ اشتباه است که ۲-۳ تایش را الان عنوان کردم، که یکی از آنها را توی کتاب «خیانت به امید» نیاوردم همین مسئله که فکر نمی کردم آقای خمینی به روی مردم اسلحه بکشد کشید.

راه ارانی: در این رابطه، در میان نیروهای چپ به طور اخص روی دو عمل و موضع شما حساسیت نشان می دهند. یکی در جریان بستن دفاتر فعالیت های سازمان های چپ در دانشگاه هاست که به نظر می رسد با

هدف به اصطلاح پاکسازی دانشگاه ها از نیروهای مخالف و حزب الهی کردن آن هاست. در این رابطه حرکت شما برای اشغال دانشگاه تهران در رأس همین حزب الهی ها مورد انتقاد است. مورد دوم در رابطه با کردستان است که با فرمان خمینی در ۲۷ مرداد ۵۸ خطاب به ارتش و پاسداران در وقایع پاره آغاز شد و به جنگ کردستان منتهی گردید. انتقاد و ایراد مربوط است به سخنرانی شما و درخواست از پیشمرگه ها که سلاح هایشان را زمین بگذارند و تهدید آن ها به این که به ارتش و نیروهای مسلح فرمان خواهید داد که به زور اسلحه را از دست آنان بگیرند. با توجه به این که زمان نشان داد هر دو این جریان بخشی از اقدامات برنامه ریزی شده برای سرکوب آزادی و حقوق اولیه مردم بود، چه توضیحی برای نقش خودتان دارید؟

پتی صدر: این سؤال شما به اصطلاح جزء سه مسئله ای است که این جریان های وابسته سه تا پیراهن عثمان ساخته اند، که اگر مسئله موی زن برق دارد را هم به این اضافه کنید کامل می شود.

راه ارانی: ولی فقط به جریانات وابسته نیست، واقعاً بین نیروهای چپ این مسائل و سؤالات مطرح است.

پتی صدر: واقعیت این نیست. آقای تهرانی در خاطراتش که به صورت کتاب اخیراً منتشر کرده، بخشی را توضیح داده است. وقتی که مرحوم قاسملر پیش من آمد، من به او اعتراض داشتم، نه او به من. من اعتراض داشتم و گفتم که او باید توضیح بدهد چرا در سنجندج جنگ افروزی کردید؟ مسئله این است که طبق اطلاعات بدست آمده که مرحوم قطب زاده خریده بود، رژیم عراق قصد حمله به ایران داشت و در اول حمله باید نصف ایران را می گرفت و حکومتی مستقر می کرد. حکومت بختیار را. بعد جزء همین برنامه هم این بود که قضیه کردستان را با کشتار حل کنند، برای این که زمینه فراهم بشود باید ارتش ما در غرب ایران خلع سلاح می شد تا این ها می توانستند سه چهار روزه غرب ایران را تصرف کنند. این برنامه شان

خطا را نکنید. طالبانی از جریان قرار و مدار عراقی ها با این ها خبر داشت و برای تشکر پیش من آمد و گفت اگر این هشیاری نبود و جنگ آن گونه که عراق می خواست تمام می شد، الان کردی باقی نمانده بود. و اما در قضیه دانشگاه تولنه راجع به این جانب بود نه کس دیگر. از کدام گروه صحبت می کنید؟

راه ارانی: گروه های متعدد چپ.

بنی صدر: کدام؟ آنجا عبارت بود از فدائی خلق درست است؟ و حزب توده بود. **راه ارانی:** بله این ها بودند ولی تا دستور تخلیه داده شد. حزب توده و مجاهدین خارج شدند.

بنی صدر: فدائی خلق بود و پیکار و گروه های دیگر. واقعاً شما فکر می کنید این قضیه فقط راجع به فدائی خلق و این ها بود؟ نه، طرخی بود که حزب جمهوری اسلامی و آن دارو دسته آیت ریخته بودند. می خواستند کلک رئیس جمهور را بکنند که مزاحم شان بود. وقتی در دانشگاه گفتم امروز حاکمیت ملی در ایران مستقر شد. حاکمیت دولت. حاکمیت دولت مستقر شد. خطاب به همین بهشتی و آیت و دارو دسته شان بود، خطاب به کس دیگر نگفتم. آنها بودند که این داستان دانشگاه را راه انداختند. نوارهای آیت چاپ شده است. در آن نوار گفته که این دهنه که پرید از چنگ ما در رفت. دهنه دیگر طرخی ریختیم که اجرا می کنیم پدر بنی صدر هم حریفش نمی شود. خروشان هم تا حالا ده بار توی آن کتاب هزار صفحه ای راجع به دانشگاه نوشته اند.

راه ارانی: چرا جریان دانشگاه تولنه علیه شما بود؟

بنی صدر: دانشگاه اولین جایی بود که باید تعطیل می کردند. من در خوزستان بودم. شبیانی به من تلفن کرد و گفت شورای انقلاب تصمیم گرفته دانشگاه را تعطیل کند. آمد تهران، شورای انقلاب را تشکیل دادیم در خانه همین رفسنجانی. روز جمعه هم بود. گفتم من استعفا می کنم. قبل از آن البته، دکتر تقی زاده رئیس دانشگاه ملی پیش من آمد و گفت خط امامی ها گفتند قضیه سفارت شل شد، حالا یک قضیه داغ جدیدی می خواهند و تصمیم دارند دانشگاه را به تعطیل بکشاند. درست همان مرفعی که تقی زاده داشت با تلفن جریان را به من می گفت، احمد خمینی نزد من آمد و گفت، آقا چگونه ما این دانشگاه را تعطیل کنیم. بعد کاشف به عمل آمد که آن گروهی که این طرح را داشتند گفتند که باید این قضیه را خود بنی صدر به عهده بگیرد. احمد خمینی به همین علت پیش من آمده بود. من فریاد زدم دانشگاه را ببندیدم؟ چون دید هوا پس است، گفت نه نه دیگر حرفش را نزنیم. تا رسید به جلسه شورای انقلاب. آن جا تصمیم گرفته شد که دانشگاه تعطیل نشود. گروه های سیاسی به شرطی که آزادی داشته باشند در بیرون دانشگاه محل پیدا بکنند، دانشگاه را هم تخلیه کنند. رفتم پیش آقای خمینی. این ها البته به شرط تهدید من به استعفا حاضر شدند والا حاضر نمی شدند. آنها به اتکاء حمایت خمینی تصمیمات شان را گرفته بودند. وقتی من گفتم استعفا می کنم این ها دیدند الان آمادگی ندارند که بیایند سر قضیه دانشگاه، رئیس جمهور استعفا بکنند گفتند نه. با پیشنهاد من موافقت کردند و بعد هم رفتیم پیش خمینی و گفتم آقای خمینی صراحتاً روشن کنید اگر می خواهید من نیاشم این بازی ها لازم نیست، من الان استعفا می دهم. آقای خمینی گفت نه، نباید استعفا بدهید. همین جور که شما می گوئید عمل بشود. پس قرار شد که تا سه شنبه ما مهلت بدهیم دانشگاه تخلیه شود و اگر نشد، سه شنبه با جمعیت، با مردم در صحنه برویم. تلاش من هم این بود که مردم را جانشین این سازمان های به اصطلاح انقلابی بکنم، نه پاسدار و کمیته و فلان. این ها را به اصطلاح به عنوان ارگان های انقلاب می دانستند، حال اینکه اینها ابزار استیفاء بودند. یکی از کارهایی را که نمی بایستی می کردیم، همین ایجاد این سازمان ها بود. این ها سازمان های قدرت است. هیچ جریان آزادی در جهان یا این سازمان ها پانگرفته است. ما باید ساخت ارتش را عوض می کردیم نه این که چندتا ارتش کنار آن ایجاد می کردیم. به هر حال، گفتم با مردم می رویم دانشگاه، من خیال نمی کنم که هیچ گروهی جلو مردم بایستد. آن وقت بعد از دو ماه آقای خمینی اعلامیه صادر کرد و دانشگاه را تعطیل کرد. بنابراین سرسوزنی به آن ماجرا ربط نداشت. آن ماجرا این بود که می خواستند به قول خود آقای حسن آیت که گفته بود ما در همان بزرگراه باید پای این رئیس جمهور را بزنیم شل کنیم. ماجرای دانشگاه را برای آن ساخته بودند که می خواستند به قول خودشان ابهت انتخاب رئیس جمهور منتخب را بشکنند.

راه ارانی: فکر نمی کنید که هدف آنها این بود که دانشگاه را پاکسازی کنند. چون بالاخره در دانشگاه نیروهای چپ واقعاً نفوذ داشتند.

بنی صدر: این حرفشان بود، چرا. این ها می گفتند در دانشگاه ۱۰٪ حزب الهی وجود دارد و ۱۰٪ ضد حزب الهی یعنی چپ و لیبرال و نیروهای

بود. من در خوزستان بودم وقتی به تهران برگشتم، رئیس ستاد پیش من آمد و گفت که در سبندج جلو رفتن نیروهای ما را به پادگان گرفتند. آقای سلامتیان و شانه چی هر دو الان در پاریس حضور دارند. شانه چی خودش مراجعه کرد، رجوی هم همینطور، به آقای سلامتیان گفتم برو به آقای قاسملو تلفن کن بگو ما داریم این قضیه خودمختاری را در شورای انقلاب تمام می کنیم. چرا شما این بازی را درمی آورید؟ اگر نمی خواستید چرا نماینده برای مذاکره فرستادید؟ همین فاضل رسول که باهاش کشته شد بعد از این جریان جنگ رفت پیش قاسملو و گفت آقا این فرصت تاریخی را از دست ندهید. آقای قاسملو جواب داد که این من نیستم کومله است. مطلقاً ما در سبندج نیستیم. به کومله گفتیم چرا نمی گذارید ارتش به طرف پادگان برود. آنها گفتند ارتش می خواهد به بهانه رفتن به پادگان شهر را تصرف کند. از دید ما این تحریکات رژیم عراق بود برای خلع سلاح لشکر. از درون لشکر هم عده ای را پخته بودند که به اصطلاح درها را برای آنها باز کنند. ۲۲ نفر هم از داخل لشکر در این ارتباط دستگیر شدند. با این همه ما گفتیم که ارتش از بیرون شهر عبور خواهد کرد، دیگر چه حرفی دارید؟ گفتند هیچ، ولی هنگام عبور ارتش را به گلوله بستند.

راه ارانی: چه کسی به گلوله بست؟

بنی صدر: کومله! در این جریان بسیاری کشته شدند مرکز ستاد را هم در شهر محاصره کرده بودند و به فرمانده آنجا گفته بودند اگر یک توپ بزنید، ۲ توپ می خورید. حالا ما مانده بودیم بین این که یا باید به سرعت عمل می کردیم یا می گذاشتیم طرح عراق اجرا شود و کشور ما می رفت. یکی را می بایست برمی گزیدیم. چند سال پیش از این قاسملو در جزیره ای که علیه کومله منتشر کرد برای اولین بار به حقیقت اعتراف نمود. در آنجا نوشت که در سبندج جنگ آفریزی را کومله کرد. من از وطن دفاع کردم. آقای اریک رولو آن وقت مخبر لوموند بود، حالا هم سفیر فرانسه در ترکیه است، وی در تهران برای مصاحبه پیش من آمد. گفت آقا شما در اروپا با خودمختاری مخالف نبودید؟ گفتم آقا اینها خودمختاری نمی خواهند داستان این است اینها مقدم حمله عراق است. گفت نه من با اینها صحبت کردم، گفتند ما فقط خود مختاری می خواهیم. گفتم بسیار خوب من شما را سفیر می کنم بروید آنجا با آنها صحبت کنید اگر خودمختاری می خواهند کار را تمام کنیم. اریک رولو رفت به کورستان و با آنها صحبت کرد. بعد رفت بغداد. بعد رفت به پاریس و در مقاله ای در لوموند نوشت و به من پیغام داد که حق با شما بود. عراق پشت قضیه است. وقتی مرکز کومله در سبندج تصرف شد صورت تقسیم نامه قورخانه به اصطلاح مهمات لشکر کورستان هم به دست آمد که بین حزب دمکرات و کومله و فدائی خلق باید تقسیم می شد. به هر حال عراق نتوانست، خوشبختانه آن طور در کورستان پیشروی کند که تصور می کرد. زمانی که در مخفیگاه بودم نام ای از آقای قاسملو به من رسید که دعوت کرده بود به کورستان بروم. اگر آن حرف ها که علیه من گفته می شد راست بود در آن صورت مرا به کورستان دعوت نمی کرد. من اصلاً به این نامه جواب هم ندادم. گله کرده بود که چرا جواب نمی دهم. گفتم من به کسی که در آن جنگ وی را مسئول می دانم، چه جوابی بدهم؟ جالب است بدانید، زمانی که کومله و حزب دمکرات حاضر شدند در ازای دادن تأمین اسلحه خود را به زمین بگذارند، من به خمینی نامه نوشتم و تقاضای امان نامه برای اینها کردم. خمینی از دادن پاسخ صریح طفره رفت. به او گفتم نمی شود به این ها گفت اسلحه را زمین بگذارید و بعد خلخالی را فرستاد سر وقت شان. اگر حاضرید مانند پیغمبر امان بدهی، من با این ها وارد مذاکره بشوم. خمینی گفت حالا شما همین جور امان بدهید. فهمیدم که او این را نمی خواهد. من خودم به این ها پیغام دادم که اسلحه خود را زمین نگذارید. همه این ها مدارک دارند و پیش من موجود است. در ایران هم موجود است و روزی همه این ها روشن می شود. بعد آقای رجوی در مخفیگاه، مسئله عضویت ترک ها در شورای ملی مقاومت را مطرح کرد. جریان سبندج را پیش کشیدم. گفت نه، قاسملو می گوید ما در آن ماجرا مقصر نبودیم. گفتم این را به طور رسمی بگویند. در پاریس هم مسئله حزب دمکرات مطرح شد. من گفتم نه همان مسئله ای است که در تهران گفتم. نماینده حزب دمکرات آمد این جا گفت، آن وقت ما اعلامیه دادیم و محکوم کردیم. به هر حال من قبول کردم که راست می گویند و پذیرفتم. بعداً ما آقای قاسملو دیداری داشتیم که آقای تهرانی در کتابش نوشته است. من به قاسملو گفتم ما دو نفری این جا نشسته ایم. و من به شما می گویم چرا این کار را کردید؟ همین استدلال را کرد و گفت تقصیر ماچوای سبندج با کومله بود. گفتم جریان آن تقسیم نامه چیست؟ گفت وقتی دیگر جنگ شروع شد نمی توانستیم دیگر دخالت نکنیم. البته طالبانی هم در جریان این قضیه شاهد است و او هم به این ها گفت این

دیگر، ۸۰٪ هم بی خطند. ما آن ۱۰٪ را بیرون می‌کنیم و این ۸۰٪ می‌آیند روی خط. این ادعایشان بود. حالا بعد از ده سال مسائل کم و بیش روشن شده‌اند. برنامه این‌ها این بود که حاکمیت خویشان را مستقر کنند، و چون می‌دانستند در برابر دعوی استبداد و آزادی، دانشگاه‌های خرواهی نخواهی جانب آزادی را می‌گیرد، می‌خواستند دانشگاه را ببندند و این چیز واضحی است. من هم می‌خواستم دفاع بکنم، برای این که دانشگاه تکیه گاه بود. حالا بعد خانم هما ناطق آمد رفت در لندن و انصافاً گفت که بایا این دروغ را ول کنید. این دروغ را فدائی‌های خلق ساختند. دانشگاه توطئه بر ضد بنی صدر بود. کجا بنی صدر دانشگاه را بست؟ ضمن این که نباید فراموش کرد این نیروها چندان قدرتی نداشتند. میب این درس خوانده‌ها این است که خویشان را پیش از اندازه که هستند بزرگ نشان می‌دهند.

راه اروائی: نیروهای چپ ممکن است در تمام جامعه نیروی وسیعی نداشتند ولی در دانشگاه‌ها نفوذ آنها قابل توجه بود.

بنی صدر: نه در دانشگاه‌ها هم نیروی بزرگی نبودند. اقلیتی بودند. بنابراین نمی‌توانستند این عمل را به طور واقعی این نیروها را نشانه رفته باشد. دعوی اصلی یا من بود. و اگر غیر از این است، چطور شد که حزب توده و فدائیان خلق بلافاصله بعد از ماجرای دانشگاه، با آقای بهشتی نشستند و برخاستند و سازش کردند؟ فدائی در فدائی خلق و... هنوز مسلم نمی‌کند که هدف طراحان ماجرای دانشگاه از اعتبار انداختن رئیس جمهوری منتخب مردم و از بین بردن پایگاه دفاع از آزادی بود؟ بدهکاران طلبکار شده‌اند. آنها باید بیایند و بگویند چرا آن نقش ضد آزادی را در ماجرای دانشگاه بازی کرده‌اند.

راه اروائی: برگردیم به مسائل روز. به نظر می‌رسد رفسنجانی موفق شده است عناصر اصلی مخالف و با اتوریته نسبی نظیر محتشمی و موسوی را از ترکیب دولت جدید کنار بگذارد و مخالفت‌های اولیه نمایندگان مجلس و سایرین را خنثی سازد و دولتی از تکنوکرات‌ها و سرکوبگرانی بدتر از محتشمی اما مطیع، سرهم بندی کند. به نظر شما این موفقیت اولیه رفسنجانی مدیون چیست و چه تأثیری در آینده کشور دارد؟

بنی صدر: من براساس بحث‌ها و برخوردهای مجلس، از میان ضوابطی که در ترکیب حکومت مؤثر بوده‌اند، ده تا را استخراج کرده‌ام. از این میان چهارتایشان اصلی‌اند. در رابطه با امریکا یک دولتی است دلخواه. قیافه ضد امریکائی یکی هم در آن نیست. به قول آن نماینده مجلس یکی از وزرایش گفته من افتخار هم می‌کنم که امریکائی‌ام. و مهمتر از این اینکه هسته‌ای که طرح سیاست خارجی در وزارت امور خارجه است، این‌ها سابقه کارشان در شرکت آرامکو بود. از نظر داخلی همان طور که در سوال شما هست سرکوبگرترند، برای اینکه کمبوشان هم با آوردن آقای لاجوردی تکمیل شد. اگر اینها راه حلی برای اقتصاد کشور داشتند قطعاً قیافه سرکوبگر به خویشان نمی‌گرفتند. خودبخود، خود این ترکیب می‌گوید که راه حلی برای حکومت ندارند. تکنوکرات بودن شان را هم قبول ندارم. یعنی آن دولت قبلی به اصطلاح تکنوکرات تر بود. این‌ها سطح علمی شان خیلی پائین تر از آن دولت موسوی است. یک به یک وزرا را بگیرید. می‌بینید که اینها سطح علم و دانششان خیلی پائین تر است. تبلیغی دارند می‌کنند که عکسش را وانمود کنند ولی واقعیت غیر از آنست. گره اصلی این است که اصلاً مسئله تکنیکی نیست. گیر مشکل ایران تکنیک نیست که تکنوکرات آن را بگشاید. اساس قضیه اینجاست. خود این آقا هم گفته که اصلاً سیاستمدار خودم هستم و بقیه مجربند. اصل همینه یکی که شد تصمیم گیرنده، بقیه هم شدند مجری، می‌شود همون حزب عدالت! از جمال امامی پرسیدند حزب عدالت چیست؟ گفت ع و دالش، علی‌بشتی و بقیه آلت‌اندا

حالا این حکومت هم ع و دالش رفسنجانی و بقیه هم آلت‌اند. با این حکومت مگر می‌شود مشکل ایران را حل کرد؟ نه. وضع اقتصاد ایران هم خیلی بیش از آن خراب است که ظاهراً می‌نماید. در همین مجلس ارقامی عنوان شده که واقعاً کسی که چیزهای ابتدائی اقتصاد را هم بداند، می‌داند که حل مساله اقتصادی از عهده این رژیم مطلقاً برنمی‌آید. مطابق این حساب‌های که خویشان کردند بیست میلیارد دلار درسال کسر ارزی دارند تنها اگر بخواهند که سطح درآمد فعلی را حفظ کنند! حالا پیشرفت و اینها پیشکششان. برای اینکه با ۲/۲ درصد افزایش سالانه جمعیت بخواهند سطح فعلی درآمد را حفظ بکنند ۹/۵ تا ۱۰ درصد درآمد ملی را، تولید ملی را مازاد بر آنچه که سرمایه‌گذاری می‌شود باید سرمایه‌گذاری کنند. حالا درجامعه‌ای که سالی به قول معاون وزارت دارائی ۲۲/۵ درصد از سرمایه‌گذاری کم شده است. محاسبه اش هم ساده است. وزیر کشاورزی می‌گوید سالی چهار میلیارد واردات مواد غذایی دارند، اگر اینچور ادامه پیدا کند می‌شود پنج تا شش میلیارد. همین چهار میلیارد را پایه قرار می‌دهیم. فرض کنید

بنی صدر: کاش نوجوانیه بود، همه چانه‌به است. واقعاً نه راه پس دارند و نه راه پیش. باید با گسترش آزادی، اول زمینه را درست کرد که سرمایه بتواند فعال بشود. توی این شرایطی که آقایان ایجاد کردند جز در اسپیکولاسیون به اصطلاح بورس بازی‌ها، سرمایه اصلاً مجال فعالیت ندارد. تکنسین می‌خواهد، مهندس می‌خواهد، کادرهای انسانی درس خوانده لایق می‌خواهد، کارگر می‌خواهد.

این جنبه انسانی قضیه. اما خود اقتصاد به اصطلاح مکان اقتصادی می‌خواهد تا شما آنجا جایش بدهید. همانطور که گفتم اگر می‌خواست اقتصاد را درست کند حتماً یک کابینه‌ای تشکیل می‌داد که قیافه آزادیبخش، آزاده داشته باشد، نه قیافه سرکوبگر. خود این ترکیب می‌گوید نه! از دو چیز مطمئن است که ترکیب آن را بیان می‌کند. به خصوص با این استعفا از جانشینی فرماندهی کل قوا. یکی اینکه جریان مسلح ادامه دارد، نه امریکائیه و نه روسها مایل نیستند این قضیه تمام شود، پس ادامه دارد. واقعاً هم آیا باوجود مسلح می‌شود برنامه ریزی جدی اقتصادی در ایران کرد؟ آنهم با توجه به اینکه تمام زمینه‌های سرمایه‌گذاری‌های ما در نیمه غربی کشور است. نوم اینکه از نظر اقتصادی هم راه حلی برای این مساله ندارند. می‌ماند اینکه بنابراین درحال حاضر قیافه سرکوبگری نشان دهد، تا رژیم را حفظ کنند، تا ببینند به قول خویشان از این ستون به آن ستون فرجی می‌شود یا نه. اما ایران هیچ راه حل اقتصادی ندارد که قدم اولش توسط آزادیها نباشد. الان در شرایط جهانی که ما هستیم، خوب به همین تجربه کشورهای اروپای شرقی توجه بکنید، توسعه آزادی‌ها قدم اول هر برنامه ریزی جدی اقتصادی است.

راه اروائی: شما الان در استدلالتان همه چیز را می‌گذارید بر اساس امکانات دولت و فلج اقتصادی و مشکلات او. بر این محور می‌گذارید که چقدر دولت درآمد دارد. چه کاری می‌تواند انجام دهد، چقدر کار دارد، و چقدر سرمایه دارد. بنابراین مساله آزادی در اینجا فقط صرفاً دادن آزادی سیاسی نیست، بلکه این آزادی در عین حال درحقیقت تأمین امنیت اجتماعی نیز هست که قانون حکومت کند، که براساس حکومت قانون و آزادی سیاسی باشد تا جلوی این تجاوزات دانشی رژیم را که هیچکس نه امنیت فردی دارد، نه اجتماعی گرفته شود. درحقیقت به این ترتیب آزادی در جامعه تأمین شود تا هم سرمایه دارها و هم کادرها و متخصصین فراری از جهنم خمینی بتوانند به کشور برگردند. الان چندین میلیون ایرانی که در اروپا و امریکا سرگردانند که در میان آنها اقل چندین صد هزار کادر روشنفکر است.

مجاهدین خلق آلترناتیو کنگره امریکا

۱۸۶ تن از نمایندگان کنگره امریکایی نامه ای خطاب به وزیر خارجه این کشور از وی خواستند تا با «تعمیر اقتصادی و تسلیحاتی» رژیم جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار دهد تا از این طریق «راه برای ایجاد حکومت اصولی در ایران» هموار گردد. این نمایندگان آنگاه با پرشمردن جنایات گوناگون رژیم و توجه به این که: «آیت الله منتظری که جانشین برگزیده خمینی بود کوشید که امر سیاسی ایران را به سوی واقع گرائی سوق دهد، برکنار شد.» به اعدام های اخیر و بی فرجامی دولت رفسنجانی اشاره کرده اند و در پایان نوشته اند: «... در این شرایط آنچه در محدوده امکانات ما عاقلانه تر به نظر می رسد، سرمایه گذاری روی مردم ایران و مقاومت آنها برای بستن پای به آزادی است... ما تجربیات فراوانی داریم که نشان می دهد، با رژیم تهران باید از موضع قدرت صحبت کرد. متحدان اروپائی ما قبلاً با درخواست اخراج جمهوری اسلامی از سازمان ملل متحد و شناسائی مقاومت دمکراتیک ایران به جای آن قدم مثبتی برداشته اند. گام عملی و واقع بینانه ای که امریکا در این جهت ممکن است بردارد، این است که با شناسائی شورای ملی مقاومت که از ائتلاف ۱۲ گروه سیاسی از جمله مجاهدین خلق که عضو اصلی آن به شمار می رود، به گشایش یک خط منظم ارتباطی با رهبری این شورا اقدام کنیم... بدین ترتیب در پی اقدام اکثریت نمایندگان پارلمان اروپا، این بار ۱۸۶ نماینده کنگره امریکا ضمن افشای ماهیت جنایتکارانه رژیم جمهوری اسلامی، متأسفانه در

آنچه که مربوط به آینده مردم ایران و از حقوق مسلم آنها به شمار می رود، پیشاپیش دست به «انتخاب» خود به جای مردم زده اند. این دو رویه‌داری از هر چیز نتیجه مستقیم بی تحرکی طیف وسیع نیروهای چپ و دمکرات هوانادر یک جمهوری دمکراتیک است. در غیاب یک جبهه متحد وسیع از اینخواه و پرتحرک در عرصه داخلی و بین المللی، واقعیات اپوزیسیون امروز ایران همچنان می تواند برای محافل بین المللی ناشناخته بماند.

اعتراض ما در این عرصه دو جنبه اساسی را دربر می گیرد: نخست این که هیچ نیرویی در سطح جهان نمی تواند به جای مردم ایران برای آنها «آلترناتیو» و «جانشین رژیم فعلی» بسازد. مردم ایران خواهان دمکراسی هستند و در این دمکراسی و شرایط رای آزاد مشخص خواهد شد تمایل مردم به کدام نیروست. بنابراین این حق همواره برای مردم ایران (و نه هیچ ارگان بین المللی یا ملی) محفوظ است.

دوم: «دست چین» کردن اپوزیسیون ایران و برگزیدن برخی به عنوان تنها نیروی اپوزیسیون هیچ گره ای از مشکل ایران حل نمی کند. همان گونه که رفتن شاه و آمدن خمینی مسئله دمکراسی و حکومت قانون و آزادی در ایران را حل نکرد. اگر کسی واقعاً دلش برای مردم ایران می سوزد باید از مبارزه در راه دمکراسی در ایران و استقرار یک جمهوری دمکراتیک حمایت کند. این موضع را باید با صدای بلند به گوش محافل بین المللی رساند و به آنها نسبت به عواقب چنین قطعنامه ای هشدار داد.

طرح پیشنهادی... بقیه از صفحه ۱۹ مطبوعات، رادیو، تلویزیون و سینما که از آن می توان به مثابه قوه چهارم حکومتی نام برد، وظیفه بازتاب افکار عمومی را دارند. آنها باید در آزادی و استقلال کامل به امر گردآوری و پخش اطلاعات بپردازند. به کارگیری «شیوه غیر متمرکز تصمیم گیری»، امکان نقد و ارزیابی ارگان های تصمیم گیرنده را فراهم ساخته، ایجاد فضای لازم برای رسانه های گروهی را باعث می گردد.

از نظر ما باور به هر گونه آئین مذهبی و غیر مذهبی یک مقوله فردی است و هر کس می تواند جهان بینی خویش را آزادانه انتخاب کند. انتخاب بینش و جهان بینی جزو حقوق عمومی جامعه است. ما از شرکت تمام انسان های معتقد به جهان بینی های متفاوت در زندگی و وظایف اجتماعی ناشی از آنها پشتیبانی می کنیم.

بنا بر اصل آزادی نگراندیشان، معتقدان به آئین های گوناگون که به اصل جدائی ایدئولوژی از دولت و حکومت احترام بگذارند، دارای حقوقی برابر با دیگرانند. تبلیغ یک آئین و یا جهان بینی نباید از طریق احزاب سیاسی و یا به قصد فعالیت های غیر دمکراتیک صورت گیرد.

حزب دمکراتیک مردم ایران خود را بخشی از جنبش کارگری ایران دانسته و با اعتقاد به جهانی بودن مبارزات کارگری در راه همبستگی و همپیوندی رزمجویانه و برابر حقوق با دیگر احزاب کارگری در مبارزه مشترک آنان علیه امپریالیسم و برای صلح، آزادی و سوسیالیسم، در جهت همکاری های بین المللی، منطقه ای و چند جانبه، بر اساس حفظ استقلال عمل و اندیشه خود و احترام متقابل، فعالانه تلاش می ورزد. ما تمام مسامح خویش را در راه برقراری و حفظ یک نظام بین المللی، که در آن هر ملتی امکان زندگی آزاد، مستقل و مرفه را داشته باشد، به کار می گیریم. تلاش برای یافتن یک عامل اجرایی بین المللی که تضمین کننده بقاء چنین نظامی باشد، مهمترین وظیفه جامعه بشری است. رضا از دارم اشتات

تظاهرات در پاریس

در اعتراض به ترور ناچوانمردانه بهمن جوانی (کشاورز) از رهبران سازمان کومله و حزب کمونیست ایران در قبرس، روز شنبه ۱۶ سپتامبر صدها نفر در پاریس دست به تظاهرات زدند. پیش از این نیز به دعوت جمعیت ایرانی حقوق بشر-پاریس گردهم آئی به مناسبت اولین سالگرد کشتار وسیع زندانیان سیاسی برگزار شد.

جان زندانیان زن در خطر است!



که به زندانیانی که خطر اعدام جانشان را تهدید می کند، غیباً پناهاندگی سیاسی اعطا کند.

به ابتکار چندین جمعیت ایرانی و آلمانی که در امر دفاع از حقوق بشر و آزادی زنان فعالیت دارند، در روز ۲۹ سپتامبر تظاهرات بزرگی در برابر سفارت جمهوری اسلامی در پاریس برگزار شد. بنا به گزارش های رسیده از ایران که به تأیید چندین سازمان ایرانی و بین المللی نیز رسیده است، رژیم جمهوری اسلامی در نظر دارد تعداد ۸۲ زن را که از قتل عام زندانیان سیاسی در سال گذشته جان سالم به در برده اند را به جوخه اعدام بپردازد. خراسته اصلی تظاهر کنندگان - که در قطعنامه- منتشر شده آمده، عبارت از قطع سیاست فشار و آزار به زنان ایرانی و آزادی همه زنان ایرانی. جمعیت های برگزار کننده تظاهرات از دولت آلمان فدرال تقاضا کرده اند

تذکر:

راه ارانی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه پرسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندهان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید: RIVERO, B. P. 47 F-92215 SAINT CLOUD CEDEX, FRANCE

RAHE ERANI

راه ارانی

Nr.: 16, Oktober 1989

بهاء معادل ۱۰۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B. P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

حق اشتراك برای يك سال در خارج از کشور:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۴۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمائید:

RAHE ERANI

AACHENER BANK EG

(BLZ 39060180)

KONTO NR.: 90985

AACHEN - WEST GERMANY